





پاسخ بہ شبہات اعتقادی فضای مجازی
(جلد اول)

نویسنده
احمد پودینہ ٹی

فهرست مطالب

۱. جایگاه اخروی افرادی که در سن کم می‌میرند و ظلم خداوند به این افراد!!! ۹
۲. آیا شیعه اعتقاد دارد که پیامبر اسلام تدبیر کننده عالم است؟ ۱۲
۳. رفتن پشه به مغز نمرود از راه بینی و امکان علمی این مساله؟ ۱۵
۴. انقراض خوارج به دست امام مهدی (عج)!!! ۱۹
۵. آیا جریان عزیر نبی و اصحاب کهف منافاتی با درک و شعور مردگان در عالم برزخ دارد؟... ۲۳
۶. آیا جهان واقعیت دارد یا خواب و خیال است؟ ۳۱
۷. عقیده به بداء در روایات اهل سنت!!! ۳۶
۸. مشروعیت تبرک جستن در آیات و روایات و گره زدن پارچه به ضریح امامان (ع)!!! ۴۳
۹. پاسخی به شبهه وهابی در مورد تبرک جستن!!! ۴۹
۱۰. مستندات جمله انا سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم در منابع اهل سنت!!! ۵۲
۱۱. آیا کسانی به مانند مرحوم رئیسی که در میدان نبرد کشته نشدند، شهید محسوب می‌شوند؟ ۵۴
۱۲. آیا محمد بن سنان که راوی روایات اعتقادی شیعه بوده فردی ضعیف است؟ ۵۶
۱۳. آیا بهشت و جهنم حرکت می‌کنند؟ ۶۰
۱۴. نقدی علمی و مفصل به برنامه زندگی پس از زندگی و تجربه مرگ موقت!!! ۶۱
۱۵. آیا حالت تجربه گران برنامه زندگی پس از زندگی حالت احتضار است؟ ۷۹
۱۶. بررسی برخی از تحریفات دینی واقع شده در برنامه زندگی پس از زندگی!!! ۸۲
۱۷. آیا شب قدر اختصاص به امت اسلام دارد یا امتهای قبلی هم شب قدر داشتند؟ ۹۰
۱۸. آیا پیامبر اسلام قبل از بعثت مسیحی بوده است؟ ۹۳
۱۹. آیا بر اساس آیات قرآن، پیامبر اسلام قبل از بعثت بی‌ایمان بوده است؟ ۹۶
۲۰. محرومیت از همنشینی با خانواده در بهشت بابت تأخیر نماز!!! ۹۹

۲۱. آیا جناب حمزه شراب خوار بوده و از امام علی علیه السلام بدگویی می کرد!!! ۱۰۱
۲۲. اگر اعتقاد شیعه آن است که علم امام الهی است پس چگونه در برخی روایات آمده است که امام باقر برای کسب دانش به مکتب خانه می رفتند؟!!! ۱۰۵
۲۳. این که می گویند ام ایمن خادم حضرت زهرا علیها السلام به خاطر خدمتگزاری به آن حضرت از خوردن آب و غذا بی نیاز شده بود چقدر سندیت دارد؟!!! ۱۰۷
۲۴. آیا شیعه قائل به حجیت خبر واحد است و در اعتقادات از اخبار واحد هم استفاده می کند؟ آیا علمای شیعه در این رابطه اختلاف دارند؟ ۱۱۰
۲۵. آیا شیعه معتقد است که جنیان به بهشت نمی روند؟! ۱۱۲
۲۶. آیا در روایات شیعه آمده است که امام علی علیه السلام از احکام شرعی اطلاع نداشت؟ ۱۱۵
۲۷. حیف و میل بیت المال توسط عثمان یا امام حسن علیه السلام !!! ۱۱۹
۲۸. پاسخ به اشکال معاند تحت عنوان: «سخن گفتن خداوند به زبان رهبر انقلاب!!!» ۱۲۱
۲۹. آیا امیر مومنان سخنان پیامبر اسلام را فراموش می کرد؟ ۱۲۵
۳۰. مخالفت مرحوم امام خمینی با حق رای زنان !!! ۱۲۹
۳۱. پاسخ به شبهه کانال معاند در مورد شهادت ابراهیم نبی علیه السلام بر ربوبیت خداوند !!! ۱۳۴
۳۲. آیا کلام خداوند قدیم است و عیسی مسیح نیز چون «کلمه الله» است قدیم و ازلی است؟ ۱۳۶
۳۳. به خلافت رسیدن فرزندان عمر بن خطاب در کتاب سلیم بن قیس !!! ۱۴۲
۳۴. پاسخ به شبهه وهابی در مورد ارتداد مردم پس از وفات پیامبر اسلام و عدم اقدام لازم توسط امام علی علیه السلام !!! ۱۴۵
۳۵. توضیحاتی پیرامون روایتی که در مورد محافظت شیطان از انسان سخن می گوید؟! ۱۴۹
۳۶. پوشش رنگی و زننده امام باقر علیه السلام برای همسر !!! ۱۵۲
۳۷. پاسخی به معاند در مورد علت روئیدن موهای زائد بدن در کتاب توحید مفضل !!! ۱۵۷
۳۸. گمراهی امام علی علیه السلام قبل از اسلام !!! ۱۶۲
۳۹. آیا در روایت شیعه آمده است که ام سلمه نیز جزء اهل بیت است !!! ۱۶۵
۴۰. آیا فاطمه در امامت علی علیه السلام شک داشت؟ ۱۶۸
۴۱. کلیبی از یک سخنران منتشر شده است که می گوید امیر مومنان فرموده است که: من باقی می مانم در زمانی که هیچکس باقی نمی ماند!!! ۱۷۰
۴۲. چرایی انتخاب کوفه به مرکزیت خلافت علی علیه السلام !!! ۱۷۴

۴۳. امکان کافر مردن مسلمانان در پایان عمر!!! ۱۷۶
۴۴. آیا جسد مطهر امامان علیهم السلام پس از مرگ ظاهری به آسمان برده می شود!!! ۱۷۹
۴۵. چرا پیامبر اسلام در ليله المبیت علی را به جای خود خواباند و ابوبکر را با خود برد!!! ۱۸۲
۴۶. آیا امیرمومنان علیه السلام در نهج البلاغه به فردی توهین کرده است!!! ۱۸۷
۴۷. زنده کردن کرم توسط دانشمندان و زیر سوال رفتن قدرت خداوند و اعتقاد به معاد!!! ۱۹۰
۴۸. توهین به انبیاء علیهم السلام در کتب اهل سنت اتفاق افتاده است یا کتب شیعه!!! ۱۹۴
۴۹. پاسخ به شبهه وهابی در مورد جایگاه اخروی وحشی و قاتلین ائمه علیهم السلام!!! ۱۹۷
۵۰. پاسخی به معاند در مورد روایتی منسوب به امیر مومنان علیه السلام در مورد پشت کردن خورشید به سوی زمین!!! ۲۰۰
۵۱. علم الهی ائمه شیعه پیرامون علل جزر و مد و تعجب دانشمندان!!! ۲۰۵

خطبه كتاب

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعماء العادّون ولا يؤدّي حقّه المجتهدون. الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حدّ محدود، ولا نعت موجود، ولا وقت معدود، ولا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته ونشر الرّياح برحمته وتّد بالصّخور ميدان أرضه.

الحمد لله الذي فطر الخلائق وبرأ النسمات، وأقام على وجوده البراهين والدلالات، ومن لطفه لم يترك الخلق عبثاً حائرين، بل أرسل إليهم مبشّرين ومنذرين، ليستأدّوهم ميثاق فطرته ويذكروهم منسىّ نعمته، وأيدّهم بالمعجزات والآيات البيّنات.

وصلّى الله على خيرة خلقه محمد ﷺ، الذي ختم الله به الرسالات والنبوّات، وعلى آله الأوصياء المصطفين، والحجج المنتجبين، واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات اعتقادی و کلامی مطرح شده در فضای مجازی توسط افراد و جریانهای معاند تنظیم و آماده شده است که نویسنده با شبهه یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامعترین و استدلالیترین پاسخها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

در این جلد دهها شبهه و اشکال پیرامون مسائل مختلف کلامی و اعتقادی مورد پاسخگویی قرار گرفته است و انشاء الله ادامه شبهات در جلد های بعدی در دسترس شما عزیزان قرار خواهد گرفت.

۱. جایگاه اخروی افرادی که در سن کم می‌میرند و ظلم خداوند به این افراد!!!
پرسش اول:

اگر فردی در سن نوجوانی وفات کند تکلیف حساب کتاب و جایگاهش در آن دنیا چه می‌شود؟ چون آن فرصت کامل به او داده نشده که بتواند در مثلاً ۶۰، ۷۰ سال به مرحله عبودیت خداوند برسد؟
اولاً: اینکه تکلیفش چه می‌شود؟
ثانیاً: اینکه چرا خداوند فرصت کامل به او نداده است و به این زودی وفات کرده؟

پاسخ:

خداوند از هر کس به حسب نعمت‌هایی که به او داده است، تکلیف و وظیفه هم می‌خواهد، چنانچه که در قرآن می‌خوانیم:
«خداوند هیچکس را جز به مقدار آنچه که به او داده است تکلیف نمی‌کند»
﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ (طلاق، آیه ۷)
امام صادق علیه السلام فرمود:

«احتجاج خداوند در برابر بندگان به اندازه‌ای است که به بنده نعمت داده است»
﴿إِنَّمَا احْتَجَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ﴾^۱

و فرمود:

«هر چه در دست خدا باشد (و از توان و اختیار بشر خارج باشد) خداوند عذر آن را می‌پذیرد (و از انسان تکلیف نمی‌خواهد)» «**مَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاللَّهُ أُولَىٰ بِالْعُذْرِ**»^۱

بر این اساس مثلاً:

۱. خداوند فردی را از نعمت عمر به مدت ۱۸ سال بهره داده است و فرد مذکور از این عمر و نعمت الهی در مسیر اطاعت و بندگی خداوند استفاده می‌کند و مثلاً نمره تکلیفی اش در نزد خداوند نوزده از بیست است.
۲. در مقابل فردی از نعمت عمر خداوند به مدت ۷۰ سال بهره می‌گیرد و فرد مذکور نیز این عمر را در مسیر اطاعت و بندگی صرف می‌کند و نمره تکلیفی او هم نوزده می‌شود.

در روز قیامت مقام هر دو فرد برابر است یعنی هر دو در یک درجه قرار دارند چون نمره تکلیفی آنها برابر بوده و ملاک خداوند هم برای نمره دهی، کیفیت عمل افراد با توجه به میزان نعمت‌های داده شده به آنهاست. یعنی پاداش‌ها و حساب و کتاب خداوند کیفی آن هم با در نظر گرفتن نعمت‌های داده شده به فرد است. از سوی دیگر بر اساس روایات، فردی که عمر کوتاه داشته است اما نیتش آن بوده که اگر عمر طولانی هم داشته باشد، تمام عمر را در مسیر عبادت و بندگی سپری می‌کرد، خداوند به خاطر این نیت به او پاداش عمل در عمر طولانی را می‌دهد:^۲

اما در مورد اینکه چرا عمر فردی کوتاه می‌شود هم گفتنی است:
در مواردی تقدیر و مصلحت در همان عمر کوتاه است و خداوند هم که

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۱۳

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۹ باب ۶ "باب استحباب نية الخير والعزم عليه"

همواره برای بنده مومن و مطیع خود خیر و صلاحش را تقدیر می‌کند، برای فرد مذکور هم عمر کوتاه تقدیر کرده است، زیرا خیر و صلاحش در همان عمر کوتاه است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

از مرد مسلمان در شگفتم! خداوند عز و جل برای او حکمی نمی‌کند، جز این که برایش خیر است: اگر با قیچی‌ها بریده شود، برایش خیر است، و اگر پادشاه مشرق و مغرب شود، [باز هم] برایش خیر است. «عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ لَا يَقْضِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ قَضَاءٌ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ قُرِضَ بِالْمَقَارِضِ كَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ مَلَكَ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا كَانَ خَيْرًا لَهُ»^۱

در بسیاری از موارد هم عمر کوتاه یا طولانی داشتن دست خود انسان است. مراقبت‌های بهداشتی و برخی اموری معنوی سبب طول عمر می‌شود در مقابل عدم مراقبت یا ترک برخی واجبات دینی می‌تواند سبب کوتاهی عمر شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسانی که به خاطر گناهان می‌میرند، بیش از کسانی هستند که به خاطر اجل‌هایشان و عمر طبیعی می‌میرند، و کسانی که به سبب نیکوکاری زندگی می‌کنند، بیش از کسانی هستند که به خاطر عمرهای طبیعی زندگی می‌کنند.» «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ، وَمَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ»^۲

و فرمود:

«مردم بیش از آن که با عمر خود زندگی کنند، با احسان و نیکوکاری خویش زندگی می‌کنند و بیش از آن که به سبب فرارسیدن اجل و عمر طبیعی خود

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۲

۲. امالی طوسی، ص ۳۰۵

بمیرند، بر اثر گناهان خویش می‌میرند. «يَعِيشُ النَّاسُ بِإِحْسَانِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا يَعْيشُونَ بِأَعْمَارِهِمْ وَيَمُوتُونَ بِذُنُوبِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا يَمُوتُونَ بِأَجَالِهِمْ»^۱
در ذیل بیشتر در مورد تقدیرات خداوند و خیر و صلاح آن و نقش انسان در آن تقدیرات بحث کرده‌ایم:^۲

۲. آیا شیعه اعتقاد دارد که پیامبر اسلام تدبیر کننده عالم است؟

پرسش دوم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيكَ وَخَلِيلِكَ وَنَحِيَّتِكَ الْمُدَبِّرِ لَأَمْرِكَ.

ابن سنان می‌گوید: امام صادق می‌گفت: خداوندا، بر محمد درود بفرست. که برگزیده‌ی توست، و دوست و هم‌راز توست، و تدبیر کننده‌ی امور توست!!! (اصول کافی ۱/۴۵۱)

در این حدیث صحیح، تدبیر امور الهی به پیامبر نسبت داده. [نعوذ بالله] که این عقیده، شرک اکبر است. و هرکس قائل به آن باشد، قطعاً مشرک می‌باشد.
قرآن کریم، این را در حق پروردگار دانسته: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ﴾ [سجده/۵]

«اوست که از زمین تا آسمان، امور را تدبیر می‌کند». ﴿وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس، آیه ۳۱] «پرس که چه کسی امور را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: الله متعال. سپس بگو: پس چرا تعقل نمی‌کنید؟»
پاسخ:

این که خداوند تدبیر کننده عالم است مانع از آن نیست که دیگرانی نیز

باشند که با اذن الهی امور عالم را تدبیر می‌کنند، چنانچه که خود خداوند از فرشتگان تدبیر کننده امور در آیات متعددی یاد می‌کند که با اذن الهی امور عالم را تدبیر می‌کنند.

در آیاتی چنین می‌خوانیم:

«(سوگند به فرشتگانی که) امور را تدبیر می‌کنند» (نازعات ۵) «گروهی از فرشتگان حاملان عرشند» (حاقه، آیه ۱۷) و «گروهی فرشتگان مامور قبض ارواحند» (اعراف، آیه ۳۷) و «گروهی مراقبان اعمال بشرند» (انفطار، آیه ۱۰ تا ۱۳) و «گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند» (انعام، آیه ۶۱)، و «گروهی مامور عذاب و مجازات اقوام سرکشند» (هود، آیه ۷۷) و «گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند» (احزاب، آیه ۹) و «گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می‌باشند» (نحل، آیه ۲)

بر همین اساس برخی محققین می‌نویسند:

«قرآن مجید در سوره نازعات آیه ۵ به مدبرّات امور سوگند یاد کرده، می‌فرماید: **فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا**» و مشهور در میان مفسران این است که آنها همان فرشتگانی هستند که امور جهان را تدبیر می‌کنند، آیا این امر با مسأله توحید ربوبی منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال روشن است: اگر فرشتگان استقلالی در تأثیر داشتند با توحید ربوبی قابل جمع نبود، اما می‌دانیم آنها مجریان فرمان الهی هستند، و موکّلان امور به اراده مشیّت او می‌باشند، درست همانند اسباب در عالم طبیعت که به فرمان خدا هر کدام آثاری دارند.

بسیاری از مفسران به این آیه که رسیده‌اند به این نکته توجه کرده، و هرگز تناقضی میان این سخن که خداوند «**رَبِّ الْعَالَمِينَ**» و «**رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ**» است، با تأثیرات عالم اسباب، یا تدبیر فرشتگان به اذن الله احساس نکرده‌اند همان‌گونه

که قرآن روزی دهنده همه موجودات را ذات پاک خداوند می‌شمرد ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ (سوره هود، آیه ۶)

ولی در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾: «و آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر)، باید خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدّت شیردادن) بپردازد». (سوره بقره، آیه ۲۳۳)

مسئلاً اطلاق روزی دهنده بر پدر نوزاد هیچ تضادی با اطلاق آن بر خداوند ندارد، آن یکی مستقل و بالذات است و این یکی بالعرض و وابسته.

و یا این که اگر می‌گوییم در غسل شفا است: ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ (سوره نحل آیه ۶۹) هیچ منافاتی ندارد که شفا دهنده فقط خدا باشد، همان گونه که ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾؛ هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد». (سوره شعراء آیه ۸۰)

اینها همه سلسله علّت و معلول را بیان می‌کند، یعنی از یک علّت غیر مستقل شروع می‌شود تا به علّت العلل و مسبّب الاسباب یعنی ذات پاک خدا برسد که هر سببی در تأثیرش مدیون او است.^۱

البته چنانچه که در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم:^۲

ما معتقدیم که پیامبر گرامی و اوصیاء ایشان علیهم السلام، تدبیر کننده علی الاطلاق امورات عالم نیستند، بلکه تدبیر کننده خداوند و فرشتگانی هستند که به اذن خداوند امورات را سامان می‌دهند، اما فرشتگان قبل از انجام ماموریت‌های محول شده الهی، به محضر حجت الهی شرفیاب می‌شوند و حجت الهی را در جریان ماموریت خود می‌گذارد:

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ مَلَكٍ يُهَيِّطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرِ مَا يُهَيِّطُهُ

۱. پیام قرآن، ج ۳، ص ۳۹۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7659
https://t.me/Rahnamye_Behesht/13958

إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَإِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.^۱

روایتی هم که وهابی مورد استناد قرار داد، ارتباط با تدبیر عالم ندارد، بلکه در روایات دیگر مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است که مقصود از آن، این است که پیامبر گرامی امور دینی و زندگی مردم را به اذن الهی تدبیر و مدیریت و سیاست گذاری می کند و مردم هم موظف به اطاعت از ایشان بر اساس آیه ۷ سوره حشر هستند :

«ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيُسَوِّسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۲

در ذیل بیشتر در این رابطه توضیح داده ایم:^۳

لذا علامه مجلسی در شرح روایت مورد بحث می نویسد که مقصود از تدبیر پیامبر گرامی آن هم به اذن خداوند، می تواند تدبیر ایشان نسبت به امور دینی و اجراء اوامر الهی در میان خلق باشد:

«يُمْكِنُ أَنْ يَرَادَ بِهِ أَمْرُ الدِّينِ كَمَا مَرَّ فِي بَابِ التَّفْوِضِ، أَوِ الْمُرَادُ إِجْرَاءُ أَوْامِرِ اللَّهِ بَيْنَ الْخَلْقِ»^۴

۳. رفتن پشه به مغز نمرود از راه بینی و امکان علمی این مساله؟

پرسش سوم:

این که گفته می شود که نمرود توسط پشه ای که از طریق بینی اش به مغزش رسید هلاک شد چقدر سندیت دارد؟ با توجه به این که علم روز می گوید مسیر

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۴

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۴

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11222

۴. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، ص ۲۷۲

بینی راهی به سوی مغز ندارد؟

پاسخ:

علامه مجلسی در کتاب شریف حیاة القلوب در مورد کیفیت مرگ نمرود، پادشاه ظالم زمان حضرت ابراهیم علیه السلام روایاتی را نقل می‌کند و می‌نویسد:

«(امام صادق علیه السلام) در حکمت خلق پشه فرمود که:

«حق تعالی آن را روزی بعضی از مرغان قرار داده است؛ و ذلیل گردانید به پشه، جباری را که تمرد و تجبر کرد بر خدا و انکار بر خداوندی او کرد، پس مسلط کرد بر او ضعیف‌ترین خلقتش را تا بنماید به او قدرت و عظمت خود را، پس داخل بینی او شد تا به دماغش رسید و او را کشت»

«فَأَمَّا الْبُعُوضُ وَ الْبَقِيَّةُ فَبَعْضُ سَبَبِهِ أَنَّهُ جَعَلَهُ أَزْزَاقَ الطَّيْرِ وَ أَهَانَ بِهَا جَبَّاراً تَمَرَّدَ عَلَى اللَّهِ وَ تَجَبَّرَ وَ أَنْكَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَضْعَفَ خَلْقِهِ لِئُرِيَهُ قُدْرَتَهُ وَ عَظَمَتَهُ وَ هِيَ الْبُعُوضُ فَدَخَلَتْ فِي مَنْخَرِهِ حَتَّى وَصَلَتْ إِلَى دِمَاجِهِ فَقَتَلَتْهُ»

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴۲)

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به سند معتبر منقول است که: «در روز چهارشنبه ابراهیم را در آتش انداختند، و در چهارشنبه مسلط کرد خدا بر نمرود پشه را»

«يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَى مُنْزُودِ الْبَقَّةِ» (الخصال، ج ۲، ص ۳۸۸)

علامه مجلسی ادامه می‌دهد:

«از این احادیث ظاهر می‌شود که قصه پشه و نمرود واقع است، اما تفصیلش در اخبار معتبره به نظر نرسیده، و اکثر مورخان و بعضی از مفسران ذکر کرده‌اند که:

«بعد از نجات حضرت ابراهیم از آتش، نمرود را دعوت به دین حق کرد، آن شقی گفت: من با خدای تو جنگ می‌کنم. پس روزی را برای این امر تعیین کردند

و نمرود با لشکر بیکران بیرون آمد و صف کشیدند، و ابراهیم علیه السلام تنها در برابر ایشان ایستاد تا آنکه حق تعالی پشه‌ای بی حد فرستاد تا هوا را تیره کردند و بر سر و روی لشکریان تاختند تا آنکه همگی روی به هزیمت گذاشتند و نمرود خجل و منفعل برگشت و باز ایمان نیاورد، تا آنکه حق تعالی پشه ضعیفی را امر فرمود که به دماغ آن ملعون بالا رفته مشغول شد به خوردن مغز سر او، تا آنکه به حدّی او را بی تاب کرد که جمعی را موکل کرده بود که گرزهای گران بر سر او می زدند که شاید از آن حالت تسکین یابد، و چهل سال بر این حال ماند و ایمان نیاورد تا به جهنم واصل شد»^۱

مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز نقل می کند:

«در تفسیر ابن عباس چنین آمده است: خداوند بر نمرود پشه‌ای را مسلط کرد روی لب نمرود نشست و گزید نمرود خواست با دست پشه را دور کند پشه به بینی نمرود رفت و از آنجا به مغزش رسید و چهل شب او را عذاب و آزار میداد تا هلاک شد.»^۲

برخی از شارحین نهج البلاغه نیز در ذیل حکمت ۴۱۹ نهج البلاغه که امیر مومنان از ضعف انسان و آزار انسان توسط یک پشه سخن به میان می آورد، نقل می کنند:

«در روایات آمده است: هنگامی که خداوند پشه‌ها را بر نمرود و لشکرش مسلط ساخت تعداد فوق العاده زیادی اطراف لشکر او را احاطه کردند. نمرود از لشکرش جدا شد و در خانه‌اش وارد گشت و تمام درها را بست و پرده‌ها را فرو افکند و بر پشت خود خوابید، فکر می کرد که چگونه از این لشکر عظیم پشه‌ها رهایی یابد ناگهان پشه‌ای وارد بینی او شد و به سوی مغز او بالا رفت. چهل روز او

۱. حیاة القلوب، ج ۱، ص ۳۴۵

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۲۳

را آزار می‌داد به گونه‌ای که برای پیدا کردن آرامش موقت، سر خود را بر زمین می‌کوبید و در این حال بود تا به هلاکت رسید.^۱

اشکال شد که از مجرای بینی به سوی مغز راهی نیست، پس چگونه پشه از راه بینی به مغز نمرود نفوذ کرده است!

در پاسخ گفتنی است:

۱. به فرض سخن فوق صحیح باشد و از طریق عادی راهی از مجرای بینی به سوی مغز نباشد، اما چه مانعی دارد که خداوند با قدرت تکوینی خود این راه را در مجرای بینی نمرود ایجاد کرده باشد، چنانچه که برای موسی علیه السلام و بنی اسرائیل در دل دریا راهی را ایجاد کرد تا بنی اسرائیل بتوانند از دست فرعون فرار کنند؟!!!

۲. ممکن است از طریق طبیعی نیز این راه قرار داده شده است اما علم هنوز به این راه نرسیده و این راه را کشف نکرده است.

خود دانشمندان علوم طبیعی و تجربی معترفند که بسیار از حقائق در عالم و در وجود انسان است که هنوز علم به آنها نرسیده است، در ذیل بیشتر توضیح داده‌ایم و اقوال دانشمندان را آورده‌ایم:^۲

۳. اساساً علم امروز معتقد است که امکان رسیدن از مجرای بینی به سوی مغز است.

بارانی رامان یکی از محققان در این موضوع می‌گوید:

«سریع‌ترین و مستقیم‌ترین مسیر برای رسیدن به مغز، مجرای بینی است»^۳

در خبر دیگری آمد:

«تحقیقات نشان داده است که گذرگاه داخل بینی می‌تواند مسیر مستقیمی

۱. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، علامه مکارم شیرازی، ج ۱۵، ص ۳۸۴؛ شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۳۹

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15662

3. <https://B2n.ir/k93996>

به مغز باشد و به داروها اجازه می دهد این مانع را دور بزنند، اما به جای اسپری یا ژل بینی، دانشمندان در مطالعه جدید خود، یک وسیله نقلیه نسبتاً منحصربه فرد را به این بزرگراه فرستادند؛ روبات های کوچکی که از سلول های بنیادی ساخته شده اند.^۱

و در مورد جراحی مغز از طریق مجرای بینی که پزشکان این عمل را انجام می دهند، می خوانیم:

«جراحی مغز از طریق بینی، جراحی است که با ورود به حفره بینی و رسیدن به کف هیپوفیز و سپس هیپوفیز انجام می شود. با این روش می توان جراحی را که به طور معمول با باز کردن جمجمه انجام می شود، بدون دست زدن به هیچ یک از این ساختارها انجام داد.

دو مزیت مهم در جراحی مغز از طریق بینی و به کمک میکرو ابزار و دوربین میکرو وجود دارد. با کمک این روش رسیدن به تومور در مدت زمان کوتاهی بدون باز کردن جمجمه و با کمترین برش ممکن است و مدت بستری بیمار در طول روند بهبودی بسیار کوتاه تر است»^۲

۴. انقراض خوارج به دست امام مهدی (عج)!!!

پرسش چهارم:

شنیدم که جریان خوارج با ظهور فردی به نام اشمط بسته می شود؟ شما در این رابطه اطلاعاتی می توانید ارائه دهید؟!!!

پاسخ:

خوارج گروهی متعصب و لجوج و نادان و قشری بودند که از درون جنگ صفین و داستان حکمیت آشکار شدند.

1. <https://B2n.ir/a61839>

2. <https://B2n.ir/w90316>

آنها در آغاز مسأله حکمیت (عمر و عاص و ابو موسی اشعری) را پذیرفته و امام علیه السلام را مجبور به پذیرش آن کردند و هر اندازه که امام علیه السلام فرمود اینها همه خدعه و نیزنگ است و تا پیروزی بر دشمن و خاموش کردن آتش فتنه شامیان و پیروان معاویه راه چندانى باقى نمانده، گوش ندادند، ولى بعد که نتیجه حکمیت را دیدند از کار خود پشیمان شده و به اصطلاح توبه کردند، اما این بار در طرف تفریط قرار گرفتند و گفتند: قبول حکمیت کفر بود، چون حکم فقط از آن خدا است. ما از کفر خود توبه کردیم و باید على بن ابى طالب علیه السلام نیز توبه کند.

امام علیه السلام به آنها فرمود: حکمیت کفر نیست. قرآن در دو مورد اشاره به مسأله حکمیت دارد: یکی در اختلافات خانوادگی (سوره نساء آیه ۳۵) و دوم، در مورد کفارات احرام (مائده ۹۵) ولى حکمیت به این شکل که شما عمل کردید، سر تا پا اشتباه بود.

به هر حال این گروه نادان و فراموشکار که در میان آنان افراد بظاهر بسیار متعبد و مقید به واجبات و مستحبات شرع نیز دیده می شدند، از اسلام تنها به پوستی قناعت کرده و مغز آن را رها کرده بودند و در برابر امیر مؤمنان على علیه السلام در منطقه ای نزدیک کوفه به نام حروراء و در کنار نهروان صف آرایی کردند. امام با حوصله و بردباری بى حساب با آنها روبرو شد و به آنها اتمام حجت کرد و بسیار اندرز داد.

نصایح امام مؤثر واقع شد و اکثریت آنها توبه کردند و از لشکر خوارج جدا شدند و حدود چهار هزار نفر سرسختانه، ایستادگی کردند و در یک درگیری محدود با لشکر امام اجساد همگی جز چند نفر، در کنار همان نهر بر روی زمین افتاد، همان گونه که امام قبلا با صراحت پیش بینی کرده بود^۱

۱. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷۷

خوارج:

مرتکب گناه کبیره را (هر گناهی که باشد) کافر و واجب القتل می دانستند. در مسأله حکومت قائل به نوعی هرج و مرج و عدم نیاز به تعیین حاکم بودند.

قرائن نشان می دهد که در مسائل جنسی، شهوت پرست بودند و شاید به همین دلیل، گرفتن نه زن عقدی را مجاز می شمردند و مرتکب زنا محصنه را مستحق رجم نمی دانستند.

طبیعی است که چنین گروه نادان و خودخواهی بسرعت به شاخه ها و گروه های مختلفی تقسیم می شوند. به همین جهت چیزی نگذشت که هر یک از سران آنها داعیه ای عنوان کردند و به فرقه های زیادی تقسیم شدند، از جمله «ازارقه»، «نجدات»، «صفریّه»، «عجاردۀ» و «ثعالبه» و غیر آن.

هم اکنون نیز افرادی که افکاری همچون افکار خوارج دارند و اعمالشان یادآور اعمال آنان می باشد در گوشه و کنار جوامع اسلامی پیدا می شوند و می توان بسیاری از وهابیان را در این دسته جای داد، چرا که آنها نیز به بعضی از ظواهر عبادات و مستحبات، سخت پایبندند و گاه انجام کوچکترین مکروهات و یا مخالفت با مستحبات را جایز نمی دانند، ولی در مقابل، غالب مسلمانان را اعم از شیعه و سنی مشرک می شمردند و خون بسیاری را مباح می دانند و با این که از نظر تفکر اسلامی و عقائد، سخت عقب مانده اند خود برتر بینی فوق العاده ای بر آنها حاکم است، نادانی خوارج و غرور و خود بزرگ بینی آنها و بی رحمی و قساوت در وجود آنان کاملاً هویداست. آنها همچون خوارج خود را حق مطلق و دیگران را باطل مطلق می پندارند یا آن که بهره کمی از علوم اسلامی دارند.^۱

۱. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۲، ص ۶۷۷

جهت آگاهی بیشتر از خوارج و فرق مختلف و عقاید آنها به دو کتاب ذیل از آیت الله سبحانی رجوع کنید:^۱

در مورد سرانجام خوارج نیز گفتنی است که امیر مومنان در نهج البلاغه خطبه ۶۰ خبر از گسترش تفکر خوارج در آینده دادند.

هنگامی که تقریباً همه افراد خوارج در جنگ نهروان از میان رفتند، یکی از یاران امیر مومنان علیه السلام از قلع این ماده فساد اظهار خوشحالی می‌کند، امام علیه السلام در پاسخش فرمود:

«كَلَّا! وَاَللّٰهُ! اَتَمُّهُمْ نَظْفٌ فِيْ اَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ التَّسَاءِ كُلَّمَا نَجِمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قَطَعَ حَتّٰى يَكُوْنَ اٰخِرُهُمْ لَصُوْصًا سَلَابِيْنَ»

«نه، به خدا سوگند! آنها نطفه‌هایی در صلب پدران و رحم مادران خواهند بود که هر زمان شاخی از آنها سر بر می‌آورد و آشکار می‌شود و قطع می‌گردد تا این که آخرشان دزدها و راهزنان خواهند بود»

در منابع اهل سنت نقلی از امیر مومنان علیه السلام در مورد انقراض تفکر خوارج آمده است.

نقل می‌کنند امیر مؤمنان علیه السلام پس از شکست خوارج به هنگام گذشتن از کشتگان آنان فرمود: «آن‌کس شما را به کشتن داد که شما را فریفت».

پرسیده شد: او کیست؟ فرمود: «شیطان و نفس‌های پلید» اصحاب گفتند: خداوند، ریشه آنان را تا پایان دنیا قطع کرد.

حضرت پاسخ داد:

«خیر؛ سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، آنان در صلب‌های مردان و رحم زنان خواهند بود و پی در پی خروج خواهند کرد تا آن‌که به سرکردگی شخصی

۱. الملل و النحل، ج ۵، ص ۲۰۱ به بعد - فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۵، ص ۱۸۱ به بعد

به نام اشمط بین رودهای دجله و فرات خروج کنند. در آن روزگار مردی از اهل بیت ما به جنگ او می‌رود و او را به هلاکت می‌رساند و از آن پس هیچ قیامی از خوارج تا روز قیامت نخواهد بود». عن أمير المؤمنين إنه قال عند ما مرّ على قتلى الخوارج، و هم صرعى، فقال: «لقد صرعكم من غرکم» قيل: و من غرهم؟ قال: «الشيطان و أنفس السوء»، فقال أصحابه: قد قطع الله دابهم إلى آخر الدهر، فقال «كلّا و الذي نفسي بيده؛ و إثمهم لني أصلاب الرجال و أرحام النساء، لا تخرج خارجة إلّا خرجت بعدها مثلها حتى تخرج خارجة بين الفرات و دجلة مع رجل يقال له: الأشمط يخرج إليه رجل مئاً أهل البيت، فيقتله، و لا تخرج بعدها خارجة إلى يوم القيامة...»^۱

مرحوم علامه کورانی زمان روایت فوق را زمان ظهور می‌داند و معتقد است که امام علی علیه السلام بشارت به انقراض خوارج به دست با کفایت امام مهدی علیه السلام داده است.^۲

۵. آیا جریان عزیر نبی و اصحاب کهف منافاتی با درک و شعور مردگان در عالم برزخ دارد؟
پرسش پنجم:

در بحث اینکه ما شیعیان معتقدیم که مردگان می‌شنوند و می‌بینند کسی شبهه کرده که اگر حرف شما درست است چرا حضرت عزیر و اصحاب کهف وقتی بیدار شدند نمی‌دانستند چند سال است که در این مکانند؟!!!
پاسخ:

آیات قرآن تصریح دارند که انسان پس از مرگ دنیوی در عالم دیگری به نام

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۷

۲. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۱۱۶

عالم برزخ به حیات خود ادامه می‌دهد و در آن عالم یا مشمول نعمت است یا گرفتار عذاب، چنانچه که خداوند در این رابطه فرمود:

«آنها هم چنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد می‌گوید: پروردگار من! مرا باز گردانید! - شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می‌گویند) چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر باز گردد برنامه‌اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.» ﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (سوره مومنون آیه ۹۹-۱۰۰)

یا در مورد حیات شهداء در عالم برزخ می‌فرماید:

«ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند - آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و بخاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند و می‌دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت - و (نیز) از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان خوشحال و مسرور می‌شوند و (می‌بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).» (آل عمران، آیه ۱۶۹-۱۷۱)

یا در مورد آل فرعون و آل نوح تصریح می‌کند که بلافاصله پس از مرگ وارد آتش شدند که با توجه به عدم برپایی قیامت روشن می‌شود که منظور از آتش، آتش برزخ است.

«عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا می‌شود دستور می‌دهد آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد

کنید» (مومنون، آیه ۴۶-۴۷)

روشن است که این آتشی که در آیه به آن اشاره شده که آل فرعون صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند، آتش برزخی است، چرا که در پایان آیه مجازات آنها در قیامت به طور جداگانه آمده است.
و فرمود:

«(آری سرانجام) همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد شدند و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند!» (نوح، آیه ۲۵)

یا در مورد مومن سوره یس تصریح می‌کند که بلافاصله پس از مرگ وارد بهشت شد که چون هنوز قیامت بر پا نشده است، روشن می‌شود که مقصود بهشت برزخی است:

«(سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد وارد بهشت شو گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند - که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.» (سوره یس، آیات ۲۶-۲۷)

در دو نمایه ذیل بیشتر در مورد حیات برزخی و ارتباط مردگان با اهالی دنیا با استناد به روایات شیعه و سنی بحث کرده‌ایم^۱:

حال پرسش اینجاست که اگر انسان پس از مرگ دارای حیات و زندگی و درک و شعور است، چگونه در مورد اصحاب کهف یا عزیر نبی می‌خوانیم که آنها از حیات برزخی چندین ساله خود خبر نداشتند و گمان می‌کردند که تنها زمان اندکی بر آنان گذشته نه سالهای طولانی؟

در مورد اصحاب کهف گفتنی است که آنان نمرده بودند، بلکه به خواب عمیقی فرو رفته بودند و پس از بیدار شدن گمان می‌کردند که خوابشان زمان کمی

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11449
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9482

بوده است، بنابراین جریان اصحاب کهف ارتباطی با مرگ و حیات عالم برزخ ندارد: «همین گونه ما آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند، یکی از آنها گفت چه مدت خوابیدید؟ آنها گفتند یک روز یا بخشی از یک روز»
 ﴿وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ (سوره کهف، آیه ۱۹)

خداوند با صراحت بیان می‌کند که اصحاب کهف در خواب بودند: «ما (پرده خواب را) بر گوششان زدیم و سالها در خواب فرو رفتند.» ﴿فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾ (کهف، آیه ۱۱) «اگر به آنها نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی بیدارند، در حالی که در خواب فرو رفته بودند» ﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ﴾ (کهف، آیه ۱۸)

در مورد عزیر نبی نیز می‌خوانیم:

«(در این هنگام)، خدا او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد، و به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز، یا بخشی از یک روز.» فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی» ﴿فَأَمَّا نُوحُ الْإِنْسَانُ إِذْ قَالَ لِلَّهِ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثْنَاهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ﴾ (بقره، آیه ۲۵۹)

بر اساس آیه فوق، عزیر نبی ۱۰۰ سال بود که خداوند او را میرانده بود اما این مدت را یک روز یا نصف روز قلمداد کرد.

برای فهم تعبیر فوق باید توجه داشت که بر اساس برخی استدلالها، خداوند تصریح می‌کند که حتی در عالم برزخ، برزخیان با این که سالهای سال را در برزخ گذرانده‌اند، اما این زمان طولانی را کم می‌شمارند.
 خداوند می‌فرماید:

«همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می‌خواند، شما هم اجابت می‌کنید در حالی که حمد او می‌گوئید و تصور می‌کنید تنها مدت کوتاهی درنگ کردید.»

﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء، آیه ۵۲)

مرحوم طبرسی می نویسد:

«برخی از مفسران قرآن کریم، معتقدند که: این آیه، خطاب به مؤمنین است، زیرا آنها هستند که خدا را با ستایش، اجابت و در برابر احسانش، او را حمد می کنند و مدت توقف خود را در عالم برزخ کوتاه می شمارند، زیرا در قبرهای خود با خوشی گذرانیده و عذابی ندیده اند. بدیهی است که روزهای شادی و نشاط، کوتاه هستند.»

«من المفسرين من يذهب إلى أن هذه الآية خطاب للمؤمنين لأنهم الذين يستجيبون الله بحمده و يمدونه على إحسانه إليهم و يستقلون مدة لبثهم في البرزخ لكونهم في قبورهم منعمين غير معذبين و أيام السرور و الرخاء قصار.»^۱

همینطور گناهکاران هم مدت زمان حضور در برزخ را کم می شمارند، زیرا می دانند که پس از برزخ عذاب سختتری در آخرت در انتظارشان است، چنانچه که برخی می نویسند:

«هنگامی که وعده مجازات دردناکی داده شود انسان میل دارد چرخ زمان متوقف گردد، و گاه روزها و ماه ها به قدری در نظرش به سرعت می گذرد که گویی لحظه ها و دقایقی بیشتر نبوده است، و چنین است سرنوشت مجرمان در قیامت! درست است که در عالم برزخ نیز از عذاب الهی بی نصیب نیستند اما عذاب برزخی کجا، و عذاب عالم قیامت کجا؟!»^۲

در این رابطه خداوند فرمود:

«و روزی که قیامت بر پا شود گناهکاران سوگند یاد می کنند که جز ساعتی درنگ نکردند! اینچنین آنها از درک حقیقت محروم می شدند! - کسانی که علم و

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۶۴۹

۲. پیام قرآن، ج ۵، ص ۳۶۲

ایمان به آنها داده شده می‌گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید» «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (روم، آیه ۵۵-۵۶)

سیوطی عالم بزرگ اهل سنت نقل می‌کند که منظور از آیه فوق برزخ است که گناهکاران مدت حضور خود در برزخ را کم می‌شمارند:

«أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ الرِّبِّيعِ بْنِ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ قَالَ لَبِثُوا فِي عِلْمِ اللَّهِ فِي الْبَرْزَخِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَعْلَمُ مَتَى عِلْمُ وَقْتُ السَّاعَةِ إِلَّا اللَّهُ»^۱

بنابر آنچه گفتیم نتیجه می‌گیریم که:

اگر عزیر نبی مدت حضور خود در برزخ را کم شمرد از این جهت است که در برزخ بهشتی غرق خوشی و شادی بوده است و روزهای لذت بخش و شاد نیز در نظر انسان خیلی زود می‌گذرد و کوتاه است.

در مورد جریان عزیر نبی، برخی از محققین پاسخ دیگری می‌دهند و معتقدند که عدم درک عزیر نبی از عالم برزخ یک استثناء است و نمی‌توان با استناد به آن جریان در مورد همه برزخیان حکم صادر کرد و در این رابطه می‌نویسند:

«سرگذشت عزیر نیز از مورد بحث ما خارج است. سرگذشت عزیر و نسیان و بی‌توجهی او در مرگ موقت، گواه بر نسیان در مرگهای ممتد که به روز رستاخیز متصل می‌گردد، نمی‌شود، زیرا ممکن است شیوه برزخ با این نوع مرگ مختلف باشد.

۱. الدر المنثور في تفسیر المأثور، ج ۵، ص ۱۵۸

نکته اختلاف نیز روشن است زیرا هدف از میراندن «عزیر» جز قدرت‌نمایی و نشان دادن نمونه معاد، چیز دیگری نبود هدف این بود که او نمونه کوچکی از احیای مردگان را مشاهده کند و ببیند که چگونه خود او پس از یک مرگ صد ساله باز زنده گردید، و الاغ او نیز حیات مجدد پیدا کرد، ولی غذا و نوشیدنی او دگرگون نگردید. آغاز سرگذشت و ذیل آن بر این هدف گواهی روشنی می‌دهند. در آغاز آیه درباره عزیر چنین می‌خوانیم: (بقره، آیه ۲۵۹) «گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال میراند». در این صورت از احیای او پس از مرگ که نمونه معاد است چنین می‌فرماید: ﴿...وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (بقره، آیه ۲۵۹) «تو را نشانه‌ای برای مردم قرار می‌دهیم».

اتفاقاً یکی از هدفهای سرگذشت اصحاب کهف نیز همین بود که امکان معاد را از این طریق، نمایان و آشکار سازد، زیرا این نوع خواب‌های عمیق همتای مرگ است و بیدار کردن این گونه افراد آن هم پس از یک خواب سیصد ساله کمتر از احیای مردگان نیست و لذا پس از شرح سرگذشت آنان می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا...﴾. (کهف، آیه ۲۱) «این گونه دیگران را از وضع آنان آگاه ساختیم، تا بدانند که وعده خداوند حق است و در روز رستاخیز شک و تردیدی نیست».

بنابراین، چون هدف از این میراندن و خواب کردن فقط نمایاندن حقیقت معاد و نشان دادن نمونه کوچک آن بود جهت ندارد که در این مدت از وضع خود آگاه گردند، بلکه اگر هم در بی‌خبری به سر ببرند، باز هدف تأمین می‌گردد.

در حالی که حیات برزخی درباره افراد، از یک نظر، یک نوع تصفیه و پالایش است. افراد پس از گذراندن این دوره، از یک رشته آلودگی‌های پاک و پیراسته می‌شوند و چنین تصفیه‌ای هرگز بدون توجه، امکان پذیر نیست.

و از نظر دیگر، حیات برزخی، نخستین مرحله برای چیدن میوه عمل است

که نهال آن در جهان ماده به دست افراد نیکوکار و یا بدکار غرس می‌گردد و حیاتی که هدف از آن تصفیه و پالایش و یا چیدن میوه اعمال و دیدن برخی از پاداشها و کیفرها است نمی‌تواند با غفلت و بی‌توجهی همراه باشد.

گواه بر این که حیات برزخی آغاز شکوفایی میوه‌های اعمال است همان سخنان مجرمان در لحظه قبض روح می‌باشد. آنان در این لحظه با دیدگان خود، عذابها و شکنجه‌های برزخی را می‌بینند و آنچنان ناراحت می‌شوند که درخواست می‌کنند که مجدداً به دنیا بازگشت کنند و اگر مرگ آنان با غفلت و فرو رفتگی در بی‌توجهی توأم بود، درخواست بازگشت بی‌جهت می‌شد. اینک به مفاد آیات زیر توجه بفرمایید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...» (مؤمنون، آیه ۹۹) «هنگامی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا برگردانید شاید در آنچه گذاشته‌ام کار نیک انجام دهم». آیه حاکی است که با رسیدن مرگ، پرده‌ها از برابر دیدگان این گروه کنار می‌رود و سرنوشت خود را که خود سازنده آن بودند، مشاهده می‌کنند.

«...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَهُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ...» (انعام، آیه ۹۳) «اگر ظالمان را در گرداب مرگ می‌دیدید، در حالی که فرشتگان دستهای خود را گشوده‌اند و (می‌گویند) جانهای خود را خارج سازید، امروز با عذاب خوار کننده‌ای کیفر می‌بینید، به خاطر اینکه درباره خدا سخن غیر حق گفتید».

با توجه به این آیات و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده است مانند عرضه و نشان دادن آل فرعون صبح‌گاه و عصرگاه بر آتش. برای کسی جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که حیات برزخی همراه با پاداش و کیفر است و در چنین حیات که همراه با جزا است، غفلت و بی‌توجهی مفهومی نخواهد داشت. در حالی که در جریان عزیر و اصحاب کهف، جز نمایاندن نحوه معاد و تحکیم

عقیده عزیر و دیگران بر امکان معاد، هدف دیگری نبود در این صورت غفلت از زندگی در این مرحله کوتاه، با ثبوت ادراک و شعور در حیات برزخی منافی نخواهد بود.^۱

۶. آیا جهان واقعیت دارد یا خواب و خیال است؟

پرسش ششم:

فکر اینکه آیا هرچیزی که ما درک میکنم واقعیه و وجود داره یاخیر کلافهام کرده. مثلاً الان من دارم صحبت میکنم این حرف زدن واقعیه یانه توهمه. یا اینکه من دارم یک کاری انجام میدم این واقعیه یانه. موزیک رو میشنوم. فکر میکنم این شنیدن موزیک درسته یانه؟ میتونم به حواس خودم اعتماد کنم یانه؟ فکر اینکه من یه دریا میبینم درسته این دیدن یانه. فکر اینکه من الان مینویسم درسته یا نه. فکر اینکه دست میزنم به جایی درسته یانه. اینکه به این چیزا فکر میکنم درسته یانه. فکر کردنم واقعیه یا نه. من حس میکنم ولی از قطعی بودن و درست بودنشون نگرانی دارم!!!

پاسخ:

گروهی به نام سفسطه گرایان و سوفسطائیان، اساساً وجود حقیقت را انکار می‌کنند و معتقدند هیچ چیز در جهان وجود ندارد.

ابن سینا در پاسخ این افراد پاسخی می‌دهد که خلاصه آن چنین است: «از آنان می‌پرسیم که همین انکار خویش را درست می‌دانید یا نادرست. روشن است که در هر دو صورت به یک حقیقت بیرونی اعتراف کرده‌اند و انکار مطلق خود را شکسته‌اند. اما اگر بگویند در همین اعتقاد خودمان هم شک داریم باز می‌پرسیم آیا به همین شک داشتن خودتان باور دارید؟ اگر شک داشتن خود

۱. اصالت روح از نظر قرآن، آیت الله سبحانی، ص ۵۹

را بپذیرند که در آن صورت به یک واقعیت اعتراف کرده‌اند (و دیگر نمی‌توانند منکر واقعیت داشتن اشیاء شوند) و اگر بگویند که حتی همین شک را هم نمی‌دانیم و اساساً ما هیچ چیز نمی‌فهمیم در این صورت دیگر بحث کردن با آنان بی‌فایده است.

این گروه یا از روی لجاجت چنین سخنانی را بر زبان جاری می‌کنند که با بحث و گفتگو نمی‌توان راه به جایی برد یا حقیقتاً به بیماری سفسطه دچار شده‌اند که در آن صورت باید به طور عملی به درمان آنان پرداخت.

برای نمونه با وارد کردن درد به آنان می‌توان نشان داد که آنان بین درد و بی‌دردی فرق می‌گذارند یا به آنان امر کرد که وارد آتش شوند تا فرق بین آتش و غیر آتش را متوجه شوند و به تفاوت واقعیت آنها پی برد.

«یسألون: هل أنکم تعلمون أن إنکارکم حقّ أو باطل، أو تشکون. فإن حکمو بعلمهم بشيء من هذه الأمور، فقد اعترفوا بحقیة اعتقاد ما، سواء أکان ذلك الاعتقاد اعتقاد الحقیة في قولهم بإنکار القول الحق، أو اعتقاد البطلان، أو الشک فيه. فسقط إنکارهم الحق مطلقاً وإن قالوا: إنا شکنا، فيقال لهم: هل تعلمون أنکم شککم أو أنکم أنکرکم، وهل تعلمون من الأقاویل شيئاً معیناً؟ فإن اعترفوا بأنهم شاكون أو منکرون، وأنهم يعلمون شيئاً معیناً من الأشياء، فقد اعترفوا بعلم ما وحق ما. وإن قالوا: إنا لا نفهم شيئاً أبداً، وننکر الأشياء جميعاً حتى إنکارنا لها أيضاً، ولعلّ هذا ما يتلفظ به لسانهم معاندين؛ فسقط الاحتجاج معهم، ولا يُرجى منهم الاسترشاد، فليس علاجهم إلّا أن یکلفوا بدخول النار، إذ النار واللانار واحد؛ ویضربوا، فإنّ الألم واللألم واحد»^۱

استدلال فوق در کلام برخی دیگر هم مورد توجه قرار گرفته و می‌نویسند:

۱. إلهیات الشفاء: ۱۱، ط طهران.

«فقط انسان بیمار در صدد انکار جهان خارج برمی آید یا در آن شک می کند و اگر از بشری چنین سخنی شنیده شود، یا اعصاب بیماری یا از روی اغراض خاصی از چنین افکاری جانبداری می نماید و نیز یادآور می شویم که اگر در جامعه ای چنین افراد بیماری پیدا شوند، هرگز نمی توان آنان را با دلیل و برهان قانع ساخت؛ زیرا هرچه به آنان گفته شود، واقعیتی خواهد بود که آنان منکر آن هستند، بلکه راه اصلاح آنان همان است که بوعلی آن را در کتاب شفا پیشنهاد کرده است. شاید وجدان مرده آنان از این طریق زنده گردند و از بیماری مهلک انکار و شک در وجود حقایق بهبود یابند.»^۱

برخی دیگر می نویسند:

«هر کس در هر چیزی شک کند، نمی تواند در وجود خودش و در وجود شکش، و نیز وجود قوای ادراکی مانند نیروی بینایی، و شنوایی و وجود صورتهای ذهنی، و حالات روانی خودش شک کند، و اگر کسی حتی در چنین اموری هم اظهار شک نماید، یا بیماری است که باید معالجه شود، یا به دروغ و برای اغراض سوئی چنین اظهار می کند، که باید تادیب و تنبیه شود. همچنین کسی که به بحث و گفتگو می پردازد، یا کتاب می نویسد نمی تواند در وجود طرف بحث، و یا در وجود کاغذ و قلمی که می نویسد شک کند....

حال اگر کسی ادعا کند که، هیچ شناخت یقینی امکان ندارد، از وی سؤال می شود که آیا این مطلب را می دانی، یا درباره آن شک داری اگر بگوید می دانم، پس دست کم به یک شناخت یقینی اعتراف کرده، و بدین ترتیب ادعای خود را نقض کرده است، و اگر بگوید نمی دانم معنایش این است، که احتمال می دهم معرفت یقینی ممکن باشد، پس از سوی دیگر سخن خود را ابطال نموده است.

۱. شناخت در فلسفه اسلامی، سبحانی، ص ۳۲

اما اگر کسی بگوید، من درباره امکان علم و شناخت جزمی شک دارم، از وی سؤال می‌شود که آیا می‌دانی که شک داری یا نه، اگر پاسخ دهد می‌دانم که شک دارم، پس نه تنها امکان بلکه وقوع علم را هم پذیرفته است، اما اگر بگوید در شک خودم هم شک دارم، این همان سخنی است که یا به علت مرض، و یا از روی غرض گفته می‌شود، و باید به آن پاسخ عملی داد....^۱

و برخی دیگر می‌نویسند:

«آیا جهانی در خارج از ذهن ما وجود دارد؟

در مورد مسأله اول (یعنی وجود جهانی بیرون ذهن و اندیشه ما) فلاسفه به دو گروه تقسیم شده‌اند:

۱. «واقع‌گرایان» (رنالیست‌ها)

۲. «پندارگرایان» (ایده‌آلیست‌ها)

گروه دوم در واقع شاخه‌ای از سوفسطاییان هستند که همه حقایق را منکرند، بلکه بعضی معتقدند سوفسطاییان همان پندارگرایانند که اصل وجود خویشتن و ذهن را قبل دارند، و بقیه را خواب و خیال می‌دانند، وگرنه چگونه ممکن است انسان عاقلی همه چیز حتی وجود خود را نیز انکار کند، مگر این که گرفتار بیماری روانی باشد!

به هر حال برای پی‌بردن به وجود خارجی اشیا بهترین راه این است که این امر را موکول به وجدان کنیم، وجدان عمومی مردم جهان و تمامی عقلا و خردمندان، و حتی وجدان خود ایده‌آلیست‌ها که همه چیز را منکرند شاهد این مدعاست.

زیرا همه انسان‌ها هنگامی که تشنه می‌شوند به سراغ آب می‌روند، یعنی عملاً

۱. آموزش فلسفه اسلامی، مرحوم مصباح، ج ۱، ص ۱۴۵

وجود تشنگی، وجود آب، و تأثیر آب در رفع تشنگی را همه، حتی کودکان و حتی حیوانات قبول دارند، سوفسطاییان نیز در عمل با دیگران هیچ تفاوتی ندارند. و یا هنگامی که انسان می‌خواهد از خیابان پر رفت و آمدی عبور کند نخست در کنار خیابان می‌ایستد، به طرف چپ و راست نگاه می‌کند، وسایل نقلیه یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌گذرند، خیابان کمی خلوت و آماده عبور می‌شود، و او با احتیاط از خیابان می‌گذرد، مبادا تصادفی پیش آید و او را مجروح و گرفتار کند.

این طرز عمل در میان واقع‌گرایان و پندارگرایان یکسان است، یعنی همه آنها عملاً وجود خارجی خیابان، اتومبیل‌ها، خطرات ناشی از تصادف و بسیاری از مسائل دیگر را در این رابطه پذیرفته‌اند. و با دقت و احتیاط مراقب آن هستند.

یا این که وقتی انسان بیمار می‌شود و آثار مختلف بیماری را در خود می‌بیند، به طبیب مراجعه می‌کند، طبیب دستور آزمایش می‌دهد. و بعد از انجام آزمایش‌ها، دستورات دارویی و غذایی می‌نویسد، و دقیقاً همه را زمان‌بندی و اندازه‌گیری می‌کند، و بیمار نیز برای به دست آوردن سلامت از دست رفته، خود را موظف به رعایت همه این دستورات می‌بیند.

در تمام این امور «رئالیست‌ها» و «ایده‌آلیست‌ها» یکسانند، یعنی همگی از طریق درک وجدانی، نسبت به بیماری خود واکنش نشان می‌دهند، و ده‌ها واقعیت عینی را از آثار بیماری گرفته، تا وجود طب و طبیب، و آزمایش‌ها، و مواد دارویی و غذایی را، پذیرا می‌شوند.

به همین دلیل می‌گوییم: «ایده‌آلیست‌ها در عمل رئالیست هستند!» و پندارگرایان به هنگامی که وارد صحنه زندگی می‌شوند تمام سخنان خود را فراموش کرده، و خویش را با واقعیت‌های عینی روبه‌رو می‌بینند، و موافق آن

عکس العمل نشان می‌دهند.

قرآن مجید نیز در آیات خود به وضوح بر این معنا صحه نهاده، و سرتاسر آیات قرآن از واقعیت‌های عینی خارجی، آسمان و زمین، انسان‌ها و فرشتگان، جهان طبیعت و ماورای طبیعت دنیا و آخرت خبر می‌دهد. و به قدری این مطلب از دیدگاه قرآن آشکار و روشن است که نیاز بیشتری به بحث درباره آن نمی‌بینیم...»^۱

۷. عقیده به بداء در روایات اهل سنت!!!

پرسش هفتم:

نخستین کسی که عقیده‌ی کفری «بداء» را پایه‌گذاری کرد!!!
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً
وَوَحْدَهُ عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَسِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ.

مقرن می‌گوید: امام صادق گفت: نخستین کسی که قائل به «بداء» شد، عبدالمطلب بود. (اصول کافی، ۱/۴۴۷)

شیعه گمان می‌کند که عقیده‌ی «بداء» توسط انبیا پایه‌گذاری شده. تا جایی که از امام صادق روایت می‌کنند: «تک تک انبیا، قائل به بداء بوده‌اند!!» (توحید شیخ صدوق، ص ۳۳۳)

درحالی که روایت فوق، تصریح می‌کند که این عقیده‌ی کفری، در زمان فترت [زمانی که هیچ پیامبری از جانب خدا نبوده] برای نخستین بار، جعل شده است. پاسخ:

خداوند در قرآن خطاب به پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:
«بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند

۱. پیام قرآن، مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۵۵

پروردگار جهانیان است - شریکی برای او نیست، و به همین دستور یافته‌ام، و من نخستین مسلمانم» **﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾** (انعام، آیه ۱۶۲ و ۱۶۳)

بر اساس آیات فوق پیامبر گرامی اولین مسلمان است، در حالی که قرآن انبیاء گذشته را هم به عنوان مسلمان یعنی تسلیم اوامر الهی معرفی می‌کند و مثلاً درباره نوح علیه السلام می‌خوانیم: **﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾**؛ مامورم که از مسلمانان باشم» (یونس، آیه ۷۲) و درباره ابراهیم خلیل علیه السلام و فرزندش اسماعیل نیز می‌خوانیم: رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ: «خداوندا ما را برای خودت مسلمان قرار ده» (بقره، آیه ۱۲۸) و درباره یوسف علیه السلام آمده است توفنی مسلماً: «مرا مسلمان بمیران» (یوسف، آیه ۱۰۱) و همچنین پیامبران دیگر.

مفسر بزرگ اهل سنت یعنی ابن کثیر تصریح می‌کند که مقصود از آیه‌ای که پیامبر گرامی را اول مسلمان معرفی می‌کند، منظور اول مسلمان از این امت است و الا پیامبران امت‌های گذشته هم مسلمان و تسلیم اوامر الهی بوده و خداوند را عبادت می‌کرده‌اند:

«قوله عز وجل وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ قال قتادة: أي من هذه الأمة، وهو كما قال فإن جميع الأنبياء قبله كلهم كانت دعوتهم إلى الإسلام، وأصله عبادة الله وحده لا شريك له»^۱

بر همین اساس در روایت مورد استناد وهابی هم اگر حضرت عبد المطلب علیه السلام به عنوان اول قائل به عقیده بداء معرفی شده مقصود از آن یعنی ایشان اول فرد از فرزندان اسماعیل علیه السلام در مکه بوده است که این عقیده را داشته یا اول فرد از غیر انبیاء بوده که این عقیده را داشته است: **«أول من قال بالبداء أي**

۱. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۳۴۳

من قومه بني إسماعيل أو من غير الأنبياء»^۱

اساساً همه انبياء گذشته از اقرار کنندگان به عقیده بداء بوده‌اند: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يُقَرَّرَ لِلَّهِ بِخَمْسِ خِصَالٍ بِالْبَدَاءِ...»^۲

عقیده به بداء اشاره به تقدیرات مشروطی خداوند دارد.

مثلاً گاهی مقدر است که فلانی در روز معین بمیرد ولی بر اثر دادن صدقه، بلا از او برطرف می‌شود. البته تقدیر اول نیز از روز نخست مقید به این بوده که صدقه ندهد و لذا با دادن صدقه، سرنوشت او دگرگون شده و هرگز نباید تصور کرد که هر نوع دگرگونی در آفرینش مایه تغییر در علم ربوبی است. واقعیت «بداء» که شیعه بدان عقیده راسخ دارد این است که سرنوشت‌ها به اذن خداوند متعال، قابل دگرگونی است، سرنوشت بد با عمل صالح، عوض می‌شود همچنین سرنوشت خوب با کردار زشت دگرگون می‌گردد.^۳

خداوند نیز از ابتدا به همه تقدیرات افراد بشر علم داشته است و چنین نیست که عقیده به بداء مستلزم نسبت دادن جهل به خداوند باشد.

امام صادق عليه السلام فرمود:

«کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز آشکار می‌شود که دیروز نمی‌دانست از او تنفر و بیزاری بجوئید»

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ الْيَوْمَ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسٍ فَاتَّبِعُوا مِنْهُ.»^۴

و فرمود:

۱. مرآ العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، ص ۲۳۷

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸

۳. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۶، ص ۴۵

۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۷۰

«برای خدا هیچ بدائی حاصل نمی‌شود، مگر آنکه از قبل نسبت به آن، علم و آگاهی دارد» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ لَهُ.»^۱

در ذیل در مورد عقیده به بداء و معنای آن و مستندات قرآنی و تاریخی آن بحث خوبی داشته‌ایم:^۲

به هر حال برخی از محققین در مورد عقیده به بداء و ریشه داشتن این عقیده در قرآن و روایات اهل سنت می‌نویسند:

«تقدیر الهی دربارهٔ انسان بر دو نوع است: ۱. تقدیر محتوم و قطعی، که به هیچ وجه قابل تغییر نیست؛ ۲. تقدیر معلق و مشروط، که با فقدان برخی شرائط، دگرگون می‌شود و تقدیر دیگر جای‌گزین آن می‌گردد. با توجه به اصل مسلم فوق، یادآور می‌شویم که اعتقاد به «بداء» یکی از عقاید اصیل اسلامی است که همهٔ فرق اسلامی اجمالا به آن اعتقاد دارند

حقیقت بداء بر دو اصل استوار است: الف - خداوند دارای قدرت و سلطهٔ مطلقه بر هستی است و هر زمان خواست می‌تواند تقدیری را جای‌گزین تقدیر دیگر سازد؛ درحالی‌که به هر دو نوع تقدیر، علم قبلی داشته، و هیچ‌گونه تغییری نیز در علم وی راه نخواهد یافت. زیرا تقدیر نخست چنان نیست که قدرت خدا را محدود ساخته و توانایی دگرگون کردن آن را از او سلب کند. خداوند متعال برخلاف عقیدهٔ یهود، که می‌گفتند: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ قدرت گسترده دارد و به تعبیر قرآن دست او باز است: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ. (مائده ۶۴)

به دیگر سخن، خلاقیت و آفرینش‌گری و اعمال قدرت از جانب خداوند، استمرار داشته و به حکم ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ وی از امر آفرینش فارغ نگشته و کار

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/3602

آفرینشگری همچنین ادامه دارد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه **﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...﴾** می‌فرماید: یهود می‌گویند خدا از امر آفرینش فارغ شده، کم و زیاد (در رزق و عمر و غیره) راه ندارد. خداوند در تکذیب آنان چنین فرمود: **﴿غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾**: دستشان بسته باد و به گفتار ناهنجار خود از رحمت خدا دور باشند! بلکه قدرت او گسترده است، هرگونه بخواهد انفاق می‌کند. سپس می‌افزاید: **﴿أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾**: آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: خدا آنچه را بخواهد محو کرده و یا ثابت می‌دارد، و نزد خداست امّ الکتاب (لوح محفوظ).» (رعد، آیه ۳۹)

نتیجه اینکه: عقیده اسلامی براساس قدرت گسترده، سلطه مطلقه، و دوام و استمرار خلّاقیت خداوند استوار است، و خداوند می‌تواند هر زمان بخواهد در مقدّرات انسان، از عمر و روزی و غیره، تحول ایجاد کرده و مقدّری را جای‌گزین مقدر قبلی نماید، و هر دو تقدیر قبلا در امّ الکتاب به ثبت رسیده است.

ب) اعمال قدرت و سلطه از سوی خداوند، و اقدام وی به جای‌گزین کردن تقدیری جای تقدیر دیگر، بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌گیرد، و بخشی از قضیه، در گرو اعمال خود انسان است که از طریق اختیار و برگزیدن و زندگی شایسته یا ناشایسته، زمینه دگرگونی سرنوشت خویش را فراهم سازد.

فرض کنیم انسانی، خدای ناکرده، حقوق والدین و بستگان خود را مراعات نمی‌کند. طبعاً این عمل ناشایست و در سرنوشت او تأثیر ناخوشایندی خواهد داشت. حال اگر در نیمه زندگی از کرده خود نادم گشته و از آن‌پس به وظایف خود در این باره اهتمام ورزد، در این صورت زمینه دگرگونی سرنوشت خود را فراهم کرده و مشمول آیه **﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ﴾** خواهد گشت. این مطلب در عکس

قضیه نیز حاکم است.

آیات و روایات در این مورد بسیار است که برخی را یادآور می‌شویم:

۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، آیه ۱۱): خدا وضع هیچ قومی را (از آسایش به سختی) دگرگون نمی‌سازد مگر اینکه آنان خود وضع خویش را دگرگون سازند.

۲. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف، آیه ۹۶): اگر ساکنان آبادیها ایمان آورده و پرهیزگار می‌شدند ما برکات آسمانها و زمین را به روی آنان می‌گشودیم، ولی (چه سود؟ که) آنان دین خدا را تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان عذاب کردیم.

سیوطی در تفسیر خود آورده است که: امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیامبر گرامی درباره تفسیر آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ» سؤال کرد، پیامبر گرامی در پاسخ چنین فرمود:

«من دیدگان تو و اتمم را با تفسیر این آیه روشن می‌کنم. صدقه در راه خدا، نیکی به پدر و مادر، و انجام کارهای نیک، بدبختی را به خوشبختی دگرگون ساخته، مایه افزایش عمر می‌گردد و از مرگهای بد جلوگیری می‌کند.»^۱

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «صله رحم، اعمال را پاکیزه و اموال را با برکت می‌سازد. همچنین بلا را دفع، و حساب را آسان می‌گرداند و اجل (معلق) را عقب می‌اندازد.»^۲

با توجه به این دو اصل روشن می‌شود که اعتقاد به بداء یک عقیده مسلم اسلامی است که، صرفنظر از تعبیر و اصطلاح خاص بداء، تمامی مذاهب و فرق

۱. الدر المنثور، ج ۳، ص ۶۶

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۰

اسلامی به مفهوم آن اعتقاد دارند.

بخاری در صحیح خود نقل می‌کند که آن حضرت درباره سه نفر که مبتلا به بیماری پسی، گری و نابینایی شده بودند، فرمود: «**بِذَا لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ**». آنگاه سرگذشت آنان را از آنجا تا پایان مشروحا بیان داشت و نشان داد که چگونه خداوند بر اثر کفران نعمت دو نفر از آنان سلامتی اولیه را از ایشان گرفته و گرفتار امراض پیشینیشان ساخت.^۱

یا در نقل دیگر اهل سنت آمده است که عمر بن خطاب دعا می‌کرد که خداوند تقدیراتش را تغییر دهد و مثلاً اگر خداوند تقدیر کرده او از شقاوتمندان باشد تقدیر عوض شود و او از سعادتمندان قرار داده شود و روشن است که بداء یعنی همین تغییر تقدیرات:

«**عن عمر بن الخطاب إته قال - و هو يطوف بالبیت - : اللهم إن كنت كتبت عليّ شقاوة أو ذنباً فاحمه، فإنك تمحو ما تشاء و تثبت و عندك أم الكتاب، فاجعله سعادة و مغفرة**»^۲

یا در نقل دیگر علمای اهل سنت آمده است که دعا کردن سبب تغییر تقدیرات می‌شود که این معنا همان معنای بداء است: «**أخرج الحاكم و صححه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لا ينفع الحذر من القدر، ولكن الله يمحو بالدعاء ما يشاء من القدر**»^۳

روایات اهل سنت در عقیده به بداء و تغییر تقدیرات بسیار زیاد است که جهت آگاهی به:

تفسیر الدر المنثور نوشته عالم بزرگ اهل سنت یعنی سیوطی، ج ۴، ص ۶۵

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۲ (به نقل از منشور عقاید امامیه، ص ۲۳۵ به بعد)

۲. جامع البیان، ج ۱۳، ص ۲۱۹

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۵۰

ذیل آیه ۳۹ سوره رعد رجوع کنید.

همینطور به کتاب استخراج المرام، آیت الله میلانی ج ۱، ص ۲۳۳ رجوع شود تا انبوده روایات اهل سنت در مورد عقیده به بداء را مشاهده کنید.

۸. مشروعیت تبرک جستن در آیات و روایات و گره زدن پارچه به ضریح

امامان علیهم السلام!!!

پرسش هشتم:

این که برخی از مردم پارچه به ضریح امامان و امامزادگان گره میزنند، آیا برای این کار دلیلی هم از ادله اسلامی وجود دارد؟!!!

پاسخ:

تبرک جستن به آثار اولیاء الهی، مساله ای است که مورد تایید آیات قرآن و روایات شیعه و اهل سنت است.

برخی از محققین در مورد مشروعیت تبرک در قرآن می نویسند:

«۱. تبرک به مقام ابراهیم علیه السلام»:

خداوند، بعضی از سرزمین هایی را که بدن دعوتگران توحید را لمس کرده، عبادتگاه به شمار آورده است، مثل آنکه «مقام ابراهیم» را نمازخانه قرار داده و فرموده است:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمَّا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی﴾ «خانه کعبه

را محل بازگشت مردم و مرکز امن قرار دادیم و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.» (بقره، آیه ۱۲۵)

بی شک، نماز از بعد ذاتی فرقی نمی کند که در این جایگاه خوانده شود، یا نقاط دیگر مسجد. ولی «مقام ابراهیم» به سبب وجود ابراهیم پیامبر، امتیاز دیگری یافته و جای متبرکی شده است. از این رو نمازگزار به خاطر تبرک به آن

مکان پاک، نمازش را آنجا برگزار می‌کند.

در جای دیگری از قرآن، خداوند متعال «م سعی» - مسافت میان صفا و مروه - را محلّ عبادت می‌شمارد و این نیست مگر به سبب آنکه بانوی پاک و یکتا پرستی همچون «هاجر»، با قدم‌های مبارک خود هفت بار این زمین را در جستجوی آب، لمس کرده است و این مسأله علتی جز این ندارد که به این سرزمین مقدس که جزئی از بدن مادر حضرت اسماعیل را لمس کرده است، تبرک جویند.

۲. پیراهن یوسف علیه السلام و بینایی یعقوب علیه السلام

یعقوب پیامبر، مدتی طولانی در رنج هجران فرزند عزیزش یوسف علیه السلام بود و در آن مدت آن قدر گریست که به تعبیر قرآن کریم، چشمانش سفید (و نابینا) شد:

﴿وَاَيْتَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (یوسف، آیه ۸۴)

اراده الهی بر آن شد که به واسطه پیراهن فرزندش یوسف، بینایی یعقوب را به او برگرداند. خداوند از زبان یوسف علیه السلام چنین نقل می‌فرماید: ﴿اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾. «این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود.» (یوسف ۹۳)

شکی نیست که پیراهن یوسف، از جهت مؤاد و شکل، با پیراهن‌های دیگر فرقی ندارد، ولی خواست خدا آن بود که فیض الهی از این راه به بنده‌اش یعقوب برسد. قرآن با صراحت این حقیقت را چنین بیان می‌کند: ﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ لِقَاءَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَإِذَا تَذَكَّرُ بَصِيرًا﴾ «چون مژده دهنده آمد، آن پیراهن را به صورت او افکند، پس او بینا شد.» (یوسف، آیه ۹۶)

۳. تابوت سکینه بنی اسرائیل:

حضرت موسی علیه السلام در اواخر عمر شریفش، الواح مقدّس را که در بردارنده شریعت او بود، همچنین زره، سلاح و آثار دیگرش را در صندوقی گذاشت و

صندوق را به وصی خود «یوشع بن نون» سپرد. از همین جا آن صندوق نزد بنی اسرائیل اهمیت ویژه‌ای یافت.

در جنگ‌هایی که میان آنان و دشمنانشان پیش می‌آمد، آن صندوق را به عنوان تبرک با خود می‌بردند و به سبب آن از خداوند نصرت می‌طلبیدند و تا وقتی که آن صندوق میان آنان بود، با عزّت می‌زیستند. اما وقتی که در دین سست شدند و تأثیر عامل بازدارنده اخلاقی در میان ایشان کم شد، دشمنانشان توانستند آنان را شکست دهند و آن صندوق مقدس را هم به غارت ببرند.

چون خدای سبحان پس از مدتی طالوت را به عنوان پادشاه و فرمانده بنی اسرائیل برگزید، پیامبرشان به ایشان گفت: نشانه صدق او و اینکه طالوت از سوی خداوند به فرماندهی تعیین شده است، آن است که صندوق را نزد شما می‌آورد. قرآن در اشاره به این داستان می‌فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ» «پیامبرشان به آنان گفت: نشانه فرمانروایی او آنست که تابوت را برای شما می‌آورد، در آن مایه آرامشی از سوی خداست و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون برجا گذاشته‌اند. آن صندوق را فرشتگان حمل می‌کنند به یقین در این موضوع، نشانه‌ای است، اگر اهل ایمان باشید.» (بقره، آیه ۲۴۸)

دقت در آیه می‌رساند که قرآن کریم، از زبان پیامبر نقل می‌کند که بنی اسرائیل به آن صندوق تبرک می‌جستند و آن قدر ارزش و شرافت داشته که فرشتگان آن را حمل می‌کردند. اینک می‌پرسیم: اگر این کار، با اصول توحید، ناسازگار است، چگونه آن پیامبر، این خبر را به صورت یک مژده به آنان نقل می‌کند؟

۴. تبرک به جایگاه اصحاب کهف:

وقتی مؤمنان و یکتاپرستان، مخفی‌گاه جوانمردان «اصحاب کهف» را یافتند،

با خود می‌اندیشیدند که چه کنند؟ همه اتفاق نظر داشتند که بر قبور آنان مسجدی بسازند تا محلّ عبادت باشد و وسیله‌ای برای تبرک‌جستن به عبادت در کنار آن پیکرهای مطهر گردد. قرآن کریم چنین نقل می‌کند: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ «آنان که از راز آنان آگاه شدند، گفتند: برمدفن آنان مسجدی می‌سازیم.» (کهف، آیه ۲۱)

مفسران می‌گویند هدف از ساختن مسجد، برپایی نماز و تبرک به اجساد مطهر آنان بوده است.^۱

برخی دیگر ادامه می‌دهند:

در این زمینه روایات فراوانی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. عایشه نقل می‌کند: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خدا ﷺ می‌آوردند تا آنان را تحنیک کرده و مبارک گردانند.^۲

۲. امّ قیس فرزندش را - که هنوز غذا نخورده بود - نزد رسول خدا ﷺ آورد و او را در دامن آن حضرت ﷺ قرار داد...^۳

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «از این حدیث استفاده می‌شود که تحنیک طفل و تبرک به اهل فضل مستحب است».^۴

۳. انس می‌گوید: رسول خدا ﷺ را دیدم که حلاق سر مبارکش را می‌تراشید و اصحاب دور وجودش طواف می‌کردند تا اگر دانه مویی از سر حضرت ﷺ جدا شود بر دستان آنها قرار گیرد.^۵

۱. سیمای عقاید شیعه، ص ۱۰۸

۲. مسند احمد، ج ۷، ص ۳۰۳ ح ۲۵۲۴۳

۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۲ کتاب الغسل

۴. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶

۵. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵۹۱

۴. ابی ححیفه می‌گوید: خدمت رسول خدا ﷺ رسیدم، در حالی که وضو می‌گرفت و مردم بر هم سبقت می‌گرفتند تا از آب وضوی پیامبر ﷺ بهره ببرند. هر کس از آن آب بر می‌داشت، برای تبرک به خود می‌مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی‌کرد از رطوبت دیگری استفاده می‌برد.^۱

عروه از مسور و دیگران نقل می‌کند: هنگام وضوی رسول خدا ﷺ، نزدیک بود که مردم به دلیل هجوم آوردن برای تبرک از آب وضوی پیامبر ﷺ خودشان را هلاک کنند.^۲

۵. سعد می‌گوید: از اصحاب رسول خدا شنیدم که می‌گفتند: رسول خدا ﷺ کنار چاه بضاعه آمد و با دلوئی از چاه آب کشید و با آن وضو گرفت و بقیه آن را داخل چاه ریخت. بعد از این جریان هرگاه شخصی مریض می‌شد، از آن چاه آب می‌کشیدند و او را می‌شستند؛ و فوراً شفا می‌یافت.^۳

۶. ابو ایوب انصاری می‌گوید: بعد از آن که رسول خدا ﷺ وارد خانه ما شد؛ من برای حضرتش غذا می‌آوردم، هنگامی که ظرف غذا را بر می‌گرداندم، من و همسرم از محل دست‌های پیامبر ﷺ در غذا به نیت تبرک برداشته و استفاده می‌کردیم.^۴

در مورد مشروعیت تبرک در تاریخ و روایات اهل سنت، عالم مکی شیخ محمد طاهر، کتاب مستقلی به نام تبرک الصحابة دارد و دانشمند ارجمند، جناب احمدی کتاب دیگری بنام التبرک منتشر نموده‌اند و همگی به گردآوری روایت در این باره پرداخته‌اند.

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵ کتاب الوضوء باب استعمال فضل وضوء الناس

۲. همان منبع

۳. همان منبع

۴. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۰۶ (به نقل از کتاب شیعه شناسی، ج ۱، ص ۱۷۷)

در مورد فلسفه تبرک نیز برخی می نویسند:

«انگیزه تبرک یکی از دو چیز است: ۱. ترقب آثار معنوی و فیض الهی که از مجرای علل غیر طبیعی به انسانها می رسد و نمونه های آن را یادآور شدیم: ۲. مهر و مودّت به پیامبر و فرزندان و یاران او یکی از دستورات قرآنی است و طبعاً مهر و علاقه برای خود مظهري لازم دارد و این مظهر، در حال حیات، به آن گونه صورت می گیرد که صحابه انجام می دادند، ولی در حال ممات، ابراز چنین مهری برای خود مظاهری دارد که مهمترین آنها، ابراز شادی در سالگرد ولادت، و ابراز اندوه در ایام وفات آنها و به هنگام حضور در مشاهد آنان بوسیدن در و دیوار مرقد و ضریح مطهر است و همه اینها برخاسته از مهر ریشه دار و دیرینه است که در قلوب مسلمین جای گرفته و در حقیقت این گروه که در و دیوار و ضریح پیامبر رامی بوسند به تخته و آهن عشق نمی ورزند بلکه به خود پیامبر عشق می ورزند ولی چون دستشان به معشوق نمی رسد به آثار منتسب به وی ابراز علاقه می کنند»^۱

همینطور در روایات ما به تبرک جستن از قبور امامان علیهم السلام تاکید شده است:

«بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّبَرُّكِ بِمَشْهَدِ الرِّضَا وَمَشَاهِدِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام»^۲

در مورد گره زدن پارچه به ضریح اولیاء الهی نیز گفتنی است:

اگر غرض آن است که پارچه گره زده شده متبرک شود و بعد باز شود و مورد استفاده و تبرک قرار گیرد، این عملکرد صحیح است اما اگر غرض آن است که پارچه گره زده تا مدت زمان طولانی به ضریح بماند و وقتی به مرور زمان خود به خود گره پارچه باز شد، این باز شدن نشان از برآورده شدن حاجت تلقی شود، چنین عملکردی مستند و مورد تایید نیست و از خرافات تلقی می شود، چنان که

۱. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۳، ص ۳۱۳

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۶۱ باب ۸۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۵۷ باب ۶۵

آیت الله مکارم شیرازی در این رابطه می‌گوید:

«سجده کردن بعضی از عوام در برابر این قبور مقدّس، تعبیراتی که بوی الوهیت نسبت به آنان می‌دهد، گره زدن چیزی به ضریح آنان و مانند این‌ها، همه از امور ناشایست و مشکل‌آفرین است و چهره یک کار مثبت و بسیار سازنده (زیارت) را دگرگون می‌سازد، و بهانه به دست این و آن می‌دهد تا مردم را از برکات زیارت محروم سازند.»^۱

۹. پاسخی به شبهه وهابی در مورد تبرک جستن!!!

پرسش نهم:

معرفی تفریحات سالم: شکم چسبانک!

فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَصِقَ بَطْنِي بِبَطْنِكَ فَقَالَ هَاهُنَا يَا أَبَا إِسْمَاعِيلَ وَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ ...

ابراهیم بن ابو بلاد گوید: به حضور امام جواد علیه السلام شرف‌یاب شدم و عرض کردم: می‌خواهم که شکم خود را به شکم شما بچسبانم. فرمود: بیا این‌جا ای ابو اسماعیل!

و شکم خود را گشود و من نیز شکم خود را برهنه نمودم و شکم خود را به شکم حضرت علیه السلام چسباندم. (الکافی، ج ۶، ص ۴۱۶)

پاسخ:

۱. روایت مورد استناد وهابی سنداً ضعیف است. علامه مجلسی در مورد روایت می‌گوید بر اساس مشهور این روایت ضعیف است. «ضعیف علی المشهور»^۲

۱. شیعه پاسخ می‌گوید، ص ۱۱۲

۲. مرآه العقول، ج ۲۲، ص ۲۷۸

۲. از ضعف سندی روایت مذکور هم چشم بیوشیم باز هم گفتنی است که روایت مذکور می‌تواند اشاره به تبرک جستن برای استشفاء باشد. یعنی راوی برای برطرف کردن مشکل شکم خود به امام جواد علیه السلام استشفاء و تبرک کرده است، چنانچه که شبیه همین جریان در مورد جابر بن عبدالله انصاری و امام باقر علیه السلام نقل شده است که جابر شکم خود را به شکم امام باقر علیه السلام رساند.

حدیث شناسان جریان مذکور را از باب تبرک معرفی کرده‌اند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: دَخَلَ عَلَيَّ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَأَنَا فِي الْكِتَابِ، فَقَالَ: اكْشِفْ عَن بَطْنِكَ. قَالَ: فَكَشَفْتُ لَهُ، فَأَلْصَقَ بَطْنَهُ بِبَطْنِي، وَقَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَقْرِكَ السَّلَامَ.»^۱

در مورد مشروعیت تبرک جستن به اولیاء الهی با استناد به آیات قرآن و روایات اهل سنت، در پاسخ قبلی توضیحات خوبی دادیم.

۳. شبیه روایت مورد اشکال وهابی در روایات متعددی از اهل سنت آمده است که می‌خوانیم پیامبر در موارد متعددی به قصد تبرک و استشفاء شکم برخی صحابه را مسح می‌نمود:

«قال سعد اشكتك شكوى لي بمكة، فدخل علي رسول الله ﷺ يعودني، قال: فوضع يده علي جبهته فمسح وجهي و صدري و بطني و قال: اللهم اشف سعداً و أتم له هجرته. فما زلت يَحِيلُ إِلَيَّ بِأَنِّي أَجِدُ برد يده علي كبدي حَتَّى السَّاعَةِ»^۲

«عن ابن الطفيل: دخلت يوماً علي رسول الله ﷺ و عندهم قدر تفور لحماً فأعجبني شحمه، فأخذتها فاذرتها فاشتكت عليها سنة، ثم إِنِّي ذكرتها لرسول الله ﷺ فقال: إِنَّهُ كَانَ فِيهَا نَفْسٌ سَبْعَةٌ أَنَاسٍ فَمَسَحَ بَطْنِي فَأَلْقَيْتُهَا خَضَاءً فَوَالَّذِي

۱. امالی طوسی، ص ۶۳۶؛ التبرک، احمدی میانجی، ص ۲۷۲

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۱؛ السنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۶۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰،

ص ۳۳۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۸۱

بعثه بالحق ما اشتکیت بطنی حتی الساعة^۱

۴. فراتر از تبرک به شکم، بر اساس روایات اهل سنت صحابه پیامبر به خون جراحی یا حجامت شده پیامبر تبرک کرده و خون را می خوردند و پیامبر هم به فرد خورنده خون می فرمود به خاطر این عملکرد دیگر درد و بیماری و فقر و نیازمندی به سراغ تو نمی آید و هرکس می خواهد به کسی نگاه کند که خون من با خورش آمیخته شده است به آن فردی نگاه کند که خون من را خورده است!!! و به فردی که خورش را خورده بود می فرمود آتش جهنم بر تو حرام شد!!!

«اصیب وجه رسول الله فاستقبله مالك بن سنان يعني أباه فمسح الدم عن رسول الله ثم ازدرده فقال رسول الله من أحب أن ينظر إلى من خالط دمي دمه فليتنظر إلى مالك بن سنان»^۲

«حجمت رسول الله وأعطاني ديناراً و شربت دمه، فقال رسول الله ﷺ: أشربت؟ قلت: نعم، قال: وما حملك على ذلك؟ قلت: أتبرك به، فقال: أخذت أماناً من الأوجاع والأسقام والفقر والفاقة، والله ما تمسك النار أبداً»^۳

«حجم النبي ﷺ غلام لبعض قريش فلما فرغ من حجامته اخذ الدم فذهب به من وراء الحائط فنظر يمينا وشمالا فلم ير أحدا تحسا دمه حتى فرغ ثم اقبل فنظر النبي ﷺ في وجهه فقال ويحك ما صنعت بالدم قلت غيبته من وراء الحائط قال أين غيبته قلت يا رسول الله نفست على دمك ان أهريق في الأرض فهو في بطني قال اذهب فقد أحرزت نفسك من النار»^۴

۱. المعجم الكبير، ج ۴، ص ۲۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۰۵
 ۲. اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۸۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۶۳؛ المعجم الكبير طبرانی، ج ۶، ص ۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۱۴؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۴۷
 ۳. التبرک، ص ۶۵ به نقل از السيره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۴۸
 ۴. العلل المتناهیة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ البدر المنیر، ج ۱، ص ۴۷۳؛ الخصائص الكبرى سیوطی، ج ۲،

۱۰. مستندات جمله انا سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم در منابع اهل سنت!!!

پرسش دهم:

ما در زیارت نامه‌های مختلف در مورد امام حسین یا سایر اهل بیت می‌خوانیم «انا سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم» آیا این تعبیر در منابع اهل سنت هم آمده است یا خیر؟!!!

پاسخ:

در پاسخ پرسش فوق گفتنی است که در موارد متعددی علمای اهل سنت از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام نقل می‌کنند که ایشان می‌فرمودند که من در جنگ هستم با کسی که با اهل بیت من و امام حسین علیه السلام در جنگ باشد و در صلح هستم با کسی که با اهل بیت من در صلح باشد.

ترمذی و ابن ماجه و حاکم نیشابوری و دیگران از علمای اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر گرامی به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود: «من با هر که با شما سر جنگ داشته باشد، سر جنگ دارم و با هر که آشتی شما را در پیش گیرد، آشتی در پیش می‌گیرم». «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحُسَيْنِ وَالحُسَيْنِ عليه السلام: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ، وَسَلَامٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ.»^۱

ابن عساکر از زید بن ارقم نقل می‌کند:

«پیامبر در بیماری‌ای که در آن، جان داد و از دنیا رفت، به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مهر ورزید و فرمود: «من با هر که با شما سر جنگ داشته

باشد، سر جنگ دارم و با هر که آشتی شما را در پیش گیرد، آشتی در پیش می‌گیرم». «حَنَا رَسُولُ اللَّهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَسَلَمٌ لِمَنْ سَالَكُمْ»^۱
در نقل دیگر آمده است که ابوهریره می‌گوید:

«پیامبر به علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم‌السلام نگریست و فرمود: «من با هر که با شما سر جنگ داشته باشد، سر جنگ دارم و با هر که آشتی شما را در پیش گیرد، آشتی در پیش می‌گیرم». «نَظَرَ النَّبِيُّ إِلَى عَلِيٍّ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۲

ابن ابی الحديد نقل می‌کند که زید بن ارقم می‌گوید:

«در خدمت پیامبر خدا بودیم. به ایشان در اتاقِ خود وحی می‌شد و ما منتظر او بودیم، تا این که گرما شدّت گرفت. علی بن ابی طالب به همراه فاطمه و حسن و حسین آمدند و در سایه دیواری به انتظار پیامبر نشستند. چون پیامبر بیرون آمد، آنها را دید و به سوی آنها رفت، در حالی که ما در جای خود ایستاده بودیم. سپس پیامبر به سوی ما آمد، در حالی که با جامه‌اش بر سر آنها سایه انداخته بود. یک سر جامه را پیامبر و سر دیگر آن را علی علیه‌السلام گرفته بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود: «خدایا! من آنها را دوست دارم. پس آنها را دوست بدار. خدایا! من با هر که با آنها آشتی در پیش گیرد، آشتی در پیش می‌گیرم و با هر که با آنها سر جنگ داشته باشد، سر جنگ دارم». پیامبر این سخن را سه بار تکرار نمود». «كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَهُوَ فِي الْحُجْرَةِ يُوحِي إِلَيْهِ وَنَحْنُ نَنْتَظِرُهُ، حَتَّى اسْتَدَّ الْحُرَّ، فَجَاءَ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ وَمَعَهُ فَاطِمَةُ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عليهم‌السلام؛ فَقَعَدُوا فِي ظِلِّ حَائِطٍ يَنْتَظِرُونَهُ، فَلَمَّا خَرَجَ

۱. تاریخ دمشق: ج ۱۴، ص ۱۵۷ ح ۳۴۸۱

۲. مسند ابن حنبل: ج ۳، ص ۴۴۶ ح ۹۷۰۴، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۶۱ ح ۴۷۱۳،

المعجم الكبير: ج ۳، ص ۴۰ ح ۲۶۲۱، كنز العمال: ج ۱۲، ص ۹۷ ح ۳۴۱۶۴

رَسُولُ اللَّهِ رَأَاهُمْ فَأَتَاهُمْ، وَوَقَفْنَا نَحْنُ مَكَانَنَا، ثُمَّ جَاءَ إِلَيْنَا وَهُوَ يُظِلُّهُمْ بِثَوْبِهِ، مُمَسِّكاً بِظَرْفِ الثَّوْبِ، وَعَلَى مُمَسِّكِ بِظَرْفِهِ الْآخَرِ وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمْ فَأَحِبَّهُمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي سَلِّمْ لِمَنْ سَالَمَهُمْ، وَحَرِّبْ لِمَنْ حَارَبَهُمْ»، فَقَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ^۱

روایات فوق که به صورت متعدد در منابع عامه آمده است بر اهل سنت لازم می‌کند که از مسببین جنگهای جمل و صفین بر علیه امیر مومنان علیه السلام بیزاری جویند و همینطور در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام در ایام محرم و اربعین حاضر شوند تا به صورت عملی نشان دهند که به سخن و سنت پیامبر اسلام عمل می‌کنند و با کسانی که با اهل بیت پیامبر جنگیدند در جنگ و حرب هستند و از آنان بیزاری می‌جویند.

۱۱. آیا کسانی به مانند مرحوم رئیسی که در میدان نبرد کشته نشدند، شهید محسوب می‌شوند؟

پرسش یازدهم:

میخواستم بدونم «شهید» خطاب کردن نسبت به شهدای بالگرد ریاست جمهور، دلیل شرعی هم داره یا نه؟!!!
پاسخ:

در تفسیر نمونه چنین آمده است؛

«شهادت در فرهنگ اسلام دو معنی متفاوت دارد؛

۱. معنای خاص؛

همان کشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است که احکام خاصی در فقه دارد از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن، بلکه با همان لباس خونین دفن می‌شود.

۱. شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج ۳، ص ۲۰۷

۲. معنای عام و گسترده:

معنای وسیع شهادت آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی کشته شود یا بمیرد. هر کس در حین انجام چنین وظیفه‌ای به هر صورت از دنیا برود شهید است.^۱

پیامبر گرامی فرمود:

«هر کس در راه خدا (و برای انجام وظیفه‌ای الهی) کشته شود، شهید می‌باشد» «من قتل فی ذات الله فهو شهید»^۲

رئیس جمهور عزیز و شهید ما و همراهان والا مقامش هم در مسیر عمل به دستورات خداوند و رفع حوائج مسلمین و مومنین از دنیا رفتند و این چنین مردنی همان شهادت است زیرا بر اساس روایات، مسیر رفع حوائج مومنین همان مسیر فی سبیل الله است.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«کسی که در راه برآوردن نیاز برادر مؤمن خود بکوشد، چنان است که نه هزار سال با روزه گرفتن و شب زنده‌داری خدا را عبادت کرده باشد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«هر که برای رضای خدا در راه برآوردن نیاز برادر مسلمان خود بکوشد، خداوند عزوجل هزار هزار حسنه برایش بنویسد.» - «اگر برای برآوردن نیاز برادر خود بکوشم، تا نیازش برطرف شود، نزد من خوشتر است از این که هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب زین کرده و لگام بسته [برای جهاد] در راه خدا هدیه کنم.»

پیامبر گرامی فرمود:

«کسی که برای کمک به برادر خود و نفع رساندن به او اقدام کند پاداش

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۰۷

۲. میزان الحکمه (عربی) ج ۶، ص ۶۸ - کنز العمال ح ۱۱۲۳۷

مجاهدان در راه خدا را خواهد داشت.» «هرکس برای برادر مؤمن خود حاجتی برآورد، چنان است که همه عمرش را به عبادت خدا سر کرده باشد.»^۱

۱۲. آیا محمد بن سنان که راوی روایات اعتقادی شیعه بوده فردی ضعیف است؟

پرسش دوازدهم:

بعضاً معاندین و جریان‌ات ضد اسلام و تشیع، شبهه می‌کنند که در سند نزدیک به نهصد روایت از کتب اربعه بعنوان محوری‌ترین و مهمترین آثار حدیثی شیعیان، «محمد بن سنان» که مشهور به کذب است و وثاقت او محل تردید جدی هست وجود دارد، بنابراین روایات شیعه چندان اعتبار و استحکام ندارد!!

پاسخ:

محمد بن سنان از اصحاب سه امام بزرگوار یعنی امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام بوده است و روایات متعددی در مدح او وارد شده است. در نقلی آمده است که امام کاظم علیه‌السلام خطاب به محمد بن سنان فرمود: «در کتاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین دیده‌ام تو در میان شیعیان ما آشکارتر از برق در شب تاریک می‌درخشی. سپس فرمود: ای محمد! مفضل وسیله انس و آرامش من بود. تو نیز وسیله انس و آرامش آن دو (امام رضا و امام جواد) خواهی بود. بر آتش حرام است که تو را لمس کند.»

«وَجَدْتُكَ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام أَمَا إِنَّكَ فِي شِيعَتِنَا أَتَبُّنُ مِنَ الْبَرْقِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْمُفْضَلَ كَانَ أُنْسِي وَمُسْتَرَا حِي وَأَنْتَ أُنْسُهُمَا وَمُسْتَرَا حُهُمَا حَرَامٌ عَلَى النَّارِ أَنْ تَمَسَّكَ أَبَدًا»^۲

۱. ترجمه میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۶ به بعد

۲. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۳

سید بن طاووس نقل می‌کند:

«عبدالله ابن صلت قمی نقل کرده که در اواخر عمر حضرت جواد علیه السلام خدمت ایشان رسیدم و شنیدم که می‌فرماید: خداوند به محمد بن سنان جزای خیر دهد، نسبت به من وفادار بود. و مانند این روایت را علی بن حسین بن داود نقل کرده که گفت: شنیدم که حضرت جواد علیه السلام به نیکی یاد از محمد بن سنان می‌کرد و می‌فرمود: خدا از او به واسطه رضایت من راضی شود، هرگز با من و پدرم مخالفت نکرد، با اینکه او در میان شیعیان دارای جلالت و مقام بلندی بود و رئیس محسوب می‌شد و سه نفر از ائمه علیهم السلام را خدمت کرده و از آنها روایت نقل نموده بود و نزد آنها قرب و منزلتی داشت، حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام با معجزه‌ای که حضرت جواد علیه السلام درباره او انجام داد. چنان چه محمد بن حسین بن ابی الخطاب نقل می‌کند که محمد بن سنان چشمش کور بود، خود را به حضرت جواد علیه السلام مالید و چشمانش بینا شد، با اینکه مدت‌ها کور بود.»

«فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ عَنِّي خَيْرًا فَقَدْ وَفَى لِي. وَ كَقَوْلِهِ علیه السلام فِيمَا رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ دَاوُدَ قَالَ سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَذْكُرُ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ بِخَيْرٍ وَيَقُولُ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرِضَائِي عَنْهُ فَمَا خَالَفَنِي وَلَا خَالَفَ أَبِي قَطُّ هَذَا مَعَ جَلَالَتِهِ فِي الشَّيْعَةِ وَ عَلُوِّ شَأْنِهِ وَ رِئَاسَتِهِ وَ عِظَمِ قَدْرِهِ...»^۱

در نقل دیگر آمده است که امام کاظم علیه السلام به محمد بن سنان فرمود:

«خداوند عمرت را طولانی خواهد کرد و حق فرزندم را ادا می‌کنی و به امامتش اقرار خواهی داشت و همچنین به امامت امام بعد از او. محمد بن سنان می‌گوید: عرض کردم: امام پس از ایشان کیست؟ فرمود: فرزندش محمد. گفتم در

مقابل امر خدا تسلیم و راضیم.»

«يَمُتُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ وَتُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ وَتُقِرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَإِمَامَةٍ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ قُلْتُ وَمَنْ ذَاكَ قَالَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ»^۱

در نقل دیگری در مورد شفای چشم محمد بن سنان به برکت امام جواد علیه السلام چنین آمده که محمد بن سنان می گوید:

«به حضرت رضا علیه السلام از درد چشم شکایت کردم. نامه ای که کوچک تر از کف دستی بود برداشت و برای حضرت جواد علیه السلام نوشت. نامه را به خادم سپرد و به من دستور داد با او بروم و فرمود: این مطلب را کتمان کن. خدمت آن جناب رسیدم، خادم ایشان را در آغوش گرفت و نامه را برایش گشود. حضرت جواد علیه السلام به نامه نگاه می کرد و سر به آسمان بلند کرده می گفت: خوب شدی!! چندین مرتبه تکرار کرد تا این که تمام ناراحتی های چشم من بر طرف شد و از همه بهتر می دیدم.»

«فَجَعَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَنْظُرُ فِي الْكِتَابِ وَيَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَقُولُ نَاجٍ فَفَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاً فَذَهَبَ كُلُّ وَجَعٍ فِي عَيْنِي وَأَبْصَرْتُ بَصَرًا لَا يُبْصِرُهُ أَحَدٌ»^۲

رجالی معروف یعنی مرحوم نمازی، صاحب کتاب «مستدرکات رجال الحديث» معتقد است که محمد بن سنان ثقه و صاحب سر امامان علیهم السلام بوده است و از علمای بزرگی چون شیخ مفید، مجلسی اول و دوم، شیخ حر عاملی، سید بن طاووس، حسن بن علی بن شعبه، علامه حلی، محقق کرکی، سید داماد، علامه تستری و جمعی دیگر از علمای بزرگ نقل می کند که قائل به این مطلب بوده اند: «عدّوه من أصحاب الكاظم و الرضا و الجواد صلوات الله عليهم. ثقة جلیل صاحب الأسرار و العضلات و الغرائب المعظّمات، وفاقاً لعدّة کثیره، منهم الشیخ المفید فی الإرشاد حیث عدّه من خاصّة الکاظم علیه السلام و ثقاته و أهل الورع و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۹

۲. رجال کشی، ص ۵۸۲؛ روضه المتقین، ج ۱۴، ص ۳۲

العلم و الفقه من شيعته الذين رووا النص على الرضا صلوات الله عليه. و منهم المجلسيان، و الشيخ الحرّ في الوسائل، و السيّد ابن طاووس، و الحسن بن عليّ بن شعبة، و العلامة في المختلف بحث الرضاع في المسألة الأولى و مسألة عدم بطلان الصلاة بنقصان سجدة منها، و كذا عن المنتهى في مسألة وجوب السورة بعد الحمد و مسألة التكبير للركوع. و قد تبعه في وصف حديثه بالصحة ولده الفخر و المحقق الكركي، و كذا حكى ذلك عن السيّد الداماد و الميرزا في الوسيط و غيرهم، و بنى عليه العلامة الطباطبائي. قال السيّد في الإقبال ص ۱۳: و قد زكى الفئتين في كتاب عمل شهر رمضان محمد بن سنان، و بالغ في الثناء عليه. و روى في ذلك حديثاً يعتمد عليه. و يأتي في ترجمة المفضل كلمات المج في مدحه و مدح المفضل و قوله: يظهر من الأخبار الكثيرة علو قدرهما و جلالتهما. كلمات المفيد في مدحه و الثناء عليه و ردّ من زعم قدحه في الروضات ط ۲، ص ۳۸۴.

و كذا العلامة التستري في قاموس الرجال أثبت وثاقته و أحسن في ردّ ما يتوهم منه ذمه....»^۱

شيخ حر عاملی نیز می گوید که نجاشی و شیخ طوسی از نزد خودشان، محمد بن سنان را تضعیف نکرده اند بلکه تنها تضعیف فردی به نام «ابن عقده زیدی» را نقل کرده اند. بنابراین این علمای بزرگ، خودشان محمد بن سنان را تضعیف نکرده اند: «ضعفه النجاشي، و الشيخ ظاهراً، و الذي يقتضيه النظر: أن تضعيفه إنما هو من ابن عقدة الزيدي، ففي قبوله نظر».^۲

در ذیل نیز در مورد اعتبار روایات شیعه توضیحات مفصل و خوبی داده ایم و روشن کرده ایم که بر اساس بنای «موثوق الصدوری» نقل روایت توسط یک راوی

۱. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۲۲

۲. وسائل الشيعة، ج ۳۰، ص ۴۷۳

ضعیف هم نمیتواند به اعتبار روایاتی که قرینه بر صحتشان است خللی برساند:^۱

۱۳. آیا بهشت و جهنم حرکت می‌کنند؟

پرسش سیزدهم:

بهشت و جهنم مگر در مکان مشخصی خلق نشده‌اند؟ پس چگونه در برخی آیات آمده است که حرکت داده می‌شوند (فجر، آیه ۲۳)! حرکت دادن یعنی مکان مشخصی ندارد و خلق نشده است؟!

پاسخ:

در دو نمایه ذیل توضیح داده‌ایم که بهشت و جهنم هم اینک آفریده شده‌اند و در مکان مشخصی هم هستند:^۲

با این وجود هیچ مانعی ندارد که بهشت و جهنم در همان مکان خلق شده به جهت تکریم از بهشتیان و ترساندن جهنمیان، حرکت داده هم شوند و به استقبال دو گروه فوق‌الذکر بروند، چنانچه که در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«و در آن روز جهنم را حاضر کنند (آری) در آن روز انسان متذکر می‌شود، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد.» ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾ (سوره فجر، آیه ۲۳)

از این تعبیر استفاده می‌شود که جهنم قابل حرکت دادن است، و آن را به مجرمان نزدیک می‌کنند!، همانگونه که در مورد بهشت نیز در آیه ۹۰ سوره شعرا می‌خوانیم: ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾: «بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می‌سازند»!

گرچه بعضی میل دارند اینها را بر معنی مجازی حمل کنند و کنایه از ظهور بهشت و جهنم در برابر دیدگان نیکوکاران و بدکاران بگیرند، ولی دلیلی بر این

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14647

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4014

https://t.me/Rahnamye_Behesht/2846

خلاف ظاهر در دست نیست، بلکه بهتر است آن را به ظاهر خود رها سازیم، چرا که حقایق عالم قیامت دقیقاً بر ما روشن نیست و شرایط حاکم بر آنجا با اینجا تفاوت بسیار دارد، و هیچ مانعی ندارد که در آن روز بهشت و دوزخ تغییر مکان دهند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که وقتی آیه فوق **﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾** نازل شده رنگ چهره مبارکش دگرگون گشت، این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی علیه السلام رفتند و ماجرا را بیان کردند، علی علیه السلام آمد میان دو شانه پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسید و گفت: ای رسول خدا! پدرم و مادرم به فدایت باد، چه حادثه‌ای روی داده؟

فرمود: جبرئیل آمد و این آیه را بر من تلاوت کرد.

علی علیه السلام می‌گوید: عرض کردم: چگونه جهنم را می‌آورند.

فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می‌کشند و می‌آورند! و آن در حال سرکشی است که اگر او را رها کنند همه را آتش می‌زند، سپس من در برابر جهنم قرار می‌گیرم و او می‌گوید ای محمد! مرا با تو کاری نیست، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده، در آن روز هر کس در فکر خویش است ولی محمد می‌گوید: رب امتی! امتی! «پروردگارا! امتم امتم» (مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۴۸۳)^۱

۱۴. نقدی علمی و مفصل به برنامه زندگی پس از زندگی و تجربه مرگ موقت!!!

پرسش چهاردهم:

چند وقت هست که ساعت هفت عصر در شبکه چهار سیما افرادی را

می‌آورند که از این دنیا رفته و مجدداً برگشتند و از حال و هوایبرزخ که دیده بودند می‌گویند. آیا انسان‌های برگشتی ازبرزخ به این تعداد که زیاد هم نشان می‌دهند ممکن هست؟ و نیز در این رابطه آیا آیات و روایات در تایید آن داریم؟ اینان مرگ را خیلی راحت جلوه می‌دهند آیا واقعاً چنین است!!؟

پاسخ:

در این باره توجه به نکاتی لازم است؛

۱. اصل اولی آن است که با مرگ کسی به دنیا بازگشت نمی‌کند، این حقیقتی است که در آیات متعددی مورد تأکید قرار گرفته است.

خداوند می‌فرماید؛

«(آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگار! مرا بازگردانید؛ شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم، (ولی به او می‌گویند) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر باز گردد، کارش همچون گذشته است)». (مومنون، آیه ۹۹-۱۰۰)

این آیه صریحاً بازگشت به این زندگی را برای جبران گذشته، نفی می‌نماید.

و همچنین می‌فرماید؛

«چگونه به خدا ایمان نمی‌آورید با این که شما (قبل از آفرینش آن گاه که خاک بودید) مرده و بی‌جان بودید و خداوند شما را زنده کرد؛ سپس شما را می‌میراند و بعد زنده می‌کند، و سپس به سوی او باز می‌گردید» (بقره، آیه ۲۸)

این آیه نیز صریحاً می‌گوید پس از مرگ یک بار بیشتر زنده نخواهید شد و آن زنده شدن در رستاخیز و بازگشت به سوی خدا و پیوستن به ابدیت و زندگی جاویدان آن سرا است.

یا می‌فرماید؛

«خداوند همان کسی است که (نخست) شما را آفرید، سپس روزی داد؛ بعد می‌میراند، سپس زنده می‌کند.» (روم، آیه ۴۰)

در این آیه نیز تنها یک مرتبه مرگ و حیات، پس از آفرینش نخستین انسان، ذکر شده، که مرگ این جهان و حیات بازپسین باشد.

و نیز می‌فرماید؛

«می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی؛ اکنون به گناهان خود معترفیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد» (غافر، آیه ۱۱)

منظور از دو بار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است، و منظور از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیای در قیامت است.^۱

بنابراین از آیات استفاده می‌شود که هر انسانی تنها یک بار مرگ را تجربه می‌کند و کسی به دنیا بازگشت نمی‌کند که مجدداً مرگ را تجربه کند.

۲. از این اصل کلی در ممنوعیت بازگشت به دنیا، مواردی استثناء می‌شود که افرادی به اعجاز الهی برای مصلحتی به دنیا بازگشت می‌کنند، مانند کسانی که در هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام رجعت می‌کنند یا کسانی که توسط عیسی مسیح زنده شدند یا عزیر نبی که صد سال میرانده شد و زنده شد، یا افرادی از بنی اسرائیل که پس از مرگ مجدداً زنده شدند که تفصیل مطلب را در پاسخ گذشته ما بخوانید؛^۲

در روایات هم می‌بینیم که ساره و مریم و آسیه و کلثوم خواهر موسی بن عمران زنده شدند تا حضرت خدیجه را برای تولد فاطمه صدیقه سلام الله علیهن، یاری کنند که در ذیل تفصیل داستان را بخوانید؛^۳

یا امام صادق علیه السلام فرمود؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۲

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5977

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6115

«(پس از وفات پیامبر) علی علیه السلام ابوبکر را ملاقات کرد و با او در امر خلافت احتجاج کرد، و گفت آیا راضی می شوی که در این مساله پیامبر بین من و تو قضاوت کند؟ علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و به مسجد قبا برد که به ناگاه پیامبر در آنجا بود که بر علیه ابوبکر حکم داد، ابوبکر ترسان بازگشت و عمر را مطلع کرد، عمر گفت این سحر بنی هاشم است»^۱

بنابراین زنده شدن مجدد و بازگشت به دنیا در موارد استثنایی و محدود بوده که آن هم به خاطر مصالحی توسط خداوند واقع می شده است.

۳. مرگ حتی برای بندگان مخلص خداوند راحت نیست و همراه با سختی هایی است.

قرآن بارها روی مساله مرگ و مخصوصاً لحظه جان دادن تکیه می کند، و به انسانها هشدار می دهد که همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند، گاه از آن به «سكرة الموت» (مستی و گیجی حال مرگ) تعبیر کرده است (ق، آیه ۱۹) و گاه تعبیر به «غمرات الموت» یعنی «شدائد مرگ» (انعام، آیه ۹۳) گاه تعبیر به «رسیدن روح به حلقوم» (واقعه، آیه ۸۳) و گاه تعبیر به «رسیدن روح به تراقی»، یعنی استخوانهای اطراف گلوگاه نموده است، چنان که می فرماید؛

«جان به گلوگاهش رسد - و گفته شود: آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد؟ - و یقین به فراق از دنیا پیدا کند - و ساق پاها (از شدت جان دادن) به هم می پیچید.» (قیامت، آیه ۲۶-۲۹)

این نکته از این آیات استفاده می شود که جدایی روح از بدن به طور تدریجی صورت می گیرد، و این خود مزید بر وحشت است که اگر ناگهانی و در یک لحظه بود تحملش آسان تر بود.

مرگ انتقال از این جهان به جهان دیگر می‌باشد، یعنی همانگونه که انتقال انسان از عالم جنین به جهان دنیا توأم با درد و رنج فراوان است، انتقال به جهان دیگر نیز طبعاً چنین خواهد بود.

از روایات استفاده می‌شود که حتی انبیاء و مردان خدا که نه دلبستگی به دنیا داشتند، و نه وحشتی از آینده، و به همین دلیل از آرامش خاصی در این لحظه برخوردار بودند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی‌نصیب نبودند، چنانکه در حالات پیامبر می‌خوانیم که در واپسین لحظات عمر مبارکش دست در ظرف آبی می‌کرد و به صورت می‌کشید **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** می‌گفت، و می‌فرمود: «مرگ سكرات و شدائدی دارد»^۱

و یا در نقل دیگری آمده است؛

«عیسی بن مریم به سوی قبر یحیی بن زکریا رفت و از خداوند خواست تا او را زنده کند، خداوند هم یحیی را زنده کرد، و از قبر خارج شد و به عیسی گفت از من چه می‌خواهی، گفت می‌خواهم با من انس بگیری چنان که در گذشته دنیا مانوسم بودی، یحیی گفت هنوز حرارت مرگ در من خاموش نشده است و تو می‌خواهی باز مرا به دنیا و حرارت مرگ بازگردانی»^۲.

امام رضا علیه السلام فرمود؛

«نامأنوس‌ترین زمان برای این آفریده (انسان)، سه زمان است: روزی که متولد می‌شود و از رحم مادرش بیرون می‌آید و دنیا را می‌بیند. و روزی که می‌میرد و آخرت و اهل آخرت را می‌بیند. و روزی که برانگیخته می‌شود و مقرراتی را می‌بیند که در سرای دنیا ندیده است»^۳.

۱. تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۱۱۸

۲. الکافی، ج ۵، ص ۶۴۰

۳. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۷

پیامبر گرامی می فرمود؛

«مشاهده ملک الموت سخت تر از هزار ضربه شمشیر است. سوگند به آنکه جانم در دست اوست، جان هیچ بنده ای از دنیا نرود مگر اینکه یکایک رگ های او درد کشند.»^۱

و فرمود؛

«آسانترین مردن، به منزله خاری است که در میان پشم باشد. آیا خار از پشم بیرون می آید بدون آنکه مقداری پشم با آن باشد»^۲
بنابراین نمی توان تصویری از مرگ ارائه داد که هیچ گونه درد و رنج و سختی در آن نباشد.

۴. به نظر می رسد اکثر کسانی که در برنامه مذکور حاضر می شوند، مرگ را درک نکرده اند، بلکه تجربه هایی نزدیک به مرگ داشته اند و در آن هنگام که حالت خواب و بیهوشی آنها را در بر گرفته بوده است، ارواحشان عوالمی را مشاهده کرده که پس از بهبودی گمان بر آن برده اند که آن عوالم را پس از مرگ تجربه کرده اند.

خداوند می فرماید؛

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند، و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام «خواب» می گیرد، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه میدارد، و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می گرداند تا سرآمد معینی، در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر می کنند.» (زمر، آیه ۴۲)
از این آیه استفاده می شود که انسان ترکیبی است از روح و جسم، روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است و به هنگام مرگ

۱. میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۱۲۴

۲. همان مدرک

خداوند این رابطه را قطع می‌کند، و روح را به عالم ارواح می‌برد و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد، اما نه آن چنان که رابطه به کلی قطع شود، بنا بر این روح نسبت به بدن دارای سه حالت است؛

ارتباط تام (حالت حیات و بیداری) ارتباط ناقص (حالت خواب) قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ). و خواب چهره ضعیفی از «مرگ» است، و «مرگ» نمونه کاملی از خواب و بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف می‌شود گاه به قطع کامل این ارتباط می‌انجامد به طوری که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی‌شوند، و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرا رسد.^۱

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«هر کس می‌خواهد نفس او به آسمان صعود می‌کند و روح در بدنش می‌ماند، و در میان این دو ارتباطی همچون پرتو آفتاب است، هر گاه خداوند فرمان قبض روح آدمی را صادر کند «روح» دعوت نفس را اجابت می‌کند، و به سوی او پرواز می‌نماید، و هنگامی که خداوند اجازه بازگشت روح را دهد «نفس» دعوت «روح» را اجابت می‌کند و به تن باز می‌گردد»^۲

به نظر می‌رسد که افراد مذکور گرفتار خواب عمیقی بوده‌اند که ارتباط روح با جسم ضعیف شده بوده به نحوی که حتی از نظر پزشکان هم مثلاً آنان مرده محسوب می‌شده‌اند، اما هنوز این ارتباط به نحو کامل قطع نشده بوده تا آنان حقیقتاً بمیرند و روح آنان عوالم و حالاتی را مشاهده کرده که پس از بهبودی گمان کرده‌اند که آن حالات را در هنگام مرگ مشاهده کرده در حالی که این مشاهده در هنگام خواب عمیق نزدیک به مرگ بوده است، نه خود مرگ

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۷۸

۲. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۷

به بیان دیگر:

این افراد تجربه گر چیزی جز خواب و رویا را ندیده‌اند، یعنی در آن هنگام کما و بیهوشی، قضایایی که دیده‌اند، خواب و رویا بوده است، نه چیز دیگر. خداوند تصریح می‌کند که جدایی روح از بدن در دو حالت است، یکی در هنگام مرگ و دیگری در هنگام خواب، و می‌فرماید:

«خداوند ارواح را به هنگام «مرگ» قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام «خواب» می‌گیرد، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه میدارد، و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکر می‌کنند.» ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر، آیه ۴۲)

امام حسن علیه السلام در پاسخ سوال کننده‌ای فرمود:

«اما آن چه که پرسیدی مرد چون می‌خوابد روحش به کجا می‌رود؟ در آن هنگام روح به باد و باد به هوا می‌پیوندد، تا زمانی که صاحبش به حرکت افتد. اگر خداوند اجازه بازگشت روح به او را دهد، آن روح، آن باد را و آن باد، آن هوا را می‌کشد و این گونه روح در بدن صاحب خود جای می‌گیرد و اگر خداوند به آن روح اجازه بازگشت به صاحبش را ندهد، هوا، باد را و باد، روح را می‌کشد و این گونه روح تا روز رستاخیز به صاحبش باز نمی‌گردد.» «أما ما سألت عن الرجل إذا نام أين تذهب روحه؟ فإن الروح متعلقة بالريح، والريح متعلقة بالهواء إلى وقت ما يتحرك صاحبها، فإن أذن الله بالرد عليه جذبت تلك الروح تلك الريح، و جذبت تلك الريح ذلك الهواء، فأسكنت الروح في بدن صاحبها، وإن لم يأذن الله برد تلك الروح على صاحبها جذب الهواء الريح، و جذبت الريح الروح، فلم ترد إلى صاحبها

إلى وقت ما يبعث»^۱

بنابراین در دو حالت مرگ و خواب روح از بدن جدا می‌شود. تجربه گران هیچگاه مرگ را درک نکرده‌اند، زیرا در پاسخهای گذشته گفتیم که قاعده اولی و کلی آن است که کسی پس از مرگ زنده نمی‌شود و نیز مرگ بدون سختی و رنج نیست، حتی برای اولیاء الهی، زیرا لازمه طبیعی انتقال به عالم برزخ، همراهی مرگ با سختی و رنج است، اما اکثر تجربه گران سختی و رنج احساس نمی‌کنند و پژوهشگر خارجی این قضیه تجربه مرگ هم تصریح می‌کند که اکثر کسانی که این تجربه را داشته‌اند، تجربه‌ای خوشایند و آرام بخش را داشته‌اند، نه تجربه‌ای پر درد و رنج و سختی کشیدن، در ذیل سخنان پژوهشگر مورد اشاره را آورده‌ایم:^۲

بنابراین آنچه این افراد دیده‌اند، خواب و رویایی بیش نبوده است، چنان که مرکز پاسخگویی به شبهات حوزه قم هم متذکر این نکته می‌شود و می‌گوید:

«پس طبق تعریفی که از مرگ بیان کردیم معلوم می‌شود اینچنین داستان‌هایی منطبق بر تعریف مرگ نیستند و لذا توقعی هم نباید برود تا اینگونه افراد خبری از ملاقات فرشتگان مرگ و یا وقایعی که پس از مرگ برای هر انسانی صورت می‌پذیرد بازگو کنند بلکه این چنین ادعاهایی (بنا بر فرض صحت) مانند حالات شهودی است که گاهی برای بعضی افراد صورت می‌پذیرد درست شبیه خواب صادقی که همه، آن را تجربه کرده‌ایم در نتیجه گرچه مشاهداتی درست است ولی مرگ واقعی نیست»^۳

خواب و رویا هم یا حاصل توهمات و تصورات و اعتقادات ذهنی است که

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۴۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14909?single

3. <https://www.pasokh.org/fa/Question/View/12973>

این توهمات و تصورات ذهنی در خواب مورد درک روح قرار می‌گیرد، چنان که در روایتی به این نکته اشاره شده است: «الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ»^۱

یا این خواب و رویا، شیطانی است، و روح تصویرگری‌های شیطان را در خواب می‌بیند، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود:

«ابليس، شیطانی دارد به نام «هزع» که میان خاور و باختر را پُر می‌کند و هر شب به خواب مردم آید» «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ لِإِبْلِيسَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ هُزْعٌ يَنَلُّ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ يَأْتِي النَّاسَ فِي الْمَنَامِ»^۲

یا هم ممکن است این خواب و رویا، خواب و رویای صادقه باشد، چنان که علی علیه السلام فرمود:

«از رسول خدا پرسیدم: مردی خواب بیند و بسا درست است و بسا نادرست. فرمود: ای علی! هیچ بنده‌ای نخواهد جز این که روحش به پیشگاه پروردگار جهانیان برآید و آنچه را نزد او ببیند درست است، و چون فرماید روحش را به تنش برگردانند، در میان آسمان و زمین سیر کند و آنچه را در آنجا ببیند نادرست است (و تصورات ذهنی اش را می‌بیند)»

«عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ الرَّجُلِ يَنَامُ فَيَرَى الرُّؤْيَا فَرُبَّمَا كَانَتْ حَقًّا وَرُبَّمَا كَانَتْ بَاطِلًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ مَا مِنْ عَبْدٍ يَنَامُ إِلَّا عَرَجَ بِرُوحِهِ إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَمَا رَأَى عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَهُوَ حَقٌّ ثُمَّ إِذَا أَمَرَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بَرْدَ رُوحِهِ إِلَى جَسَدِهِ فَصَارَتِ الرُّوحُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَمَا رَأَتْهُ فَهُوَ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ»^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۹۱

۲. امالی صدوق، ص ۱۴۶

۳. امالی صدوق، ص ۱۴۶

بنابراین آنچه این تجربه گران در خواب و کما و بیهوشی دیده‌اند، از سه حالت مذکور بیرون نیست، یا تصورات ذهنی و اوهام و خیالات و یافته‌های ذهنی خود را در خواب می‌بینند، یا شیطان برخی از موارد را برایشان تصویری گری می‌کند، یا برخی از خوابهای آنان صادقه است و مثلاً از احوالات افرادی خبر می‌دهند که در دنیا بوده‌اند و تجربه گر در هنگام کما و بیهوشی توسط روحش و رویایی صادقه، آن احوالات را دیده است و خبر می‌دهد و این خبر دادن‌ها هم مطابق با واقع بوده است.

تکیه کردن به خوابهای این افراد و چنین برنامه‌های پرهزینه درست کردن، به هیچ عنوان مورد تایید دین و شرع نیست، حتی اگر این افراد بگویند که در هنگام کما و بیهوشی نکاتی مرتبط با دستورات شرع و دین دیده‌اند، زیرا امکان مداخله شیطان در خوابهای آنان است یا خوابهای آنان ممکن است نتیجه تصورات ذهنی آنان و اعتقادات شخصی شان باشد، در روایت با صراحت تصریح شده است که خواب و رویا حجیت ندارد و دین الهی با خواب و رویا درک نمی‌شود: «فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ»^۱

برخی در پاسخ به انتقادهای ما می‌گویند که این تجربه گران نمرده‌اند، بلکه تجربه‌ای نزدیک به مرگ داشته‌اند، در حالی که این تجربه گران با صراحت می‌گویند که مرگ را دیده‌اند و پژوهشگر خارجی این قضیه هم با صراحت تصریح می‌کند که مرگ را دیده است و پس از مردن زنده شده است، در ذیل سخنانشان را آورده‌ایم:^۲

تکیه کردن به این تجربیات و حجیت دادن به آن، به تدریج موجب ایجاد تحریفات در دین و ضربه زدن به اعتقادات مردم می‌شود، مثلاً یکی از این تجربه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۴۸۲

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14907
https://t.me/Rahnamye_Behesht/14908

گران می‌گوید که با دعای معراج از مرگ بازگشته‌اند و در تجربه‌اش به او گفته‌اند که چرا امت متوجه اهمیت دعای معراج نیستند که می‌تواند مرده را زنده کند!!! در حالی که دعای معراجی که در دست مردم است و به پیامبر نسبت می‌دهند، یک دعای مجعول و ساختگی است که در هیچ کتابی نیامده است و به دروغ به پیامبر اسلام نسبت می‌دهند:^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که بر ما دروغ ببندد، بر رسول خدا دروغ بسته است و کسی که بر رسول خدا دروغ ببندد، بر خدا دروغ بسته است و کسی که بر خدا دروغ ببندد، خداوند او را عذاب خواهد کرد» «...مَنْ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ عَذَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^۲

یا تجربه گر خارجی و غیر مسلمان می‌گویند که پس از مرگ و تجربه‌اش، هم خودش نور و خوشی دیده است و هم همسر کافرش که قبل از او مرده بوده است، در جایگاه خوب و خوشی بوده است، یا پژوهشگر غیر مسلمان خارجی هم می‌گویند اکثر این تجربه گران مرگ، خوبی و خوشی و لذت دیده‌اند:^۳

در حالی که دستورات دینی به ما می‌گویند که خوبی و خوشی پس از مرگ تنها در گرو اسلام است و بس، چنان که خداوند فرمود:

«هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت، از زیانکاران است.» «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران، آیه ۸۵)

و فرمود:

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14906

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۸

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14909?single

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ «دین در نزد خدا، اسلام است.» (آل عمران، آیه

(۱۹)

و افراد غیر مسلمان اگر در تدین به دین حق و اسلام کوتاهی کرده باشند، خیر و خوشی پس از مرگ ندارند و اگر هم کوتاهی نکرده باشند و مصداق مستضعف باشند که دین حق به آنها نرسیده است، باز هم پس از مرگ خیر و خوشی ندارند، بلکه برزخ آنها به صورت خواب می‌گذارد و نه عذاب می‌شوند و نه مشمول نعمت می‌شوند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا فَقُلْتُ لَهُ فَسَائِرُ النَّاسِ فَقَالَ يُلْهَى عَنْهُمْ»^۱

و روز قیامت مجدداً تکلیف می‌شوند تا پس از آن یا مشمول نعمت شوند و یا عذاب:

«كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۲

بنابراین اینان در صورتی که مستضعف باشند پس از مرگ چیزی را درک نمی‌کنند، و چنین نیست که بلافاصله پس از مرگ غرق نعمت شوند، چنان که برخی می‌نویسند:

«گروه سوّمی (یعنی مستضعفین) که گناهان کمتری دارند نه جزء این دسته‌اند (مومنین محض) و نه جزء آن دسته، (کفار لجوج) و مشمول هیچ کدام از عذاب و کیفر نیستند، گویی در جهان برزخ در حالتی شبیه به خواب فرو می‌روند و در رستاخیز بیدار می‌شوند»^۳

و نکته پایانی این که برخی از مدافعان برنامه مذکور می‌گویند که افراد تجربه

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۵

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۴۸

۳. اعتقاد ما، مکارم شیرازی، ص ۷۰

گر روح از بدن نشان خارج شده است، اما نه از باب مردن یا خواب بودن، در حالی که روشن است این سخن در نهایت سستی و ضدیت با ادله فوق الذکر است، زیرا ادله فوق می‌گوید که خروج روح تنها در هنگام مرگ و خواب است و این افراد هم در حالت کما و بیهوشی و خواب عمیق بوده‌اند و یافته‌هایشان چیزی بیشتر از یک خواب و رویا نیست.

خلاصه سخن آنکه:

مطابق تحقیقات مفصلی که در این رابطه گفتیم ثابت شد که تجربه گران مورد بحث تجربه‌ای را که درک کرده‌اند، در خواب و رویا و در آن هنگام بیهوشی و کما بوده است.

در خواب و رویا نیز شیطان ورود می‌کند و برخی از موارد را تصویری گری می‌کند و برخی موارد دیگر هم ناشی از تصورات و اوهام خود فرد است که در خواب، این اوهام و تصورات خودش را نشان می‌دهد.

برخی از این رویاها هم صادقانه بوده است، مانند خبر دادنهایی که تجربه‌گر از محیط بیمارستان و خانه و... اینها گزارش می‌دهد و ما بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که راست می‌گویند.

خداوند برای متذکر کردن آنها به اعمال صالح و قدرت خداوندی، گاهی چنین رویاهای صادقانه‌ای را برای افراد ایجاد می‌کند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«چون بنده در حال گناه خدا عزوجل است و خدا خیرش را خواهد، به او خوابی نشان می‌دهد که او را بترساند و از آن گناهش کنار کشد» **«إِذَا كَانَ الْعَبْدُ عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا أَرَاهُ فِي مَنَامِهِ رُؤْيَا تُرَوِّعُهُ فَيَنْزَجِرُ بِهَا عَنْ تِلْكَ**

المُغْصِيَّةُ^۱

جناب عباس موزون در موارد متعددی می‌گوید که هدف برنامه‌اش اثبات این نکته است که انسان مادی محض نیست و بعد غیر مادی هم دارد و بیشتر هم با تجربیاتی کار دارد که شرح حالی از بیمارستان و خانه و خیابان می‌دهد که واقعیت داشته است و به اصطلاح اخبار اینور تونل را بیشتر می‌پسندد تا آنور تونل را.

در این هدف ما با جناب عباس موزون اختلافی نداریم، شما بیایید و این رویاهای صادقه را شرح دهید و اعتبار سنجی کنید و از طریق همین رویاهای صادقه بر وجود بعد فرامادی انسان استدلال کنید، اما متأسفانه برنامه مذکور در مقام عمل به این رویاهای صادقه بسنده نکرده است و وارد مباحث عالم برزخ و ... هم می‌شود و گفتیم که این ورود موجب ایجاد تحریفات دینی و مذهبی و کنار گذاشتن آیات و روایات می‌گردد.

ما در این چند وقت این تحریفات را بر ملا کردیم و ثابت کردیم که این تحریفات ناشی از القاءات شیطان یا توهّمات ذهنی تجربه‌گر در هنگام خواب و رویای او است، نمونه این تحریفات را مفصلاً در ذیل آورده‌ایم:^۲

عده‌ای می‌گویند که روح این تجربه‌گران از بدنشان جدا شده است، اما نه از باب مردن یا خوابیدن، همانند خلع بدنی که برخی از عرفا مطرح می‌کنند که روح را از تن جدا می‌کنند، اشکال ما به این سخن چیست!!!
ما می‌گوییم:

۱. الاختصاص، ص ۲۴۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14906
https://t.me/Rahnamye_Behesht/14913
https://t.me/Rahnamye_Behesht/14920
https://t.me/Rahnamye_Behesht/14929
https://t.me/Rahnamye_Behesht/14937

اولاً: در نمایه فوق تصریح کرده‌ایم که ادله شرعی و آیات و روایات تنها سخن از جدا شدن روح از جسم در دو حالت خواب و مرگ سخن به میان آورده است و ما هم پیرو دلیل و تابع آیه و روایت هستیم، هیچ آیه و روایتی وجود ندارد که بگوید غیر از دو حالت مذکور هم روح می‌تواند از تن جدا شود.

ثانیاً: آنچه هم که به برخی از علما در این رابطه نسبت می‌دهند که مثلاً خلع بدن می‌کردند، یقینی نیست، زیرا امروزه شاهدیم که اکثر اطرافیان علما در حق آنها غلو می‌کنند و نسبت‌هایی به آنها می‌دهند که خود آن علما هم هیچگاه به آن ملتزم نبوده‌اند.

ثالثاً: اگر به فرض سخن فوق صحیح هم باشد، باز هم این مطلب در مورد تجربه گران مورد بحث مصداق پیدا نمی‌کند، زیرا وقتی روح به اذن الهی از تن در غیر حالت مرگ و خواب جدا شود، قاعدتاً جز حقیقت و واقعیت چیزی نباید ببیند، اما این تجربه گران مدعی‌اند چیزهایی دیده‌اند که در ضدیت مستقیم با آیات و روایات است که ما در این رابطه و در نمایه‌های فوق الذکر بحث مفصل داشتیم، بنابراین آنچه این تجربه گران یافته‌اند تنها خواب و رویایی بیش نبوده است.

رابعاً: در ادامه می‌گوییم که به فرض اگر سخن فوق صحیح هم باشد، ادله شرعی می‌گوید که شیطان می‌تواند در مکاشفات روح تصرف کند و روح مطالب باطل و شیطانی را درک کند، بنابراین باز هم نمی‌توان به یافته‌های تجربه گران اعتماد کرد.

بعضی اشکال می‌کنند که برخی از این تجربه گران در بیداری چیزهایی را درک کرده‌اند، نه در خواب یا برخی از افراد زنده در این دنیا مدعی‌اند که برایشان مکاشفه‌ای رخ داده است و با روح تجربه‌گری که در کما بوده است، ارتباط گرفته‌اند، اینها چه پاسخی دارد!

پاسخ این موارد هم روشن است، ما می‌گوییم که هیچ مانعی ندارد که گاهی در بیداری پرده‌ها برای فردی کنار برود و او حقایقی را مشاهده کند، چنان که در ذیل در این رابطه مستنداتی از روایات ارائه داده‌ایم^۱:

با این وجود مکاشفات شیطانی هم وجود دارد و شیطان برای فریب انسانها در مواردی مکاشفاتی برای آنها ایجاد می‌کند یا برای افرادی که در این دنیا هستند، مکاشفه ارتباط با فردی که در کما است را ایجاد میکند و مثلاً خودش را به شکل فردی که در کما رفته است در می‌آورد و با نزدیکان آن فرد ارتباط بگیرد و در خواب فردی هم که در کما رفته است به گونه‌ای تصویرگری کند که آن فرد گمان کند خودش با بستگانش ارتباط گرفته است، شیطان این مکاشفات را ایجاد می‌کند تا در پی آن فریب کاری کند و راه را برای ایجاد تحریفات دینی و مذهبی و سوء استفاده‌های دیگر باز کند، در ذیل توضیح داده‌ایم که شیطان می‌تواند به صورت انسانها درآید و افراد را فریب دهد^۲:

برخی از علمای محقق به زیبایی متذکر این مکاشفات شیطانی شده‌اند و می‌نویسند:

«شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که در برابر کشف و شهود واقعی که گاه بر اثر ایمان و یقین کامل، و گاه به خاطر ریاضت‌هایی حاصل می‌شود، کشف و شهودهای خیالی و پنداری نیز فراوان است که گاه بر اثر تلقین‌های مکرر و انحراف فکر و ذهن از جاده صواب، و گاه بر اثر القائات شیطان، صحنه‌هایی در نظر انسان مجسم می‌شود که هرگز با واقعیت تطبیق نمی‌کند، و چیزی بیش از مشتی خیال و اوهام نیست، و از این قبیل است کشف و شهودهایی که بسیار از «صوفیه» ادعا می‌کنند...»

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7258

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6382

چنان نیست که هرکس ادعای کشف و شهود کند بتوان از او پذیرفت، و یا اگر صورتی در نظرش مجسم شود و یا سروشی به گوش او رسد بتوان آن را الهی و واقعی دانست، چرا که مکاشفات شیطانی نیز بسیار است.

در حدیثی از «ابن عباس» نقل شده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام از کنار «حسن بصری» گذشت در حالی که مشغول وضو گرفتن بود (و در ریختن آب وضو سخت گیری می کرد) امام علیه السلام فرمود:

«ای حسن! وضو را پر آب بگیر، حسن بصری گفت: ای امیرمؤمنان! تو دیروز (در میدان جنگ جمل) کسانی را کشتی که شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اسلام می دادند و نمازهای پنجگانه را به جا می آوردند، وضوی پر آب می گرفتند امام فرمود: اگر چنین بود تو چرا دشمنان ما را یاری نکردی؟!

«حسن بصری» گفت: به خدا سوگند من تو را تصدیق می کنم، ای امیرمؤمنان! در اولین روز بیرون آمدم، غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و سلاح در تن کردم و شک نداشتم که تخلف از یاری عایشه کفر است! هنگامی که به محلی از «حُزَیْبَه» (نزدیکی بصره) رسیدم صدای منادی به گوشم خورد که ای حسن! کجا می روی؟ برگرد که قاتل و مقتول هر دو در دوزخند! من وحشت زده بازگشتم و در خانه نشستم، روز دیگر باز یقین کردم که تخلف از یاری عایشه کفر است، و دگر بار بر خود حنوط پاشیدم و سلاح در تن کردم و به سوی میدان حرکت نمودم تا به همان محل دیروز رسیدم صدای منادی از پشت سرم شنیدم که ای حسن! پشت سر هم به کجا می روی که قاتل و مقتول در دوزخند!

علی علیه السلام فرمود: راست گفتی، اما می دانی آن منادی چه کسی بود؟ گفت: نه، فرمود: آن برادرت شیطان بود! و در واقع هم راست گفته چرا که قاتلین و مقتولین آن گروه (بلوگران جمل که بر ضد حکومت مسلمین و امام وقت علی علیه السلام قیام

کرده بودند) همه در دوزخ بودند.^۱

این گونه سروش های غیبی و مکاشفاتی شبیه آن همان است که در قرآن مجید به عنوان وحی شیاطین به آن اشاره شده است، در سوره انعام می خوانیم:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾ «این گونه در برابر هر پیامبری شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده بی اساس را به طور سری به یکدیگر می گفتند» (انعام، آیه ۱۱۲).

و نیز در همین سوره می خوانیم: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ﴾؛ شیاطین مطالبی را به دوستان خود به طور سری القاء می کنند! (انعام، آیه ۱۲۱).

به همین دلیل انسان وقتی به کتب «صوفیه» مراجعه می کند آنها را مملو از مکاشفاتی می بیند بسیار وحشتناک که آثار نادرستی از آنها نمایان است^۲

بنابراین نه تکیه کردن بر خواب و رویاهای تجربه گران صحیح است و نه مکاشفات آنها، زیرا شیطان می تواند در همه این موارد ورود کند، تهیه کنندگان برنامه مذکور اگر غرضشان تنها اثبات عالم فراماده است، به همان رویاهای صادقانه بسنده کنند و روش برنامه را هم تغییر دهند و تصریح هم کنند که آنچه این تجربه گران دیده اند چیزی بیشتر از یک خواب و رویا نبوده است و همینطور دیگر نیازی نیست که تنها سراغ افرادی بروند که در کما و بیهوشی چیزهایی دیده اند، اعلام کنند که هرکس رویای صادقانه دیده است و شواهدی بر این مطلب دارد بیاید تا با او مصاحبه کنیم!!!

۱۵. آیا حالت تجربه گران برنامه زندگی پس از زندگی حالت احتضار است؟

پرسش پانزدهم:

۱. احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۲۵۰.

۲. پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۸۱.

در پاسخ‌های شما اشاره‌ای به حالت احتضار نشده پس آنچه که طبق روایات انسان‌ها در حالت احتضار می‌بینند چیست؟
زندگی پس از زندگی هم حالت احتضار است. استاد عابدینی هم در کلیپی همین را توضیح دادند!!!

پاسخ:

ما در بررسی مفصل و توضیحات مستندی که در مورد برنامه زندگی پس از زندگی ارائه دادیم، ثابت کردیم که آنچه تجربه گران دیده‌اند، چیزی جز خواب و رویا نیست، در این رابطه پاسخ گذشته را مطالعه فرمایید.
حال یکی از کاربران مدعی شده است که حالت تجربه گران همان حالت احتضار است و مشاهدات آنان در حالت احتضار اتفاق افتاده است.

ادعای فوق نیز مبتنی بر ادله نیست، زیرا حالت احتضار، همان حالت جان‌کندن و جان دادن است و هنوز روح از تن جدا نشده است اما تجربه گران مدعی‌اند روح از تن جدا شده و آزادانه در محیط‌های مختلف سیر می‌کردند!!!
خداوند در مورد حالت احتضار می‌فرماید:

«پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید)؟» ﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾ (سوره واقعه، آیه ۸۳)

در تفسیر نمونه در مورد آیه فوق می‌خوانیم:

«آیا جان دادن تدریجی است؟»

تعبیر جان به گلو رسیدن که در آیات فوق بود ﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾ کنایه از واپسین لحظه‌های زندگی است و شاید منشأ آن این است که غالب اعضای پیکر مانند دست‌ها و پاها به هنگام مرگ قبل از سایر اعضا از کار می‌افتد، و گلوگاه از آخرین اعضای است که از کار خواهد افتاد.

در آیه ۲۶ سوره قیامت نیز می‌خوانیم: ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ﴾: «کافران ایمان

نمی‌آورند تا زمانی که روح به ترقوه آنها برسد» («ترقوه» استخوانهایی است که اطراف حلق را فرا گرفته است).^۱

از سوی دیگر حالت احتضار ویژگی‌های مهمی دارد که ما این ویژگی‌ها را به عنوان یک اصل مسلم در تجربه تجربه گران نمی‌بینیم، مانند:

۱. مومن و کافر در هنگام احتضار پیامبر گرامی و امام علی و اهل بیت علیهم‌السلام و فرشتگان الهی مانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را می‌بینند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ جَمِيعُ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ لَكِنْ أَكْثَرُ عَنْ اسْمِ فَاطِمَةَ وَ يَحْضُرُهُ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ عِزْرَائِيلُ عليه‌السلام - إِذَا اخْتَضَرَ الْكَافِرَ حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيُّ عليه‌السلام وَ جَبْرَائِيلُ عليه‌السلام وَ مَلَكُ الْمَوْتِ - لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ جَمِيعِ الْأَدْيَانِ يَمُوتُ إِلَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ»^۲

۲. شیطان در هنگام احتضار دیده می‌شود که می‌خواهد دین و اعتقادات فرد را مخدوش کند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ بِالْكَفْرِ وَ يُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ»^۳

۳. جایگاه مومن در بهشت و نیز جایگاه دوزخی فرد به او نشان داده می‌شود: «إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ثُمَّ أَرَى مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ رُدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أَخْبِرَ أَهْلِي بِمَا أَرَى فَيَقَالَ لَهُ لَيْسَ إِلَيْ ذَلِكَ سَبِيلٌ»^۴

۴. حالت احتضار و جان دادن همراه با سختی و درد و رنج است حتی برای

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۷۸

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۵۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۳۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۴

۳. الکافی، ج ۳، ص ۱۲۳

۴. الکافی، ج ۳، ص ۱۳۵

اولیاء الهی در حالی که این سختی و رنج اصل مسلم تجربه تجربه گران نیست و اساساً این سختی و جان کندن تا زمان مرگ همراه محتضر است به گونه‌ای که محتضر تماماً مشغول قضیه جان کندن است و بر خلاف تجربه تجربه گران، محتضر فرصتی برای سیر و سیاحت در محیطهای مختلف پیدا نمی‌کند!!! و همینطور در هنگام احتضار آنچه انسان می‌بیند حقیقت محض است اما تجربه گران برنامه مذکور مدعی اند چیزهایی را دیده‌اند که خلاف ادله شرعی است مانند حجیت داشتن دعای جعلی معراج یا ناپسند بودن گریه بر اموات و که در پاسخ‌های گذشته مفصلاً هم مستندات سختی جان کندن حتی برای اولیاء الهی را بیان کرده‌ایم و هم تحریفات دینی تجربه گران را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۱۶. بررسی برخی از تحریفات دینی واقع شده در برنامه زندگی پس از زندگی!!!
پرسش شانزدهم:

شما در پاسخهای خودتان مدعی وقوع تحریف مبانی دینی در تجربه افراد تجربه گر شدید! لطفاً در این رابطه بیشتر توضیح دهید؟؟
پاسخ:

در پاسخ قبلی به برخی از این تحریفات اشاره کردیم. مورد دیگری که در کلیپ ذیل قابل مشاهده است:^۱
تجربه گر می‌گوید که دیده است اعمال خویش بر باد رفته تنها به این خاطر که وقتی مردم در برابر کار خویش از او تشکر می‌کردند، او از این تشکر خوشحال و مسرور می‌شد، به خاطر این خوشحالی اعمال خویش بر باد می‌رود و جناب عباس موزون هم که استاد تحریف مبانی دینی است نتیجه گیری می‌کند که

اصلاً نباید در برابر کار خوب دیگران تشکر کرد، زیرا تشکر ما سبب می‌شود که فرد نیکوکار خوشحال شود و اعمالش به خاطر این خوشحالی بر باد رود!!!
واقعاً باید تأسف خورد که به چنین سادگی بر پایه تکیه بر یک سری خوابها و رویاهای این افراد، مبانی دینی تحریف می‌شود.

در روایت ما تصریح شده است که خوشحالی از عمل نیک صورت گرفته و مسرور شدن به خاطر مدح مردم هیچ اشکالی ندارد، بلکه این مدح مردمی و سرور حاصل از آن بشارت و پاداش سریعی است که خداوند در ازای عمل خالص و صالحی که انسان انجام داده است، به انسان می‌دهد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می‌بیند و صاحب عمل خوشحال می‌شود، آیا این معنی با خلوص نیت منافات دارد؟ امام علیه السلام فرمود:

«لَا بَأْسَ، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِدَلِيلِكَ!»

«اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد.»^۱

در حدیث دیگر می‌خوانیم که «ابوذر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش انجام می‌دهد و مردم او را دوست می‌دارند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می‌شود.»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۷

۲. معانی الاخبار، ص ۳۲۲

یا در مورد تشکر کردن از کار خوبی که دیگری انجام می دهد، امیر مومنان علیه السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر خطاب به مالک می فرماید:

«وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيئُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ...» «هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود که نیکوکاران در نیکی هایشان بی رغبت شوند، و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند.»^۱

امیر مومنان تصریح می کند که نباید بین نیکوکار و بدکار فرقی قائل نشد که در این صورت نیکوکار انگیزه خود را از نیکوکاری از دست می دهد، حداقل این فرق قائل شدن همان تشکر از فرد نیکوکار است، چنان که، در روایت معروفی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگزاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است.»^۲

یا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که:

«در تورات این جمله نوشته شده: «اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَأَنْعِمَ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ؛ از کسی که به تو نعمتی می بخشد تشکر کن و به کسی که از تو تشکر می کند، نعمت بیشتری ببخش.»^۳

در روایت جالب توجه دیگری آمده است که پیامبر گرامی فرمود:

«بنده ای در روز قیامت آورده و در پیشگاه خداوند عز و جل نگه داشته می شود و دستور داده می شود که وارد آتش گردد. می گوید: پروردگارا! دستور دادی وارد آتشم کنند، در حالی که من، قرآن می خواندم؟! خداوند می فرماید: «بنده من! من به تو نعمت ارزانی داشتم و تو سپاس گذاری نکردی.»

۱. نهج البلاغه نامه ۵۳

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۴

۳. الکافی، ج ۲، ص ۹۴

او می‌گوید: پروردگارا! به من، فلان مقدار، نعمت دادی. من هم فلان مقدار، سپاس‌گزاری کردم. و همین‌طور نعمت‌ها را شماره می‌کند و از تعداد شکرگزاری‌اش یاد می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: «بنده من! راست گفتی؛ اما از کسی که نعمت من از طریق او به دست تو رسید، سپاس‌گزاری نکردی، در حالی که من با خودم عهد کرده‌ام که شکر نعمت بنده‌ای را که به او نعمتی داده‌ام، نپذیرم، مگر این که از کسی که آن نعمت را به او رسانده، سپاس‌گزاری کند».

«...إِنِّي قَدْ آتَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَقْبَلَ شُكْرَ عَبْدٍ لِنِعْمَةٍ أَنْعَمْتُهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَشْكُرَ مَنْ سَاقَهَا مِنْ خَلْقِي إِلَيْهِ.»^۱

لذا فرمود شاکرترین مردم نسبت به خداوند کسانی‌اند که بیشتر اهل تشکر کردن از مردم باشند: «أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ.»^۲
در کلیپ دیگری که در ذیل قابل مشاهده است:^۳

تجربه گر می‌گوید که نباید برای اموات گریه کرد و گریه کردن برای اموات موجب اذیت و آزار آنها می‌شود و مجری برنامه جناب عباس موزون که گفتیم استاد تحریف مبانی دینی است، از این تجربیات به بینندگان درس می‌دهد که در فراق عزیزانتان گریه نکنید که این گریه کردن سبب دوری آنها از شما می‌شود!!!

این سخنان هم گواه دیگری بر ادعای ما است که تجربه گران این برنامه چیزی جز خواب و رویا نمی‌بینند و در خواب و رویای آنان هم توهمات ذهنی و تصویری گری‌های شیطان مداخله دارد و ترویج چنین برنامه‌هایی ضربه زدن به

۱. امالی طوسی، ص ۴۵۰

۲. الکافی، ج ۲، ص ۹۹

پیکره تعالیم دینی است!!!

خطاب به جناب عباس موزون می‌گوییم که چرا بر خلاف سخنان پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام سخن می‌گویی، در حالی که آن بزرگواران امت را ترغیب می‌کردند که در فراق و مرگ عزیزانشان گریه کنند و خودشان هم در فراق عزیزانشان گریه می‌کردند!!!

کسی که دیگران را از گریه کردن بر اموات باز می‌داشت عمر بن خطاب بود و می‌گفت که با گریه کردن بر اموات، آنان عذاب می‌شوند: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ». «میت، با گریه بستگان خود در عذاب می‌افتد».^۱

متأسفانه جناب عباس موزون و تجربه‌گرانش، پیرو عمر بن خطاب و اسلام سقیفه‌ای شده‌اند و الا اگر پیرو اسلام پیامبر اسلام و اهل‌بیتش علیهم‌السلام بودند، تصریح می‌کردند که گریه کردن بر اموات نه تنها اشکالی ندارد، بلکه خوب و پسندیده است، زیرا پیامبر وقتی به سر قبر مادرشان می‌رفتند، هم خود گریه می‌کردند و هم با گریه‌های پر سوزشان، دیگران را هم وادار به گریه کردن، می‌کردند: «زَارَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَبْرَ أُمِّهِ. فَبَكَى وَ أَبْكَى مِنْ حَوْلِهِ».^۲

در حدیثی می‌خوانیم؛ «هنگامی که خبر وفات جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه (در جنگ موته) به پیغمبر رسید، هنگامی که وارد خانه می‌شد شدیداً برای آنها گریه می‌کرد و می‌گفت: آنها برای من سخن می‌گفتند و با آنها انس می‌گرفتم، هردو باهم رفتند». «إِنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حِينَ جَاءَتْهُ وَفَاةُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام - وَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ كَانَ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكَاءُهُ عَلَيْهِمَا جِدًّا».^۳

و نیز در داستان جنگ احد می‌خوانیم؛ «هنگامی که پیغمبر به مدینه

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۱ و ۴۲

۲. مسند احمد، ج ۱۵، ص ۴۳۰

۳. الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۷

بازگشت از هر خانه‌ای صدای گریه و زاری برای شهیدی به گوش آن حضرت رسید که بازماندگان بر شهیدانشان می‌گریستند جز خانه عمویش حمزه، پیغمبر بسیار ناراحت شد و گفت: ولی حمزه گریه کنندگانی ندارد. اهل مدینه که از این سخن باخبر شدند قسم یاد کردند که هرگز بر عزیز از دست رفته‌ای گریه نکنند مگر اینکه نخست برای حمزه نوحه گری کنند و بگیرند» و این سنت همچنان تا امروز (زمانی که امام باقر علیه السلام این حدیث را بیان می‌فرمود ادامه دارد). «فَقَالَ عليه السلام لَكُنْ حَمَزَةً لَا بَوَاكِي لَهُ»^۱

حدیث معروف پیامبر گرامی که به هنگام وفات فرزندش ابراهیم در کتب مختلف نقل شده نیز اشاره به همین معناست؛ هنگامی که خبر وفات فرزند به او رسید اشک در چشمان حضرت حلقه زد و سرازیر شد. شاید بعضی به آن حضرت ایراد کردند، فرمود: «چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود اما چیزی که موجب خشم خدا شود نمی‌گویم» «إِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَحَزُونُونَ»^۲

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که تصریح می‌کنند گریه کردن بر فراق عزیزان موجب تسکین و آرامش انسان می‌شود» «فَلْيَفُضْ مِنْ دُمُوعِهِ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ عَنْهُ»^۳

در نقل دیگری آمده است؛

«دختری از امام صادق علیه السلام درگذشت، حضرت، یک سال بر او گریست، سپس فرزند دیگر او از دنیا رفت، باز حضرت یک سال نوحه گری کرد، آنگاه که اسماعیل فوت کرد، ناله او شدت یافت، برخی به امام صادق علیه السلام گفتند؛ چرا از خانه تو، صدای ناله شنیده می‌شود؟ در پاسخ فرمود؛ «آنگاه که حمزه درگذشت،

۱. همان، ص ۱۸۳

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۲

۳. الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۷

پیامبر دستور داد زنان مدینه بر او نوحه سرایی کنند، چون او نوحه گری ندارد.»
 «مَاتَتْ ابْنَةُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَفَنَاحَ عَلَيْهَا سَنَةً ثُمَّ مَاتَ لَهُ وَلَدٌ آخَرُ فَفَنَاحَ عَلَيْهِ سَنَةً»^۱

روایات در این رابطه متعدد است و شیخ حر عاملی یک باب جداگانه در کتاب وسائل الشیعه باز می‌کند در استحباب گریه کردن برای موت عزیزان و مومنین «بَابُ اسْتِحْبَابِ الْبُكَاءِ لِمَوْتِ الْمُؤْمِنِ»^۲

همینطور، تعالیم دینی به ما می‌گوید که زنان موظفند تمام بدن و برآمدگی‌های بدن را از نامحرم بپوشانند و در برابر نامحرم زینت و آرایش نکنند. قرآن دستور می‌دهد که زنان تنها حق دارند که در برابر محارمشان خود را زینت و آرایش کنند و در برابر نامحرم این حق را ندارند: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ...» (نور، آیه ۳۱)
 و دستور می‌دهد برای آنکه برآمدگی‌های بدن زن از نامحرم پوشیده باشد، زنان باید از جلباب که چیزی شبیه به چادر است، استفاده کنند: «يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَافٍ» (احزاب، آیه ۵۹)

بر همین اساس در مورد حجاب حضرت زهرا علیها السلام آمده است: زمانی که به مسجد برای خواندن خطبه فدکیه می‌رفت؛

«سرپوش به سرافکند و خود را در چادری پیچیده با گروهی از زنان به جانب مسجد راه افتاد در حالی که خود را سخت پوشانده بود؛ لائت خمارها علی راسها و اشتملت بجلبابها و اقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها تطأ ذیولها»^۳
 یا در مورد آرایش زن در برابر نامحرم آمده است:

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۳ باب ۸۸

۳. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۱۶

«پیامبر زنان را منع کرد که برای غیر شوهر، خودشان را زینت و آرایش کنند. اگر چنین کنند بر خداوند است که آنان را وارد آتش دوزخ کند» «نَهَى أَنْ تَتَزَيَّنَ لغيرِ زَوْجِهَا فَإِنْ فَعَلَتْ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُحْرِقَهَا بِالنَّارِ»^۱

همچنین دستور اسلام بر مردان آن است که حق ندارند ریش را بزنند و باید ریش بگذارند، چنان که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«تراشیدن ریش نوعی مثله کردن است، کسی که چنین کند، لعنت خدا بر او باد» «حُلِقُ اللَّحْيَةِ مِنَ الْمُثَلَّةِ وَمَنْ مَثَلَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^۲

یا باز در نقل دیگری از پیامبر گرامی آمده است؛

«ده خصلت بود که قوم لوط دارا بودند و خداوند به خاطر آن ده خصلت، آنان را گرفتار عذاب خود کرد که یکی از آن خصلت‌ها تراشیدن ریش بود» «عَشْرُ خِصَالٍ عَمِلَهَا قَوْمُ لُوطٍ بِهَا أَهْلَكُوا وَتَزِيدُهَا أُمَّتِي بِحَلَّةٍ إِيثَانُ الرِّجَالِ إِلَى أَنْ قَالَ وَفُصِّلَ اللَّحْيَةُ»^۳

بنابراین کسی که در برابر نامحرم آرایش کنند و خودش را با جلباب و چادر خوب نپوشاند تا برآمدگی‌های بدنش مستور باشد، یا کسی که ریشش را می‌تراشد، خداوند از چنین افرادی راضی نیست و اینان گرفتار به عذاب الهی می‌شوند. در دو کلیپ ذیل از برنامه زندگی پس از زندگی؛^۴

می‌بینیم که تجربه گرزن با صورتی آرایش کرده و عدم استفاده از جلباب، مدعی است که جایگاهش پس از مرگ، جایگاهی نیکو بوده است که اصلاً دوست نداشته است به دنیا باز گردد.

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۶

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۰۶

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۰۷

با مردی که ریشش را می تراشد، او هم عینا همین سخنان را تکرار می کند.
حال تکلیف چیست؟ باید حکم آیات و روایات را پذیرفت یا سخنان این
تجربه گران را!!!

این نمونه ها و نمونه های قبلی که در نقد این برنامه بیان کردیم، ثابت کننده
ادعای ما است که این تجربه گران در هنگام کما و بیهوشی جز خواب و رویا
چیزی ندیده اند و خواب و رویای آنان هم خالی از مداخله شیطان نبوده است.

۱۷. آیا شب قدر اختصاص به امت اسلام دارد یا امتهای قبلی هم شب قدر
داشتند؟

پرسش هفدهم:

آیا شب قدر اختصاص به امت اسلام دارد یا امتهای قبلی هم شب قدر
داشتند؟

پاسخ:

برخی معتقدند که شب قدر اختصاصی امت اسلامی است و در امتهای
قبلی چنین مسأله ای وجود نداشته و در این رابطه با استناد به روایتی از
اهل سنت می نویسند:

«آیا در امتهای پیشین نیز بوده است یا نه؟»

صریح روایات متعددی این است که این از مواهب الهی بر این امت
می باشد، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است که فرمود:

«ان الله وهب لامتی ليلة القدر لم يعطها من كان قبلهم؛ خداوند به امت من
شب قدر را بخشیده و احدی از امتهای پیشین از این موهبت برخوردار نبودند»
(در المنثور، جلد ۶، صفحه ۳۷۱)^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۹۰

در پاسخ دیدگاه فوق گفتنی است که بر اساس روایات شیعه و سنی، امتهای قبلی هم شب قدر داشته‌اند.

در روایات اهل سنت تصریح شده است که امتهای قبلی شب قدر داشته‌اند اما با مرگ پیامبرشان شب قدر از بین نمی‌رفته بلکه تا روز قیامت باقی مانده است.

ابوذر می‌گوید که به پیامبر اسلام گفتم:

«ای پیامبر خدا! تا پیامبران هستند، شب قدر با آنان است. وقتی پیامبران می‌میرند، آیا شب قدر برداشته می‌شود، یا تا روز قیامت هست؟ فرمود: «آن شب، تا روز قیامت هست» **«قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَكُونُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ مَا كَانُوا فَإِذَا قُبِضَ الْأَنْبِيَاءُ رُفِعَتْ أَمْ هِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلْ هِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱**

در نقل دیگر اهل سنت آمده است که راوی می‌گوید:

«با ابوذر [در من] کنار جمره میانی بودم. از او درباره شب قدر پرسیدم. گفت: بیش از همه، من درباره آن از پیامبر خدا می‌پرسیدم. [یک بار] گفتم: ای پیامبر خدا! آیا شب قدر در عهد و دوران پیامبران بود؟ و آنگاه که در گذشتند، آن شب هم برداشته شد؟ فرمود: «نه؛ بلکه تا روز قیامت خواهد بود» **«لَيْلَةُ الْقَدْرِ كَانَتْ تَكُونُ عَلَى عَهْدِ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا ذَهَبُوا رُفِعَتْ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ تَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲**

روایت فوق از ابوذر در منابع شیعه هم نقل شده است: «عن أبي ذر (رضي الله عنه)، قال: قلت: يا رسول الله، ليلة القدر، شيء يكون على عهد الأنبياء ينزل عليهم

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۱، ص ۶۰۳ و، ج ۲، ص ۵۷۸؛ صحیح ابن خزیمه: ج ۳، ص ۳۲۱

۲. المصنّف ابن أبي شيبة، ج ۲، ص ۳۹۴ - صحیح ابن خزیمه: ج ۳، ص ۳۲۰؛ مجمع الزوائد،

فیها الأمر، فإذا مضوا رفعت؟ قال: «لا، بل هي إلى يوم القيامة»^۱

در نقل دیگری از امام باقر علیه السلام، با صراحت تصریح شده است که شب قدر قبل از اسلام هم بوده است. مطابق نقل شیخ کلینی در کافی شریف، امام باقر علیه السلام فرمود:

«شب قدر را در آغاز آفرینش دنیا آفرید و در آن شب، نخستین کسی را که بایست پیامبر باشد و نخستین کسی را که بایست وصی باشد، بیافرید، و حکم فرمود تا در هر سال، شبی باشد که در آن شب، تفسیر امور را تا رسیدن چنان شبی در سال آینده، فرود آورد. هر کس این را انکار کند، دانش خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - را رد کرده است؛ چرا که پیامبران و فرستاده شدگان و محدّثان (برای اعلان رسالت الهی) جز از راه حجّتی که در آن شب به ایشان می‌رسد و نیز حجّتی که جبرئیل علیه السلام (در غیر آن شب) برای ایشان می‌آورد، به پا نمی‌خیزند. (راوی می‌گوید): عرض کردم: آیا جبرئیل علیه السلام و یا دیگر فرشتگان نزد محدّثان نیز می‌آیند؟ فرمود: در رابطه با پیامبران و فرستاده شدگان شکی در این امر نیست و اما نسبت به غیر ایشان، ناچار بایست از نخستین روز آفرینش زمین تا به پایان این دنیا بر زمین حجّتی باشد تا خداوند متعال در آن شب آن امر را بر بنده‌ای که دوستش می‌دارد، نازل فرماید. به خدا سوگند که جبرئیل علیه السلام و فرشتگان در شب قدر، آن امر را بر حضرت آدم علیه السلام فرود آوردند و به خدا سوگند که حضرت آدم علیه السلام درنگذشت، مگر این که کسی را به عنوان وصی داشت و خداوند متعال به هر یک از پیامبران پس از حضرت آدم علیه السلام آن امر را در آن شب رسانید و پس از او برای وصی او نیز مقدر داشت و به خدا سوگند که هر پیامبری از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در همان امری که در آن شب به او

۱. تاویل الآیات، ص ۷۹۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۱۴

می‌رسید، فرمان می‌گرفت که به فلان کس وصیت کند.» «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ - لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَلَقَدْ خَلَقَ فِيهَا أَوَّلَ نَبِيٍّ يَكُونُ وَ أَوَّلَ وَصِيِّ يَكُونُ وَلَقَدْ قَضَى أَنْ يَكُونَ فِي كُلِّ سَنَةٍ لَيْلَةٌ يَهْبِطُ فِيهَا بِتَفْسِيرِ الْأُمُورِ إِلَى مِثْلِهَا مِنَ السَّنَةِ الْمُتَقْبِلَةِ....»^۱

وجه جمع بین دو دسته روایات:

می‌توان بین روایتی که در تفسیر نمونه مورد استناد قرار گرفت و روایاتی که ما مورد استناد قرار دادیم، چنین جمع کرد که امتهای قبلی هم شب قدر داشته‌اند یعنی شبی که تقدیر امور یکساله در آن اتفاق می‌افتاده است اما این که عبادت در شب قدر برابر با هزار ماه باشد، این فضیلت اختصاص به امت پیامبر اسلام دارد، چنانچه که از روایتی این نکته استفاده می‌شود: «فَأُنْزِلَ عَلَيْهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّهِ عليه السلام - خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مُلْكِ بَنِي أُمَيَّةَ.»^۲

۱۸. آیا پیامبر اسلام قبل از بعثت مسیحی بوده است؟

پرسش هجدهم:

پیامبر اسلام قبل از رسیدن به رسالت چه آیینی داشت آیا راست است که او

مسیحی بوده است؟؟؟

پاسخ:

در اینکه پیغمبر گرامی اسلام قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست، و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می‌کند اما در اینکه بر کدام آئین بوده؟ در میان علما گفتگو است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۹

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۷

بعضی او را پیرو آئین مسیح می دانند، چرا که قبل از بعثت پیامبر آئین رسمی و غیر منسوخ آئین او بوده است.

بعضی دیگر او را پیرو آئین ابراهیم می دانند، چرا که شیخ الانبیاء و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آئین اسلام به عنوان آئین ابراهیم معرفی شده ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ (حج، آیه ۷۸).

بعضی نیز اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند: می دانیم آئینی داشته، اما کدام آئین؟ بر ما روشن نیست.

گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچکدام مسلم نیست، و مناسبتر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه پیامبر شخصا برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می کرده، و در حقیقت آئین مخصوص خودش بوده، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت؛^۱

۱. شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده که علی علیه السلام می گوید:

«خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد بزرگترین فرشته اش را قرین) وی ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد.»^۲

مأموریت چنین فرشته ای دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است.

۲. امام باقر علیه السلام فرمود؛

«پیامبر اسلام اسباب نبوت را مشاهده می کرد تا آنکه جبرئیل حکم رسالت را برای او آورد»^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۵۰۷

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۶

۳. شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بتخانه بود، و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می داد، و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پایبند بود.

۴. روایات متعددی نیز طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار در منابع اسلامی آمده است که پیامبر از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود و با چنین تأییدی مسلماً بر اساس الهام روح القدس عمل می کرد.^۱

۵. از پیامبر گرامی نیز نقل شده است که فرمود؛

«من نبی بودم حتی آن زمانی که آدم میان روح و جسد بود»^۲

این روایت شریف نیز اثبات می کند که پیامبر گرامی قبل از رسالت به مقام نبوت رسیده بود و با عالم وحی در ارتباط بود و برنامه ویژه خود را از آن طریق دریافت می کرد.

۶. دلیل دیگر آنکه قرآن نقل می کند که حضرت یحیی و عیسی در کودکی و خردسالی به مقام نبوت رسیدند.^۳

در روایات فراوانی آمده است که تمام فضائلی که خداوند به پیامبران داده است همه آنها را به پیامبر گرامی اسلام نیز عطا کرده است؛^۴

حال چگونه قابل قبول است که عیسی در گهواره نبی باشد اما پیامبر اسلام تا چهل سالگی به نبوت نرسیده باشد

علامه مجلسی شخصاً معتقد است که پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت

۱. بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۸۸

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۸

۳. مریم، آیه ۱۲، ۳۰ و ۳۱

۴. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۹

دارای مقام نبوت بوده، گاه فرشتگان با او سخن می‌گفتند، و صدای آنها را می‌شنید، و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می‌شد، و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید، و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد، او شش دلیل بر این معنی ذکر می‌کند که خلاصه آنها را ما در بالا آوردیم.^۱

۱۹. آیا بر اساس آیات قرآن، پیامبر اسلام قبل از بعثت بی‌ایمان بوده است؟

پرسش نوزدهم:

در سوره شوری آمده است که پیامبر قبل از بعثت ایمان نداشته است؟ (ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان)! در این رابطه لطفاً توضیح دهید!!!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم، و تو مسلماً به سوی راه مستقیم هدایت می‌کنی» ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...﴾ (سوره شوری، آیه ۵۲)

حجت الهی در همان ابتدای تولد مورد عنایت الهی قرار می‌گیرد و از طریق فرشتگان محتوای ایمان و کتاب و علم و دانش بر او عرضه می‌شود، چنانکه خداوند در مورد پیامبرانی مانند یحیی و عیسی علیهم‌السلام می‌فرماید:

«ای یحیی کتاب را با تمام قدرت بگیر، ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم» (مریم، آیه ۱۲)

و در مورد سخن گفتن و برگزیده شدن عیسی علیه السلام در گهواره می فرماید؛
 «(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و [گفت: «من بنده خدایم او کتاب
 [آسمانی] به من داده و مرا پیامبر قرار داده است و مرا هر جا که باشم وجودی
 پربرکت قرار داده و تا زمانی که زنده ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا
 نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است» (مریم، آیه ۳۰-
 ۳۲)

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«زمانی که حجت خدا به دنیا می آید، به او حکمت داده می شود و با علم و
 وقار زینت داده می شود و لباس هیبت و بزرگی بر او پوشانده می شود و خداوند
 چراغی از نور برای او قرار می دهد که درون و نهان افراد را می شناسد و اعمال
 بندگان را می بیند» «فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَزُيِّنَ بِالْعِلْمِ وَالْوَقَارِ وَ
 أُلْبِسَ الْهَيْبَةَ وَجُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الضَّمِيرَ وَيَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ»^۱
 امیر مومنان در مورد پیامبر گرامی اسلام علیهما و آلهما السلام تصریح
 می کند که از همان ابتدای تولد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با پیامبر
 اسلام قرین ساخت، تا شب و روز وی را به راههای مکارم، و طرق اخلاق نیک
 سوق دهد «و لقد قرن الله به من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من ملائكته،
 يسلك به طريق المكارم، و محاسن اخلاق العالم، ليله و نهاره»^۲

آیه مورد بحث از سوره شوری می گوید که پس از نزول روح از ناحیه خداوند،
 پیامبر به محتوای کتاب و ایمان علم پیدا کرد، این نزول روح و علم پیدا کردن در
 همان ابتدای تولد بوده است، چنانچه که در تفسیر آیه فوق الذکر می خوانیم که
 راوی می گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا...» سؤال

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۳۲

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه)

کردم. امام علیه السلام فرمود:

«روح یکی از مخلوقات خداوند بود که دارای جایگاهی برتر از جبرئیل و میکائیل است و همراه رسول خدا بود و امور را به او اطلاع می داد و از او حمایت می کرد و پس از ایشان، همراه با ائمه پس از ایشان خواهد بود.»

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ، قَالَ: «خُلِقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ، وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ»^۱

بنابراین مقصود از نزول روح بر پیامبر اسلام، فرشته ای است که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام را همراهی می کرد.

مطابق این بیان «او حینا» به معنی «انزلنا» (نازل کردیم) می باشد یعنی آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم که بر اساس توضیحات فوق الذکر، این ارسال در همان ابتدای تولد بوده است و پیامبر اسلام پس از این ارسال، از همان ابتدای تولد با نزول روح بر او، دارای علم و آگاهی و ایمان به تمام محتوای شریعت شدند، چنانچه که علامه مجلسی به این تفسیر اشاره می کند: «أَمَّا اسْتِدْلَالُهُمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ فَلَا يَدُلُّ إِلَّا عَلَى أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي حَالٍ لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ وَبَعْضَ شُرَائِعِ الْإِيمَانِ وَلَعَلَّ ذَلِكَ كَانَ فِي حَالٍ وَلادته قبل تأييده بروح القدس كما دلت عليه رواية أبي حمزة وغيرها وهذا لا ينافي نبوته قبل الرسالة والعمل بشرية نفسه قبل نزول الكتاب...»^۲

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۵۵

۲. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۸۱

۲۰. محرومیت از همنشینی با خانواده در بهشت بابت تاخیر نماز!!!

پرسش بیستم:

قرآن می‌گوید که در بهشت حزنی نیست اما در روایاتی آمده است که تاخیر انداختن نماز از وقتش سبب دوری انسان در بهشت از خانواده می‌شود؟ آیا این روایات با آیات قرآن تضاد ندارد؟!!!

پاسخ:

در ذیل توضیح داده‌ایم که بهشت درجه بندی است و هر کس به حسب درجه و مقامش از نعمات الهی برخوردار است؛^۱

این که برخی بهشتیان در درجات پایین بهشت حضور دارند، این مساله سبب نمی‌شود که آنان دچار حزن و اندوه و یاس شوند زیرا بهشتیان همان درجه‌ای که از بهشت هستند را مدیون فضل و عنایت و لطف الهی می‌دانند و می‌دانند که اگر خداوند فضلش را شاملشان نکرده بود اساساً مستحق بهشت نبودند لذا خداوند را بابت نعمت بهشت سپاسگزاری می‌کنند و می‌گویند:

«حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت، چرا که پروردگار ما غفور و شکور است.»

خداوندی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آنجا رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی» ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ (فاطر، آیه ۳۴-۳۵)

بر این اساس در روایاتی آمده است که تاخیر نماز عصر یا تمام نمازها از وقتش، سبب می‌شود که درجه انسان در بهشت پایین بیاید و مثلاً فرد در درجه‌ای قرار گیرد که دیگر نمی‌تواند با خانواده خود همنشین باشد

در روایتی پیامبر گرامی فرمود:

«جدا افتاده از خانواده و دارایی‌اش، کسی است که نماز عصر را تباه کند». راوی می‌گوید گفتم: معنای جدا افتاده از خانواده و دارایی چیست؟ فرمود: «در بهشت، خانواده و مالی ندارد. معنای تباه کردن نماز عصر، به تأخیر انداختن عمدی آن تا هنگام زرد شدن و غروب خورشید است» «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْمُتَوَرُّ أَهْلُهُ وَمَالُهُ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاةَ الْعَصْرِ»، قُلْتُ: مَا الْمُتَوَرُّ أَهْلُهُ وَمَالُهُ؟ قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ أَهْلٌ وَلَا مَالٌ، يُضَيِّعُهَا فَيَدَعُهَا مُتَعَمِّدًا حَتَّى تَصْفَرَ الشَّمْسُ وَتَغِيبُ»^۱

یا در روایت دیگری ابو سلام عبدی می‌گوید:

«بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به او گفتم: چه می‌گویی در باره فردی که نماز را عمداً به تأخیر می‌اندازد؟ امام علیه السلام فرمود:

«این شخص روز قیامت، جدا از خانواده و دارایی‌اش می‌آید». گفتم: فدایت شوم! حتی اگر از بهشتیان باشد؟ فرمود: «آری».

گفتم: منزلتش در حالت جدایی از خانواده و دارایی‌اش، چگونه است؟

فرمود: «مهمان بهشتیان است. در آن جا منزلی ندارد». «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يُؤَخِّرُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا؟ قَالَ لِي: يَأْتِي هَذَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَوْتوراً أَهْلُهُ وَمَالُهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟! قَالَ: نَعَمْ.....»^۲

بنابراین تأخیر بجا آوردن نماز عصر و همین‌طور تأخیر مطلق نمازها از وقتش، سبب تنزل درجه انسان در بهشت می‌شود و فرد از خانواده‌اش جدا می‌افتد اما این تنزل درجه سبب حزن و اندوه انسان بهشتی نمی‌شود زیرا می‌داند که اگر

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۵۶

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۸۳

عنایت الهی نبود اصلاً وارد بهشت نمی‌شد، لذا خداوند را بابت نعمت بهشت شکر می‌کند.

روایات فوق نیز از این جهت صادر شده است که انسان توجه کند که برای رسیدن به درجات بالای بهشت تلاش کند و بداند که انجام برخی از کارها او را از یک سری از نعمات لذت بخش بهشت مانند همنشینی با خانواده محروم می‌کند.

۲۱. آیا جناب حمزه شراب خوار بوده و از امام علی علیه السلام بدگویی می‌کرد!!!

پرسش بیست و یکم:

آیا این جریان واقعیت دارد که حضرت حمزه قبل از جنگ احد شراب نوشید و به شتر حضرت علی نیز دست درازی کرد و از امام علی بدگویی می‌کرد!!!

پاسخ:

روایتی است که در کتاب امالی طوسی به نقل از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود:

«در حالی که حمزه بن عبدالمطلب و یارانش در حال نوشیدن شرابی به نام «سُکْرُکَة» بودند، از چربی کوهان شتر یاد کردند. حمزه به آن‌ها گفت: چگونه آن را به دست آوریم؟ گفتند: این شتر برادرزاده ات علی علیه السلام است. او به سوی شتر رفت و آن را نحر کرد و جگر و کوهانش را گرفت و آن را نزد یارانش بُرد. فرمود: سپس علی علیه السلام آمد و چون شترش را دید، ناراحت شد. آن‌ها به او گفتند: عمویت حمزه این کار را کرد. فرمود: علی علیه السلام نزد پیامبر رفت و از این موضوع شکایت کرد. فرمود: سپس پیامبر به همراه علی علیه السلام به سوی خانه حمزه رفت. به حمزه خبر دادند که پیامبر پشت در است. حمزه در حالی که خشمگین بود، خارج شد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله خشم و غضب را در چهره‌اش دید، قصد بازگشت کرد.

فرمود: سپس حمزه به رسول خدا گفت: اگر پسر ابوطالب بخواهد تو را با افساری به هر سو بکشاند، می تواند. پس حمزه وارد منزلش شد و پیامبر برگشت. فرمود: و این ماجرا، قبل از جنگ اُحُد بود. امام فرمود: پس خداوند، دستور تحریم باده را نازل کرد و رسول الله دستور داد تمامی ظرف های شراب سرنگون شود. امام فرمود: سپس برای جنگ اُحُد، به مردم فراخوان جنگ داده شد. پیامبر و مردم و حمزه به جنگ رفتند و حمزه در نزدیکی پیامبر ایستاد. فرمود: وقتی دو لشکر به مصاف هم رفتند، حمزه به قلب جمعیت زد و در میان مردم ناپدید شد و سپس به جایگاه خود بازگشت. مردم به او گفتند: از خدا بترس، از خدا بترس، ای عموی رسول الله از تو چیزی به دل داشته باشد. فرمود: پس برای بار دوم حمله کرد تا این که در میان مردم ناپدید شد و دوباره به جایگاه خود بازگشت و باز به او گفتند: از خدا بترس، از خدا بترس، ای عموی رسول الله از این که رسول الله از تو چیزی به دل داشته باشد. پس به سوی نبی رو کرد و هنگامی که حضرت رسول دید که به سوی او می آید، رو به او کرد و او را در آغوش گرفت و بین دو چشمانش را بوسید.....» «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: بَيْنَا حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَصْحَابُ لَهُ عَلَى شَرَابٍ لَهُمْ يُقَالُ لَهُ «السُّكْرَةُ» قَالَ: فَتَذَاكُرُوا السَّدِيفَ قَالَ: فَقَالَ لَهُمْ حَمْزَةُ: كَيْفَ لَنَا بِهِ قَالَ: فَقَالُوا لَهُ: هَذِهِ نَاقَةُ ابْنِ أَخِيكَ عَلِيٍّ، فَخَرَجَ إِلَيْهَا فَتَحَرَّهَا، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ كِبْدِهَا وَ سَنَامِهَا فَأَدْخَلَهُ عَلَيْهِمْ....»^۱

علامه مجلسی در مورد روایت فوق می فرماید که این روایت با اخبار متواتری که دلالت بر عظمت شخصیت حمزه علیه السلام می کند، منافات دارد: «أقول في هذا الخبر ما ينافي الأخبار المتواترة الدالة على رفعة شأن حمزة علیه السلام و سمو مكانه ظاهراً»^۲

بر این اساس توجه به چند نکته لازم است:

۱. امالی طوسی، ص ۶۵۷

۲. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۱۶

۱. جهت دیدن روایاتی که دلالت بر مقام والای حضرت حمزه علیه السلام می‌کند، پاسخ ذیل ما را مطالعه فرمایید:^۱

۲. روایت مورد اشکال سندا ضعیف است. در سند آن افرادی مانند الحسن بن علی بن عبد‌الکریم الزعفرانی و محمد بن وهبان الهنائی وجود دارند که در کتب رجالی ذکری از آنان نیست.

۳. روایت فوق در تضاد با روایت دیگری است که در آن حضرت حمزه قبل از جنگ احد، نهایت خضوع و خشوع را در برابر پیامبر و علی و امامان اهل بیت علیهم السلام داشته و عبودیت مطلق خود در نزد خداوند را ابراز می‌دارد. در نقل مورد اشاره آمده است:

«پیامبر فرمود: ای حمزه! ای عموی رسول خدا! زمان غیبت طولانی تو نزدیک است. اگر بر خداوند تبارک و تعالی وارد شوی و از تو در مورد احکام اسلام و شروط ایمان پرسند چه می‌گویی؟ حمزه گریه کرد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو. مرا راهنمایی کن و به من بفهمان. پس پیامبر فرمود: ای حمزه صادقانه شهادت بده که خدایی جز خدای یگانه نیست و من رسول خداوند متعال هستم که خدا او را با حق و حقیقت فرستاده است. حمزه گفت: شهادت می‌دهم. فرمود: و شهادت بده که نعمت بهشت و آتش دوزخ حق است و اینکه قیامت نزدیک است و هیچ شکی در آن نیست و اینکه صراط و میزان حق است و هرکس هم وزن ذره‌ای عمل نیک انجام دهد نتیجه آن را می‌بیند و هرکس هم وزن ذره‌ای بدی کند نتیجه آن را می‌بیند و اینکه گروهی در بهشت و گروهی در آتش جهنم قرار می‌گیرند. شهادت بده که علی بن ابی طالب علیه السلام امیرالمؤمنین است. حمزه گفت: شهادت دادم و اقرار کردم و ایمان آوردم و تصدیق نمودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و فاطمه علیها السلام سرور زنان دو جهان است. گفت: بله. تصدیق

نمودم. نیز تصدیق کن که محمد و آل او بهترین خلق هستند. ای حمزه به ظاهر و باطن آنها ایمان می‌آوری و بر آن ایمان زندگی می‌کنی و می‌میری. کسی که آنها را دوست دارد دوست می‌داری و با کسی که با آنها دشمن باشد دشمنی می‌کنی؟ حمزه گفت: بله ای رسول خدا. خدا و تو را گواه می‌گیرم و خدا بس گواه است. پس رسول خدا فرمود: خداوند تو را به راه راست هدایت کند و به توفیق دهد. «...أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ حَمْزَةُ شَهِدْتُ وَأَقْرَرْتُ وَأَمَنْتُ وَصَدَّقْتُ وَقَالَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِهِ قَالَ حَمْزَةُ أَمَنْتُ وَصَدَّقْتُ وَقَالَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ قَالَ نَعَمْ صَدَّقْتُ...»^۱

۴. با توجه به آنکه در روایات اهل سنت مانند صحیح بخاری نیز نقلی به مانند نقل مورد اشکال از کتاب امالی طوسی نقل شده است، لذا این احتمال تقویت می‌شود که نقل شیخ طوسی از روی تقیه و موافق با روایات اهل سنت صادر شده لذا قابل تکیه و استناد نیست: «أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: كَانَتْ لِي شَارِفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنَمِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَكَانَ النَّبِيُّ أُعْظِمَنِي بِمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْخُمْسِ يَوْمَئِذٍ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَتْبِئَنِي بِفَاطِمَةَ عليها السلام بِنْتِ النَّبِيِّ وَأَعَدْتُ رَجُلًا صَوَاعًا فِي بَنِي قَبِيلَتِي أَنْ يَرْجُلَ مَعِيَ فَنَأْتِي بِأَخِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَيْعَهُ مِنَ الصَّوَاغِينَ فَتَسْتَعِينَنِي بِهِ فِي وَلِيمَةِ عُرْسِي، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لِشَارِفِي مِنَ الْأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِبَالِ - وَشَارِفَايَ مُنَاخَانَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، حَتَّى جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ - فَإِذَا أَنَا بِشَارِفِي قَدْ أَجَبْتُ أَسْنَمَهُمَا، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا، وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي حِينَ رَأَيْتُ الْمُنْظَرَ، قُلْتُ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ قَالُوا: فَعَلَهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ...»^۲

در همچنین مواردی که روایتی موافق با روایات اهل سنت است و به ظاهر با

۱. طرف من الانبياء والمنافق، ص ۱۲۳

۲. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۶۰ طبع مصر

روایات شیعه هم در تعارض است، روایت مورد بحث از اعتبار ساقط است زیرا ما در هنگام تعارض روایات ماموریم روایتی را که موافق با اهل سنت است را طرد کنیم و بگوییم که تقیه‌ای صادر شده است، چنان که راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است» «وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَالْآخَرَ مُخَالِفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ»^۱

در ذیل و همین‌طور در جلد اول از کتاب شبهات فقهی در مورد چرایی صدور روایات تقیه‌ای و موافق با مذهب اهل سنت توضیحات خوبی داده‌ایم:^۲

۲۲. اگر اعتقاد شیعه آن است که علم امام الهی است پس چگونه در برخی روایات آمده است که امام باقر برای کسب دانش به مکتب خانه می‌رفتند؟!!!
پرسش بیست و دوم:

مگر شیعه نمی‌گوید که امامان علمشان لدنی و از سوی خدا است پس چگونه در برخی روایات آمده که امام باقر در کودکی به مکتب خانه می‌رفت؟!!!
پاسخ:

ما معتقدیم: «امام باید نسبت به تمام اصول و فروع اسلام و احکام و قوانین آن و معنی و تفسیر قرآن، آگاهی کامل داشته باشد، و علم او نسبت به آن علوم جنبه الهی دارد و از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به او می‌رسد. آری چنین علمی است که

می‌تواند به طور کامل مورد اعتماد مردم قرار گیرد و در فهم حقایق اسلام بر آن تکیه کرد.^۱

بنابراین امامان گرامی علیهم‌السلام از همان دوران طفولیت و کودکی تحت تربیت و هدایت الهی قرار داشتند و قلوب آنها به نور حکمت و عصمت نورانی و روشن بود چنان که خداوند در مورد پیامبرانی مانند یحیی و عیسی علیهم‌السلام می‌فرماید:

«ای یحیی کتاب را با تمام قدرت بگیر، ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم» (مریم ۱۲)

و در مورد سخن گفتن و برگزیده شدن عیسی علیه‌السلام در گهواره می‌فرماید:

«ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و [گفت: «من بنده خدایم او کتاب [آسمانی] به من داده و مرا پیامبر قرار داده است و مرا هر جا که باشم وجودی پربرکت قرار داده و تا زمانی که زنده‌ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است» (مریم ۳۰-۳۲) امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«زمانی که امام علیه‌السلام به دنیا می‌آید، به او حکمت داده می‌شود و با علم و وقار زینت داده می‌شود و لباس هیبت و بزرگی بر او پوشانده می‌شود و خداوند چراغی از نور برای او قرار می‌دهد که درون و نهان افراد را می‌شناسد و اعمال بندگان را می‌بیند» «فَإِذَا خَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ وَزُيِّنَ بِالْعِلْمِ وَالْوَقَارِ وَالْإِسْهَابَةِ وَجُعِلَ لَهُ مِصْبَاحٌ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُ بِهِ الضَّمِيرَ وَيَرَى بِهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ»^۲

امام پنجم علیه‌السلام هم از همان کودکی دارای علم الهی بود و به همین سبب از سوی پیامبر اسلام باقر نامیده شد (به معنای شکافنده علوم) و جابر بن عبدالله انصاری صحابی مشهور پیامبر به نزد ایشان می‌رفت و از امام باقر علیه‌السلام کسب علم

۱. اعتقاد ما، ص ۷۸

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۹

می‌کرد، و خطاب به حضرت می‌فرمود که خداوند در کودکی به شما علم و دانش داده است: «فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ يَا بَاقِرُ يَا بَاقِرُ أَنْتَ الْبَاقِرُ حَقًّا أَنْتَ الَّذِي تَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا ثُمَّ كَانَ جَابِرٌ يَأْتِيهِ فَيَجْلِسُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَعَلِّمُهُ وَرُبَّمَا غَلَطَ جَابِرٌ فِيمَا يُحَدِّثُ بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُزِدُّ عَلَيْهِ وَيُذَكِّرُهُ فَيَقْبَلُ ذَلِكَ مِنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى قَوْلِهِ وَكَانَ يَقُولُ يَا بَاقِرُ يَا بَاقِرُ يَا بَاقِرُ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ قَدْ أُوتِيتَ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۱.

این که در برخی نقلها آمده است که امام باقر (ع) می‌فرماید که جابر بن عبدالله انصاری به نزد من آمد و من در مکتب خانه بودم: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: دَخَلَ عَلَيَّ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَأَنَا فِي الْكِتَابِ»^۲

به این معنا نیست که ایشان در مکتب خانه برای تحصیل علم حاضر بودند، چرا که روشن شد که علم ایشان الهی و لدنی و غیر بشری بوده است.

در این صورت طبیعتاً حضور ایشان در مکتب خانه برای اغراض دیگری بوده است مانند آموزش و تعلیم افراد مختلف و... چنانچه که در روایات فوق خواندیم که ایشان در همان کودکی به جابر بن عبدالله انصاری تعلیم و آموزش می‌دادند و هیچ مانعی ندارد که افراد دیگری نیز تحت آموزش ایشان در مکتب خانه بوده باشند.

۲۳. این که می‌گویند ام ایمن خادم حضرت زهرا (ع) به خاطر خدمتگزاری به آن حضرت از خوردن آب و غذا بی‌نیاز شده بود چقدر سندیت دارد؟!!!
پرسش بیست و سوم:

این که می‌گویند ام ایمن خادم حضرت زهرا (ع) به خاطر خدمتگزاری به آن حضرت از خوردن آب و غذا بی‌نیاز شده بود چقدر سندیت دارد؟

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۴

۲. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۲۴

پاسخ:

برخی در مورد ام ایمن می نویسند:

«عبید خزرجی او را به عقد خود درآورد و پسرشان ایمن به دنیا آمد و مادرش به ام ایمن مکتی شد. پس از عبید، با زید بن حارثة ازدواج کرد و اسامة بن زید را به دنیا آورد.

محدثان از فریقین نقل کرده اند که چون فاطمه علیها السلام جهان را وداع گفت، ام ایمن نتوانست جای خالی آن حضرت را ببیند؛ بنابراین از مدینه بیرون رفت (درحالی که روزه بود) و در آن هوای گرم عطش بر او مستولی شد، آنگاه نگاهی به آسمان کرد و گفت: خداوندا مرا تشنه می خواهی، با اینکه خادمه دختر پیغمبر تو هستم؟ در این هنگام دلوی از آسمان نازل شد و ام ایمن سیراب گردید.^۱

ام ایمن در ۸۵ سالگی - در اول خلافت عثمان، سال ۲۴ هجری روحش به شاخسار جنان پرواز کرد.^۲

ام ایمن اهل حبشه بود که در اوایل دعوت پیامبر گرامی اسلام آورد و اول به حبشه و سپس به مدینه مهاجرت نمود و با رسول خدا بیعت کرد و در هر شدت و محنتی همراه ایشان بود.

ابن سعد قریب سیزده خبر درباره او نقل کرده است؛ از جمله می نویسد: ام ایمن در غزوه احد شرکت داشت و به لشکریان آب می داد و زخمیها را مداوا می کرد و در غزوه خیبر نیز با رسول خدا بود و با محبت فراوانی که به ایشان داشت، پیوسته به خدمت آن حضرت شرفیاب می شد. رسول خدا فرمود: «**مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْحِجَّةِ فَلْيَتَزَوَّجْ أُمَّ أَيْمَنَ**»: هرکه مایل است با زنی از اهل

۱. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۲۴

۲. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۲۶ و ۳۳۳

بهشت ازدواج کند، با ام ایمن ازدواج کند.^۱

از دیگر خصوصیات ام ایمن شرکت او در شب زفاف حضرت زهرا علیها السلام و سرپرستی اطفال آن حضرت است و از مقام کریم او اینکه هنگام رحلت و غسل آن حضرت علیها السلام حضور داشت.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که وفات فاطمه علیها السلام نزدیک شد، به دنبال ام ایمن فرستاد؛ زیرا او نزد آن حضرت از همه زنان مؤثرتر بود.^۲

ام ایمن در احادیث و اخبار ائمه اطهار، مدح شده است از جمله حدیثی که معروف به حدیث ام ایمن است و شهادتی که درباره فدک در حق فاطمه علیها السلام داد. پسرش ایمن نیز از خواص شیعیان امیر المؤمنین بود.^۳

در مورد سوال مطرح شده نیز گفتنی است، در نقلی چنین آمده:

«وقتی فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، ام ایمن سوگند خورد که در مدینه نماند، زیرا طاقت دیدن آن مواضع و محل‌هایی که فاطمه را در آنجا دیده بود نداشت، لذا از مدینه خارج شد و به سوی مکه حرکت کرد، در بین راه آب او تمام و تشنگی بر او غلبه کرد. پس دستان خود را به سوی آسمان بلند کرده و گفت:

پروردگارا! من خدمتکار فاطمه هستم، آیا می‌خواهی مرا به واسطه عطش و در حال تشنگی بمیرانی؟ در این حال خداوند متعالی دلوی آب از آسمان برای او فرستاد و او از آن آب نوشید و هفت سال از آب و غذا بی‌نیاز گردید، و مردم او را در روز بسیار گرم به دنبال کارهایی می‌فرستادند ولی او هرگز تشنه نمی‌شد.»

«أَنَّ أُمَّ أَيْمَنَ لَمَّا تُؤَفِّيَتْ فَاطِمَةَ حَلَقَتْ أَنْ لَا تَكُونَ بِالْمَدِينَةِ إِذْ لَا تُطِيقُ النَّظَرَ إِلَى مَوَاضِعَ كَانَتْ عَلَيْهِ فِيهَا فَخَرَجَتْ إِلَى مَكَّةَ فَلَمَّا كَانَتْ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ عَطِشَتْ

۱. الاصابه، ج ۸، ص ۳۵۹

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۴

۳. به نقل از کتاب محدثات شیعه، ص ۴۷ به بعد

عَظْشاً شَدِيداً فَرَفَعَتْ يَدَيْهَا وَقَالَتْ يَا رَبِّ أَنَا خَادِمَةٌ فَاطِمَةُ تَقْتُلْنِي عَظْشاً. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهَا دَلُوءاً مِنَ السَّمَاءِ فَسَرَبَتْ فَلَمْ تَحْتَجْ إِلَى الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ سَبْعَ سِنِينَ وَكَانَ النَّاسُ يَبْعَثُونَهَا فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ فَمَا يُصِيبُهَا عَظْشٌ^۱

۲۴. آیا شیعه قائل به حجیت خبر واحد است و در اعتقادات از اخبار واحد هم استفاده می‌کند؟ آیا علمای شیعه در این رابطه اختلاف دارند؟

پرسش بیست و چهارم:

کانال وهابی نوشت:

تناقضات شیعه پایان ندارد! شیخ طوسی می‌گوید: اجماع امامیه بر حجیت خبر واحد است. شریف مرتضی می‌گوید: اجماع امامیه بر عدم حجیت خبر واحد است!

چرا علماء رافضه، هنوز نمی‌دانند اجماع مذهبشان در مورد خبر واحد

چیست؟!!!

پاسخ:

در تعریف خبر واحد می‌نویسند:

«خبر غیر متواتر و غیر یقین‌آور خبر واحد، که مقابل خبر متواتر می‌باشد، به حدیثی گفته می‌شود که به نفسه با نظر به ذاتش و بدون کمک گرفتن از خارج علم‌آور نبوده و تعداد راویان آن به حد تواتر نرسد، چه راوی آن یک نفر باشد یا چند نفر و چه غیر مستفیض باشد یا مستفیض؛ به عبارت دیگر، خبر واحد، خبری است که به حد تواتر نرسیده یا همراه آن قرائن قطع‌آور نباشد.»^۲

شیخ طوسی در کتاب اصولی خود یعنی «العدة فی اصول الفقه» در موارد

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۳۰؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸

۲. فرهنگ نامه اصول فقه، ص ۴۴۷

متعددی تصریح می‌کند که مقصودش از اجماع بر حجیت خبر واحد، خبر واحدی است که قرائن بر صحتش وجود داشته باشد:

«إنا لا نقول أن جميع أخبار الآحاد يجوز العمل بها، بل لها شرائط نحن نذكرها فيما بعد...»: «القرائن التي تقترب بالخبر وتدل على صحته أشياء مخصوصة - نذكرها فيما بعد - من الكتاب، و السنة، و الإجماع، و التواتر...» - فصل ۵ «في ذكر القرائن التي تدل على صحة أخبار الآحاد أو على بطلانها...»^۱

بنابراین شیخ طوسی قائل به حجیت خبر واحد همراه با قرائن است و بر این مطلب ادعای اجماع می‌کند.

سید مرتضی نیز در کتاب اصولی خود یعنی «الذريعة الى اصول الشريعة» تصریح می‌کند که مقصودش از عدم حجیت خبر واحد، خبر واحد خالی از قرائن مفید علم است: «نقول: العمل بالخبر لا بدّ من أن يكون تابعا للعلم»^۲ بنابراین ادعای اجماع هر دو عالم فوق الذکر صحیح است.

مقصود شیخ طوسی از ادعای اجماع بر حجیت خبر واحد، خبر واحد همراه با قرینه مفید علم است و مقصود سید مرتضی از اجماع بر عدم حجیت خبر واحد، خبر واحد خالی از قرینه مفید علم است، چنانچه که برخی به نقل از صاحب معالم و افراد دیگری، می‌نویسند:

«مراد سید از خبرهای واحدی که ادعای اجماع نموده بر عدم حجیت آنها خبر واحدی است که از قرائن قطعیه عاری و برهنه باشد و مراد شیخ از خبر واحدی که ادعای اجماع نموده بر حجیت آن خبر واحدی است که همراه با قرائن قطعیه باشد پس منافاتی نیست فما اثبتة الشيخ لم ينكره السيد و ما انكره

۱. العدة في أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۵ و ۱۴۳

۲. الذريعة الى اصول الشريعة، ج ۲، ص ۵۳۰

السید لم یثبته الشیخ.^۱

به هر حال در ذیل ثابت کرده‌ایم که روایات موجود در مجامع روایی شیعه خبر واحد صرف نیستند بلکه همراه با قرائن متعدد بر صحت‌اند که طبق مبنای شیخ طوسی و سید مرتضی باید به آن اخبار عمل شود:^۲

وهابی نیز بهتر است که به جای طرح مباحث فوق فکری به حال اختلافات علمای اهل سنت با هم کند که در مواردی این اختلافات به حدی بوده که علمای اهل سنت یکدیگر را تکفیر کرده و مستحق مجازات می‌دانستند، در ذیل بیشتر بخوانید:^۳

۲۵. آیا شیعه معتقد است که جنیان به بهشت نمی‌روند؟!

پرسش بیست و پنجم:

این که در برخی روایات آمده که حتی اجنه مومن هم به بهشت نمی‌روند و در کنار شیعیان گنهکار در مکانی خارج از بهشت حضور دارند به نظرتون با عدالت خدا جور در می‌آید؟!!!

پاسخ:

به تصریح آیات قرآن، در میان اجنه، مومن و غیر مومنان وجود دارند و مومنان آنان اهل نجات و رستگاری و غیر مومنان آنان وارد جهنم می‌شوند: (سوره جن آیات ۱۱ تا ۱۵)

در روایات هم آمده است که برخی از اجنه، شیعه و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند و به نزد ائمه علیهم‌السلام می‌آمدند و احکام و شریعت را فرا می‌گرفتند و برخی از آنان از سوی ائمه علیهم‌السلام حاکم در میان اجنه بودند و در زمان ظهور امام زمان روحی فداه هم

۱. شرح اصول فقه، علی محمدی، ج ۳، ص ۱۴۳

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14647

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12330

اجنه مومن در رکاب ایشان حضور دارند: «فَقَالَ ذَلِكَ مِنْ شَيْعَتِنَا، مِنْ مُؤْمِنِي الْجِنِّ، إِذَا كَانَتْ لَنَا الْحَاجَةُ الْمُهِّمَةُ أَرْسَلْنَاهُمْ فِيهَا - فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِي الْجِنِّ فَإِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ - عَدَدُ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَئِذٍ سِتَّةٌ وَأَرْبَعُونَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَسِتَّةٌ أَلْفٌ مِنَ الْجِنِّ - «قَالَ أَوْلَيْكَ إِخْوَانُكَ مِنَ الْجِنِّ قَالَ فَقُلْتُ يَا تُوتُوكَ قَالَ نَعَمْ يَا تُوتُونا يَسْأَلُونَا عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَحَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ»^۱

بی شک چنین اجنه مومنی وارد بهشت می شوند، چنانچه که در روایتی پیامبر گرامی اسلام به یکی از اجنه مومن بشارت بهشت و نعمتهایش را داد: «سَأَلَ عَنْهَا جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّهَا زَارَتْ أَخْتَاهَا نُحْبِئُهَا فِي اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ فِي الْجَنَّةِ عُمُوداً مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرِ فِي كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ غُرْفَةٍ خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ»^۲

و در روایتی با صراحت آمده است که اجنه مومن وارد بهشت و اجنه کافر وارد جهنم میشوند: «أَمَّا الَّذِينَ فِي الْجَنَّةِ وَالتَّارِ فَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ لَهُمُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِمُ الْعِقَابُ»^۳

و اساساً آیات سوره الرحمان که جن و انس را مخاطب قرار داده و آنان را متذکر به نعمتهای الهی در بهشت می کند، روشنترین شاهد است که اجنه هم می توانند وارد بهشت شوند و از نعمتهای الهی بهره مند شوند، چنانچه که برخی متذکر این نکته شده اند: «بهره مندی جَنّیان خداترس و نیکوکار، از پاداشها و نعمتهای بهشتی: يَامَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ

۱. دلائل الإمامة، ص ۲۸۰؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱- الکافی، ج ۱،

۲. کشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۶۵

۳. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۱۴

وَالْأَرْضِ فَنَنْفُذُوا لَنَنْفُذَنَّ إِلَّا بِإِذْنِ سُلْطٰنٍ وَلَئِنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ... فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فِكْهَةٍ زَوْجَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَّانُهَا مِنْ اسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ قَصْرٌ مَقْصُورٌ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ آتِسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كَاتِبَتُهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَانُ. (الرحمن، آيات ۳۳ و ۴۶-۶۰)^۱

بنابراین آیات و روایات فوق شاهد روشنی است که اجنه نیز وارد بهشت می شوند، با این وجود در روایتی آمده است که «اجنه مومن وارد بهشت نمی شوند و در مکانی بین بهشت و جهنم به همراه شیعیان گنهکار سکونت دائمی دارند» **سُئِلَ الْعَالِمُ عليه السلام عَنْ مُؤْمِنِي الْجَنَّةِ أَيْدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَقَالَ لَا وَلَكِنْ لِلَّهِ حَظَائِرُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَكُونُ فِيهَا مُؤْمِنُو الْحَيِّ وَ فُسَّاقُ الشَّيْعَةِ.**^۲

این روایت مخالف آیات قرآن و روایات فوق الذکر در بحث ورود اجنه مومن به بهشت است و راویان روایت هم ذکر نشده و از نظر سندی ضعیف است، لذا نمی تواند مورد استدلال قرار گیرد، چنانچه که علامه طباطبائی متذکر نکات گفته شده می شود: «روایة القمی مرسله و عمومات الکتاب تدل علی عموم الثواب للمطیعین من الإنس و الجن.»^۳

از سوی دیگر مکان ما بین بهشت و جهنم اعراف نام دارد که آنجا هم محل سکونت دائمی نیست، بلکه مکانی است که مومن گنهکار موقتا آنجا قرار دارند و بعد به شفاعت اهل بیت علیهم السلام وارد بهشت می شوند: (بحار الانوار ج ۸، ص ۳۲۹ باب ۲۵ «الاعراف و اهلها»)

۱. فرهنگ قرآن، ج ۹، ص ۵۶۲

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۰

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۲۰

۲۶. آیا در روایات شیعه آمده است که امام علی علیه السلام از احکام شرعی اطلاع نداشت؟

پرسش بیست و ششم:

جهل امام علی به واقعیات در کتب شیعه!!!

أنا عليا ذكر لرسول الله ﷺ ابنة حمزة، فقال رسول الله ﷺ: أما علمت أنها ابنة أخي من الرضاعة.

علی به پیامبر ﷺ پیشنهاد داد که دختر حمزه را به عقد خود در آورد پیامبر ﷺ فرمود مگر نمیدانی او دختر برادر رضاعی من است؟ (مرآة العقول جلد: ۲۰ صفحه: ۲۲۰)

امامی که طبق زعم شیعه عالم به کائنات است و علم غیب هم دارد ولی حکم مذکور را نمی داند؟!!!
پاسخ:

این که امام علی علیه السلام وارث علم و دانش پیامبر گرامی اسلام بوده است، حتی بر اساس روایات اهل سنت قابل شک و تردید نیست چرا که در حدیث معروفی که علمای اهل سنت نقل کرده اند، پیامبر گرامی فرمود: «من شهر علم هستم و علی باب و درب آن است، هر کس می خواهد وارد شهر علم شود و از علوم من بهره ببرد باید از درب آن یعنی علی علیه السلام وارد شود و به سراغ امام علی علیه السلام برود» «انا مدینه العلم و علی بابها فن اراد المدینه فلیات الباب»^۱

حال در مورد روایت مورد اشکال معاند که مدعی است امام علی علیه السلام نمی دانست که ازدواج با دختر برادر رضاعی حرام است، گفتنی است:

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۲

۱. ممکن است روایت فوق از روی تقیه از امام صادق علیه السلام صادر شده باشد، زیرا راوی جریان فوق امام صادق علیه السلام است و نقل مذکور در کتاب صحیح مسلم از کتب اهل سنت هم آمده است که امام علی علیه السلام به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که با دختر حمزه ازدواج کند که پیامبر پاسخ داد که او دختر برادر رضاعی من است و من در حکم عموی او هستم. **عَنْ عَلِيٍّ ... قُلْتُ: نَعَمْ. بِنْتُ حَمْزَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهَا لَا حِلَّ لِي. إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ»!**^۱

در همچنین مواردی که روایتی موافق با روایات اهل سنت است و به ظاهر با روایات علم و دانش امام علی علیه السلام هم در تعارض است، روایت مورد بحث از اعتبار ساقط است.

ما در هنگام تعارض روایات ماموریم روایتی را که موافق با اهل سنت است را طرد کنیم و بگوییم که تقیه‌ای صادر شده است، چنان که راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ نید چرا که رشد و هدایت در آن است» **«وَجَدْنَا أَحَدَ الْحَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ وَالْآخَرَ مُخَالَفاً لَهُمْ بِأَيِّ الْحَبَرَيْنِ يُؤَخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ»**^۲

۲. اگر پاسخ اول را هم نادیده بگیریم باز هم گفتنی است که بیان امام علی علیه السلام و خطاب پیامبر گرامی به امام علی همه از باب آموزش و تعلیم حکم مذکور به امت بوده است، چنانچه که علامه مجلسی متذکر این نکته می‌شود: «و

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۷۱

۲. الکافی: ج ۱، ص ۶۸

إِنَّمَا سَأَلَ ذَلِكَ لِيُظْهَرَ لِلنَّاسِ سَبَبُ إِعْرَاضِهِ ﷺ»^۱

مثلاً خداوند خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید:

«به تو و به همه انبیای پیشین وحی فرستاده شده است که اگر مشرک شوی مسلماً اعمال حبط و نابود می‌گردد و از زیانکاران خواهی بود؛ **«وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْطَبَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»**» (زمر، آیه ۶۵)

روشن است که آیه فوق نمی‌خواهد بگوید که برای پیامبر هم جایز بود که مشرک شود، بلکه تعبیر فوق برای بیان قبح شرک و تعلیم به امت است، (به در می‌گوید دیوار بشنوند): چنان که در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که مگر امکان دارد که انبیای بزرگ الهی راه شرک پیش گیرند که آیه فوق با این لحن با آنها برخورد می‌کند؟

پاسخ این سؤال روشن است: انبیا هرگز مشرک نخواهند شد.... آنها حتی در یک لحظه فکر شرک به خود راه دهند، آیا طیب هوشمند و حاذقی که از تاثیر یک ماده سمی بسیار خطرناک و کشنده به خوبی آگاه است هرگز ممکن است در حال اعتدال فکر خود را به آن آلوده سازد؟

هدف این است که از اهمیت خطر شرک به همگان گوشزد شود تا مردم بدانند وقتی خداوند با پیامبران بزرگش اینچنین سخن می‌گوید تکلیف دیگران روشن است، و به تعبیر دیگر: این از قبیل ضرب المثل معروف عرب است «ایاک اعنی واسمعی یا جارة»: «منظورم تویی ولی ای همسایه تو بشنوا».

همین معنی در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به هنگامی که مامون سؤال از آیاتی کرد نقل شده است که امام فرمود: «منظور از اینگونه آیات امت است، هر چند مخاطب رسول خدا می‌باشد»^۲

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۰، ص ۲۰۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۲۸

ابن کثیر عالم بزرگ اهل سنت هم این سخن را پذیرفته است و تصریح می‌کند که تعبیر مذکور تنها برای بیان قبح و زشتی شرک است نه آنکه جایز باشد که پیامبر مشرک شود «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ تشدید لأمر الشرک و تغلیظ لسانه و تعظیم للملاسته، کقوله تعالى: وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ [الزمر: ۶۵] الآية، و هذا شرط، و الشرط لا يقتضي جواز الوقوع، کقوله قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ [الزخرف: ۸۱] و کقوله لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًَا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ [الأنبياء: ۱۷] و کقوله لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ [الزمر: ۴]»^۱

یا در آیه دیگر می‌فرماید که خداوند در روز قیامت به عیسی علیه السلام می‌گوید:
«آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خداوند معبود خویش قرار دهید، و پرستش کنید؟» ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (مائده، آیه ۱۱۶)

شک نیست که مسیح چنین چیزی را نگفته است و تنها دعوت به توحید و عبادت خدا نموده، ولی منظور از این استفهام اقرار گرفتن از او در برابر امتش، و بیان محکومیت آنها است، چنانچه که ابن کثیر، مفسر برجسته اهل سنت به این نکته تصریح می‌کند: «قائلا له يوم القيامة بحضرة من اتخذه و أمه إلهين من دون الله يا عيسى ابن مريم أأنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله و هذا تهديد للنصارى و توبيخ و تقريع على رؤوس الأشهاد»^۲

۱. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۲۶۸

۲. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۳، ص ۲۰۸

۲۷. حیف و میل بیت المال توسط عثمان یا امام حسن علیه السلام!!!

پرسش بیست و هفتم:

حیف و میل بیت المال توسط حسن بن علی (طبق مصادر شیعه)
سید جعفر مرتضی عاملی از علمای تشیع در کتب خود در خصوص جوائز
ائمه به شاعرانی که (در مدح اهل بیت شعر می سرودند) می آورد:
وَأَهَمُّ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْهُمْ يَذْكُرُونَ أَنَّ الْإِمَامَ الْحَسَنَ عليه السلام قَدْ أَعْطَى خَرَاجَ الْعِرَاقِ
لِمُدَّةِ سَنَةٍ عَلَى ثَلَاثَةِ أَيْيَاتٍ فَقَطْ (دراسات وبحوث في التاريخ والإسلام، ج ۱،
ص ۴۹)

اگر اسراف و حیف و میل بیت المال بدین صورت نزد رافضه جائز است پس
دیگر هیچ توجیهی از آنها برای برای مذمت خلفاء مورد قبول نخواهد بود!!
پاسخ:

متأسفانه وهابی با استناد به یک نقل ضعیف در صدد تطهیر خلفا خصوصا
عثمان در موضوع حیف و میل بیت المال است.
به عنوان نمونه، علمای اهل سنت در مورد حیف و میل بیت المال توسط
عثمان نقل می کنند:

«از چیزهایی که مردم را بر عثمان شوراند، باز گرداندن رانده شده پیامبر خدا
(حَکَمَ بن ابی عاص) بود؛ کسی که ابو بکر و عمر نیز بازگشتش را نپذیرفته بودند.
[عثمان،] صد هزار سکه به او عطا کرد.» «كَمَا نَقَمَ النَّاسُ عَلَى عُثْمَانَ أَنَّهُ آوَى
طَرِيدَ رَسُولِ اللَّهِ الْحَكَمَ ابْنَ أَبِي الْعَاصِ، وَلَمْ يُؤْوِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَا عُمَرُ، وَأَعْطَاهُ مِئَةَ
أَلْفٍ»^۱

و باز نقل می کنند:

۱. العقد الفريد: ج ۳، ص ۲۹۱، المعارف لابن قتيبة: ص ۱۹۴، شرح نهج البلاغة: ج ۱، ص ۱۹۸.

«در سال ۲۷ هجری، عثمان، مردم را برای فتح افریقا گسیل داشت ... غنائم فراوانی به دست آمد که به دو میلیون و پانصد و بیست هزار دینار رسید. برخی روایت کرده‌اند که عثمان، دخترش را به همسری مروان بن حکم در آورد و یک پنجم این مال را به او داد.» «أَغْزَى عُثْمَانُ النَّاسَ إِفْرِیقِیَّةً سَنَةَ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ ... وَكَثُرَتِ الْغَنَائِمُ، وَبَلَغَتْ أَلْفِي أَلْفِ دِينَارٍ وَخَمْسِمِئَةِ أَلْفِ دِينَارٍ وَعِشْرِينَ أَلْفِ دِينَارٍ.»^۱ و باز نقل می‌کنند:

«عثمان، دخترش عایشه را به همسری حارث بن حکم در آورد و از بیت المال، صد هزار [سکه] به او بخشید»
«أَنْكَحَ [عُثْمَانُ] الْحَارِثَ بْنَ الْحَكَمِ ابْنَتَهُ عَائِشَةَ، فَأَعْطَاهُ مِئَةَ أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ أَيْضًا»^۲

و باز نقل می‌کنند:

«مردم، بخشش صد هزار درهمی عثمان به سعید بن عاص را زشت شمردند و علی علیه السلام، زبیر، طلحه، سعد و عبد الرحمن بن عوف در این باره با او گفتگو کردند. عثمان گفت: او از نزدیکان و خویشاوندان من است.» «أَنْكَرَ النَّاسُ عَلَى عُثْمَانَ إِعْطَاءَهُ سَعِيدَ بْنِ الْعَاصِ مِئَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَكَلَّمَهُ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّ لَهُ قَرَابَةً وَرَجْمًا!»^۳ و باز نقل می‌کنند:

«در همان روزی که عثمان فرمان داد که از بیت المال، صد هزار سکه به مروان بن حکم بدهند، نیز از بیت المال، دویست هزار سکه به ابو سفیان بن حرب داد.» «أَعْطَى [عُثْمَانُ] أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ مِئَتِي أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ، فِي الْيَوْمِ

۱. تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۶۵

۲. شرح نهج البلاغة: ج ۱، ص ۱۹۹

۳. أنساب الأشراف: ج ۶، ص ۱۳۷، شرح نهج البلاغة: ج ۳، ص ۳۵

الَّذِي أَمَرَ فِيهِ لِمُرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ بِمِئَةِ أَلْفٍ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۱

و باز نقل می‌کنند:

«عثمان در دوران خلافتش دویست هزار دینار به طلحه بخشید.» «أُعْطِيَ

عُثْمَانُ طَلْحَةَ فِي خِلَافَتِهِ مِئَتِي أَلْفٍ دِينَارٍ»^۲

جهت آگاهی بیشتر از این بخشش‌های بی حساب و کتاب عثمان از بیت

المال به اقارب و نزدیکانش رجوع کنید:^۳

آنچه هم که وهابی در مورد بخشش زیاد امام حسن علیه السلام از بیت المال به فردی نقل کرد، در روایات شیعه نیامده است و مرحوم عاملی نیز نقل مذکور را از کتاب نظم در السمطین نقل می‌کند که این کتاب تالیف یکی از علمای اهل سنت به نام شیخ محمد زرنندی حنفی است.

جالب آن است که مولف کتاب نظم در السمطین هم بدون ارائه سند، نقل مذکور را بیان می‌کند که روشن است چنین نقل بدون سندی از اعتبار ساقط است:^۴

۲۸. پاسخ به اشکال معاند تحت عنوان: «سخن گفتن خداوند به زبان رهبر انقلاب!!!»

پرسش بیست و هشتم:

رهبری و توهم پیامبری!

«درواقع زبان من بود، حرف خدا بود» رهبری این بار گفت که ۲۳ سال پیش

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۱، ص ۱۹۹

۲. أنساب الأشراف: ج ۶، ص ۱۰۸

۳. الغدير، ج ۸، ص ۳۳۴ به بعد

۴. نظم در السمطین، ص ۱۹۷

خدا از زبان او حرف زده است؟؟!!

پاسخ:

آنچه مورد اشکال قرار گرفته است، این بخش از بیانات رهبر انقلاب در دیدار با خانواده شهید سلیمانی است که ایشان فرمودند:

«شاید بیست سال پیش یا بیست و سه چهار سال پیش [بود که] اینجا در این حیاط، با بچه‌های سپاه، فرماندهان سپاه - شاید حدود بیست نفر بودند - نماز خواندیم، بعد من نشستم روی پله، یک صحبت گرم و گیرایی کردم؛ قبلاً هم فکرش را نکرده بودم؛ خدای متعال همین‌طور حرف میزد! در واقع زبان من بود، حرف خدا بود؛ خیلی جلسه‌ی عجیبی بود، خیلی تأثیراتی گذاشت.»^۱

این بیان رهبری اشاره به مسأله «الهام» است که مورد اتفاق همه علمای اسلام است.

الهام به معنای افکندن چیزی در دل از سوی خداوند، برای واداشتن به انجام دادن یا ترک کاری است.^۲

غیر انبیاء نیز می‌توانند مورد الهام خداوند واقع شوند، چنانچه که قرآن درباره مادر موسی علیه السلام می‌گوید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي»

«ما به قلب مادر موسی الهام کردیم که نوزادت را شیرده، و هنگامی که بر او (از دشمنان) ترسیدی او را در دریا (نیل) بیفکن، و نترس غمگین مباش» (قصص ۷).

نظیر همین معنا درباره حواریون حضرت مسیح علیه السلام نیز آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَإِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»

1. <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=54788>

۲. فرهنگ قرآن، ج ۴، ص ۲۰۶

«و بیاد آور هنگامی را که به حواریون وحی و الهام فرستادم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید، گفتند آوردیم و گواه باش که ما مسلمانی» (مأثده، آیه ۱۱۱).

و نیز درباره حضرت یوسف، پیش از آن که به مقام نبوت برسد تعبیر به وحی شده است، در آن هنگام که برادران تصمیم گرفتند، او را در چاه بیفکنند، قرآن می‌گوید:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ ما به یوسف در این هنگام وحی فرستادیم که در آینده (هنگامی که بقدرت خواهی رسید) آنها را از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند» (یوسف ۱۵).

این وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سوره، «وحی نبوت» نبوده، بلکه الهامی بود از سوی خداوند به قلب یوسف، برای این که بداند او تنها نیست، و خداوند او را حفظ می‌کند و به قدرت می‌رساند و برادران از این عمل خود پشیمان خواهند شد، و همین وحی بود که در آن شرایط دردناک، نور امیدی بر قلب یوسف پاشید.^۱

در روایات شیعه و سنی هم تصریح شده است که الهام اختصاص به انبیاء ندارد و غیر انبیاء نیز می‌توانند طرف الهام خداوند قرار گیرند، چنانچه که در حدیث قدسی مشهور، خداوند فرمود:

«بنده‌ای به من با بهتر از انجام دادن واجباتش تقرّب نجسته است و او با انجام دادن مستحب به من تقرّب می‌جوید تا دوستدارش شوم و چون دوستدارش می‌شوم، گوش شنیدن او و دیده دیدن او و زبان گفتن و دست

فعالیت او می‌گردم. اگر مرا بخواند، اجابتش می‌کنم و اگر از من بخواهد، عطایش می‌نمایم.» **«إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا...»^۱**

می‌بینیم در این حدیث شریف با صراحت بیان شده که خداوند از زبان بنده خود سخن می‌گوید و مطالبی را به زبان بنده الهام می‌کند. در روایت دیگری پیامبر گرامی فرمود:

«هر گاه خداوند خیر بنده‌ای بخواهد، او را در دین آگاه می‌کند و راه راست را به او الهام می‌کند» **«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَأَهْمَهُ رُشْدَهُ»^۲**

در این حدیث نیز تصریح شده که بنده مورد الهام و عنایت الهی قرار می‌گیرد و مستقیماً مسیر حق و سخنان حق به او الهام می‌شود.

همینطور خداوند می‌فرماید: «بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود» **«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»** (انفال، آیه ۲۴)

علامه مجلسی تصریح می‌کند که مقصود از آیه الهاماتی است که از طرف خداوند به بنده صورت می‌گیرد و حق بر زبان و افعال بنده جاری می‌شود، چنانچه که روایتی نیز در تفسیر آیه اشاره به همین مطلب دارد:^۳

«الإمام الصادق (ع) - فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» - يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ.»^۴

شاهد روایی دیگری که تصریح دارد که خداوند بر سخن و فعل بنده تصرف

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۱۶۴ طبع مصر

۲. الترغیب والترهیب، ج ۱، ص ۲۹۲؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۳۸

۳. "بیان آی یهدیه إلى الحق." (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۰۵)

۴. التوحید صدوق، ص ۳۵۸؛ المحاسن، ج ۱، ص ۳۷۰

می‌کند تعبیری از نهج البلاغه است که امام علی علیه السلام فرمود:

«خداوند را به وسیله برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها و نقض اراده‌ها شناختم» «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهِمَمِ»^۱
در شرح کلام فوق می‌خوانیم:

«اشاره به این‌که، بسیار می‌شود انسان تصمیم محکمی به انجام کاری می‌گیرد، اما ناگهان اراده او تغییر پیدا می‌کند بی‌آن‌که عاملی برای آن تغییر بشناسد! این نشان می‌دهد که اراده‌ای از بیرون به آن تعلق گرفته بود که اراده این شخص فسخ شود وگرنه دلیلی ندارد که انسان با داشتن تصمیم قوی بر کاری ناگهان منصرف شود»^۲

بنابراین کلام رهبر انقلاب هم اشاره به همین گونه از الهامات فوق‌الذکر است که شامل بندگان راستین خداوند شده و خداوند بر پایه این الهامات و افاضه مطلب به قلب یک بنده خود، تمام امت اسلامی را مورد عنایت خود قرار می‌دهد.

۲۹. آیا امیر مومنان سخنان پیامبر اسلام را فراموش می‌کرد؟

پرسش بیست و نهم:

حافظه ضعیف امام معصوم روافض!!!

علی بن ابی طالب طبق مبنای روافض دارای حافظه بسیار ضعیفی بود بطوری

که به سبب چشم درد، حدیث پیامبر را فراموش نمود:

عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام: «أَنَّهُ اشْتَكَى عَيْنَهُ فَعَادَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا عَلِيٌّ عليه السلام يَصِيحُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ «أَجَزَعَا أَمْ وَجَعَا يَا عَلِيُّ» قَالَ «يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَعْتُ وَجَعًا قَطُّ أَشَدَّ مِنْهُ»

۱. نهج البلاغه حکمت ۲۵۰

۲. پیام امام امیرالمومنین علیه السلام، ج ۱۴، ص ۷۳

قَالَ «يَا عَلِيُّ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ إِذَا نَزَلَ لِيَقْبِضَ رُوحَ الْفَاجِرِ نَزَلَ مَعَهُ بِسُفُودٍ مِنْ نَارٍ فَيَنْزِعُ رُوحَهُ بِهِ فَتَصِيحُ جَهَنَّمَ» فَاسْتَوَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فَقَالَ «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعِدْ عَلَيَّ حَدِيثَكَ فَقَدْ أَنْسَانِي وَجَعِي مَا قُلْتَ فَهَلْ يُصِيبُ ذَلِكَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِكَ» قَالَ «نَعَمْ حُكَمَا جَائِرِينَ وَآكِلَ مَالِ الْيَتِيمِ وَشَاهِدَ الزُّورِ» (تهذيب الأحكام، جلد ۶، صفحه ۲۲۴)

کسی که چنین حافظه ضعیفی دارد چطور میخواهد حافظ و مؤید وحی باشد؟!!!

پاسخ:

۱. اهل سنت در روایات صحیح خود نقل می کنند که پیامبر گرامی اسلام قرآن را فراموش می کرد؟
عایشه می گوید:

«پیامبر صدای قرائت شخصی را از مسجد شنید و گفت خداوند او را رحمت کند که مرا به یاد آیه ای انداخت که فراموش کرده بودم» «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْمَعُ قِرَاءَةَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ. فَقَالَ «رَحِمَهُ اللَّهُ. لَقَدْ أَذْكَرَنِي آيَةً كُنْتُ أَنْسِيَهَا».^۱
پیامبر اهل سنت با این حافظه ضعیف که قرآن را فراموش می کرد چگونه می توانست حافظ وحی باشد؟

یا در نقلهای دیگر می آورند که معاذ الله به قدری حافظه پیامبر گرامی اسلام ضعیف بود که نمازهای واجب خود را ناقص ادا می کرد و مثلاً نماز چهار رکعتی را دو رکعتی می خواند و اصحاب ایشان، پیامبر را متذکر فراموشی و نسیانش می کردند!!! «...قَصُرَتْ الصَّلَاةُ وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُوهُ ذَا الْيَدَيْنِ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنْسَيْتَ أَمْ قَصُرْتَ فَقَالَ: لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تَقْصُرْ، قَالُوا: بَلْ نَسِيتَ يَا

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۴۳؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۷ طبع مصر

رَسُولُ اللَّهِ قَالَ: صَدَقَ ذُو الْيَدَيْنِ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثُمَّ وَضَعَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ.^۱

۲. ما در ذیل با استناد به آیات قرآن و روایات شیعه و اهل سنت ثابت کرده ایم که پیامبر گرامی اسلام و امامان و امام علی علیه السلام، هیچگاه دچار سهو و نسیان و فراموشی نمی شدند:^۲

به عنوان مثال خداوند در قرآن از افرادی یاد می کند که مصداق «اذن واعیه» هستند یعنی هر چه می شنوند را حفظ کرده و چیزی را فراموش نمی کنند: (حاقه، آیه ۱۲)

در روایات شیعه و سنی تصریح شده است که «اذن واعیه» علی علیه السلام است که هر چه از پیامبر می شنید را حفظ کرده و چیزی را فراموش نمی کرد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ.»^۳

سیوطی در الدر المنثور از شش طریق از بریده صحابی معروف از رسول خدا نقل می کند که به علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُذْنِكَ وَلَا أَفْصِيكَ، وَأَنْ أَعْلَمَكَ وَأَنْ تَعِي، وَحَقُّ لَكَ أَنْ تَعِيَ، فَزَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»

«خداوند به من امر فرموده که تو را به خود نزدیک سازم و دور نکنم، و تو را تعلیم دهم، و تو نگهداری کنی و چیزی را فراموش نکنی و شایسته تو است که چنین باشی، در این هنگام این آیه نازل شد ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾»^۴

یا در نقل دیگر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «فَأَنْتَ أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۳۵ طبع مصر - سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۳۶

2. https://t.me/Rahnamey_Behesht/12074

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۳

۴. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰.

لِعلمی» «تو گوش نگهدارنده علم و دانش منی که چیزی را فراموش نمی کنی».^۱
 ۳. صحت روایت مورد استناد وهابی به خاطر وجود افرادی چون نوفلی و سکونی در سند آن مورد بحث علمای رجالی است، لذا علامه مجلسی در ذیل حدیث مذکور می نویسد که این حدیث طبق مبنای مشهور علمای شیعه ضعیف است: **«ضعیف علی المشهور»**^۲
 ۴. اساساً وهابی روایت مورد بحث را اشتباه ترکیب و ترجمه کرده و بر پایه این ترکیب اشتباه اشکال تراشی کرده است.

محل مورد بحث از روایت مذکور این فراز است: **«فَلَقَدْ أَنْسَانِي وَجْعِي مَا قُلْتُ»**

وهابی در این فراز «وجعی» را فاعل گرفته و «ما قلت» را مفعول و ترجمه کرده که علی علیه السلام فرمود که درد چشم من سبب شد که سخن پیامبر را فراموش کنم در حالی که در فراز مذکور «وجعی» مفعول است که بر فاعل که «ما قلت» است، مقدم شده است، لذا در این صورت معنا چنین می شود که امام علی علیه السلام خطاب به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه گفتم سبب شد که درد خود را فراموش کنم». یعنی شدت و اهمیت مطلب بیان شده توسط پیامبر اسلام سبب شده بود که امام علی علیه السلام درد شدید چشم خود را به فراموشی سپرده و غرق در مطلب مورد بیان پیامبر صلی الله علیه و آله شود و از پیامبر گرامی بخواهد که مطلب خود را مجدداً بازگو کند تا بیشتر و عمیق تر حول آن تامل کند.

چنانچه که گفته شد، در فراز مورد بحث «وجعی» که مفعول است بر فاعل که «ما قلت» است مقدم شده است، زیرا در مواردی به حسب قرائن لفظیه و معنویه، مفعول میتواند بر فاعل مقدم شود: **«يَقْدَمُ الْمَفْعُولُ عَلَى الْفَاعِلِ جَوَازًا عِنْدَ وَجُودِ**

۱. الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۰

۲. ملازده الاخيار، ج ۱۰، ص ۲۶

قرینه معنویّه نحو «فهم المعني موسى» او لفظیّه نحو ضرب اخاك الأمير»^۱

در قرآن هم به چنین مواردی برخورد می‌کنیم که مفعول بر فاعل مقدم می‌شود: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» (زمر، آیه ۸)

آیات و روایات مورد اشاره در ممنوعیت سهو و نسیان علی‌علیه قرینه معنویه است که در فراز مذکور «وجعی» را مفعول بگیریم نه فاعل بر خلاف وهابی که «وجعی» را فاعل گرفته بود و فراز مذکور را ترجمه کرده بود که درد سبب فراموشی سخن پیامبر شد، در حالی که این ترجمه خلاف قواعد نحوی است.

بنابراین فراز مذکور نمی‌گوید که امام علی‌علیه سخن پیامبر را فراموش کرد بلکه می‌گوید شدت و اهمیت مطلب مورد بیان پیامبر گرامی سبب شد که امام علی‌علیه درد چشم خود را به فراموشی سپرده و غرق در مطلب بیان شده پیامبر اسلام شود.

۳۰. مخالفت مرحوم امام خمینی با حق رای زنان!!!

پرسش سی ام:

توهین روح الله خمینی به زنان در سال ۱۳۴۱: رای دادن زنان در مخالف اسلام و تشیع است.

خمینی در تاریخ ۱۳۴۱/۰۷/۱۷ در نامه‌ای در اعتراض به تصویب نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی، تلگرافی به شاهنشاه ارسال می‌نماید. متن این نامه بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهدای تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در

۱. مبادی العربیة فی الصرف و النحو، ج ۴، ص ۱۸۶

انجمنهای ایالتی و ولایتی، «اسلام» را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده؛ و به زن‌ها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود؟!!!

پاسخ:

مرحوم امام خمینی در موارد متعددی تصریح می‌کردند که موافق آزادی زنان و ورود زنان به عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی هستند و اساساً این حقوق را اسلام به زنان داده است و زنان آزادانه دارای حق رای و انتخاب و تصمیم‌گیری و حق انتخاب شدن هستند.

اما آنچه ممنوع است آن است که به بهانه آزادی، زنان به عنوان یک شیء و کالا قلمداد شوند تا وسیله‌ای برای ارضای شهوات مردان هوس باز باشند

مثلاً امام خمینی در موردی فرمودند:

«دولت اسلامی قهقراگرا نیست و با همه مظاهر تمدن موافق است، مگر آنچه که به آسایش ملت لطمه وارد آورده و با عفت عمومی ملت منافات داشته باشد. اسلام با آزادی زن نه تنها موافق است، بلکه خود پایه‌گذار آزادی زن در تمام ابعاد وجودی زن است.»^۱

«در خصوص زنان، اسلام هیچگاه مخالف آزادی آنها نبوده است، بعکس اسلام با مفهوم زن شیء شده و به عنوان شیء مخالفت کرده است و شرافت و حیثیت وی را به وی باز داده است. زن مساوی مرد است. زن مانند مرد آزاد

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۶۷ مصاحبه با رادیو تلویزیون لوگزامبورگ، ۵۷/۱۰/۲۰.

است که سرنوشت و فعالیتهای خود را انتخاب کند. اما رژیم شاه است که با غرق کردن آنها در امور خلاف اخلاق می‌کوشد تا مانع آن شود که زنان آزاد باشند ما می‌خواهیم که زنان را از فساد که آنان را تهدید می‌کند آزاد سازیم»^۱

«اسلام زن‌ها را بیشتر حقوقشان را ملاحظه کرده است تا مردها. این هم معنا که بعد از این چه خواهد شد زن‌ها حق رأی دارند. از غرب بالاتر است این مسائلی که برای زن‌ها ما قائل هستیم، حق رأی دادن دارند، حق انتخاب دارند. حق انتخاب شدن دارند. همه اینها هست تمام معاملاتشان به اختیار خودشان هست و آزاد هستند»^۲

«زنان همچون مردان در ساختن جامعه اسلامی فردا شرکت دارند، آنان از حق رأی دادن و رأی گرفتن برخوردارند. در مبارزات اخیر ایران، زنان ایران نیز سهمی چون مردان دارند. ما همه‌گونه آزادی را به زن خواهیم داد، البته جلوی فساد را می‌گیریم و در این مورد دیگر بین زن و مرد فرقی نیست»^۳

«زنان همانطور که قبلاً گفتم، می‌توانند در ارتش باشند. آنچه اسلام با آن مخالف است و آن را حرام می‌داند فساد است، چه از طرف زن باشد و چه از طرف مرد فرقی نمی‌کند ... اسلام نمی‌خواهد که زن به عنوان یک شیء و یک عروسک در دست ما باشد. اسلام می‌خواهد شخصیت زن را حفظ کند و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا زنان فقط شیئی برای مردان و آلت هوسرانی باشند»^۴

«زنان در جامعه اسلامی آزادند و از رفتن آنان به دانشگاه و ادارات و مجلسین

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۰ مصاحبه با نشریه لوموند، ۵۷/۲/۱۶

۲. صحیفه امام، ج ۶، ص ۴۳۶ در جمع اقشار مختلف مردم، ۵۸/۱/۹.

۳. صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۲۰ مصاحبه با روزنامه اطلاعات، ۵۷/۱۱/۳.

۴. صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۹۳ و ۲۹۴ مصاحبه با استاد دانشگاه روترکز آمریکا، ۵۷/۱۰/۷.

به هیچ وجه جلوگیری نمی‌شود. از چیزی که جلوگیری می‌شود، فساد اخلاقی است که زن و مرد نسبت به آن مساوی هستند.»^۱

«در نظام اسلامی زن به عنوان یک انسان می‌تواند مشارکت فعال با مردان در بنای جامعه اسلامی داشته باشد ولی نه به صورت یک شیء، نه او حق دارد خود را به چنین حدی تنزل دهد و نه مردان حق دارند که به او چنین بیندیشند»^۲

بنابراین از این نصوص صریح تاریخی که مرحوم امام خمینی بارها قبل از انقلاب و بعد از انقلاب متذکر شدند، روشن می‌شود که ایشان کاملاً با آزادی زنان و ورودشان به عرصه‌های مختلف اجتماعی و انتخاب شدن و دارا بودن از حق رای موافق بودند و تنها مخالفشان با به فساد کشاندن زنان بوده است.

در مبحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم اگر مرحوم امام خمینی با حق رای زنان مخالفت داشتند از این جهت بود که شاه قصد داشت به بهانه ورود زنان در عرصه‌های اجتماعی و دارایی از حق رای و حق انتخاب شدن، زنان را بیشتر غرق فساد و فحشاء کند و از طریق سرگرم کردن مردم و به خصوص زنان به فساد انگیزه قیام و انقلاب را از مردم بگیرد، چنانچه که مرحوم امام خمینی در مورد علت مخالفتش با حق رای زنان به روشنی متذکر این نکته شده و فرمودند:

«مگر با چهار تا زن فرستادن [به] مجلس، ترقی حاصل می‌شود؟ مگر مردها که تا حالا بودند ترقی برای شما درست کردند تا زنهایتان ترقی [درست کنند]؟ ما می‌گوییم اینها را فرستادن در این مراکز جز فساد چیزی نیست. شما بعد تجربه کنید ببینید بعد از ده سال، بیست سال، سی سال دیگر، اینها را بفرستید، به خیال خودتان، ببینید اگر شما جز فساد چیز دیگری دیدید؟ ما با ترقی زنان

۱. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۳ مصاحبه با مفسر تایمز آمریکا، ۵۷/۹/۱۶.

۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۱۴ مصاحبه با مجله نیوروو آمستردام، ۵۷/۸/۱۸.

مخالف نیستیم، با این فحشا مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم»^۱

در این رابطه مورخین می‌نویسند:

«به دنبال نخست‌وزیری اسدالله علم در تیرماه ۱۳۴۱ و سفر جانسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا به ایران در شهریور همان سال، طبق برنامه آمریکاییان برای سلطه بیشتر بر ایران، در مهرماه ۱۳۴۱ دولت اسدالله علم لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را برخلاف قانون اساسی مشروطه تنظیم و پس از تصویب، در غیبت طولانی مجلس شورای ملی، متن آن را از طریق جراید منتشر نمود. در این لایحه، قید اسلام و سوگند به قرآن مجید از شرایط نمایندگی حذف و برای فربیکاری، به زنان حق رأی داده شد. این حرکت که برای حذف اسلام از جامعه و نفوذ وابستگان به بیگانگان در مسئولیت‌های مهم به خصوص فرقه صهیونیستی - انگلیسی بهائیت طراحی شده بود، با مخالفت شدید امام خمینی ره روبه‌رو شد. ایشان با همراه کردن عده‌ای از علما درخواست لغو آن را مطرح کرد که در نتیجه دولت مجبور به لغو این لایحه در آذر ماه شد و بدین‌رو اولین پیروزی در نهضت امام خمینی ره شکل یافت»^۲

«مخالفت جامعه روحانیت در این زمینه چنین توجیه گردید که زنان ایرانی از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی همانند مردان محروم بودند شاه در خدمت آمریکا بود ماهیت اعطای حق رأی به زنان جز فریب، اغفال و به فساد کشاندن نسوان (زنان) چیزی در برنداشت و با فرستادن چند زن به انجمن دردی دوا نمی‌شد. مخالفت با تصویب نامه مخالفت با آزادی (بانوان) نبود بلکه مخالفت با توسعه فساد بود که رژیم در جهت آن پیوسته گام برمی‌داشت و به همین جهت امام خمینی در همان تاریخ اعلام داشت «ما با ترقی زنها مخالف نیستیم، ما با این فحشا

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۵ سخنرانی در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۴۳

۲. ایران، دیروز امروز فردا، ص ۶۷

مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زن‌ها داشته باشند؟! مگر آزاد مرد و آزاد زن با لفظ درست می‌شود؟!»^۱

۳۱. پاسخ به شبهه کانال معاند در مورد شهادت ابراهیم علیه السلام بر ربوبیت خداوند!!!

پرسش سی و یکم:

ابرهیم شاهد خلقت زمین و آسمانها بوده است!!! آیه ۵۶ از سوره انبیاء می‌گوید:

﴿قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾
«گفت بلکه پروردگارتان پروردگار آسمانها و زمین، همان کسی است که آنها را پدید آورده است و من بر این از شاهدانم (شاهد خلقت آسمانها و زمین).»
در این آیه ابراهیم میگوید که شاهد خلقت آسمانها و زمین بوده است. آن وقت مسلمانان ادعا میکنند این کتاب معجزه است!!!؟

پاسخ:

معاند برای شبهه پراکنی روی به کذب گویی آورده و معنای آیه را تحریف کرده و وارونه نشان داده است.

خداوند از زبان ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که به قوم بت پرستش می‌گفت:
«(کاملاً حق آورده‌ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوعم.» ﴿قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (انبیاء، آیه ۵۶)

ضمیر «ذلک» اشاره به موضوع قبلی دارد یعنی ربوبیت خداوند بر عالم هستی و ابراهیم علیه السلام می‌گوید من بر این موضوع شاهد و گواه هستم که رب شما

همان رب آسمان و زمین است. زیرا ابراهیم علیه السلام با مطالعه خلقت آسمان و زمین و تامل در ظرافت‌های خلقت آنان پی برده بود که رب و پدید آورنده آسمان و زمین همان رب انسانها است.

بنابراین موضوع مورد بیان ابراهیم همان ربوبیت خداوند بر آسمان و زمین بوده و این که رب انسانها همان رب و تدبیر کننده آسمانها و زمین است و ابراهیم با مطالعه عالم هستی، بر این موضوع در کنار سایر گواهان، گواهی و شهادت می‌داد که تنها رب انسانها همان خدایی است که رب آسمانها و زمین است.

لذا ابراهیم از تعبیر «من الشاهدين» استفاده کرد، یعنی در موضوع مذکور گواهان دیگری هم هستند که من هم در کنار آنها، یکی از این گواهان هستم. آن گواهان دیگر همان دانشمندان هستند که با تامل در عالم هستی پی می‌برند که رب انسانها همان رب آسمانها و زمین است، و بر این مساله گواهی می‌دهند، چنانچه که خداوند در آیه دیگری فرمود:

«خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه‌ای بر این مطلب) گواهی می‌دهند» ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ﴾ (آل عمران، آیه ۱۸)

لذا در توضیح آیه مورد بحث، برخی می‌نویسند: «وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم بلکه همه آگاهان و فهمیده‌ها همانها که رشته‌های تقلید کورکورانه را پاره کرده‌اند گواه بر این حقیقتند.»^۱

«(در واقع ابراهیم چنین استدلال کرد که) بت‌های سنگی و چوبی شایسته

عبادت و پرستش و اداره جهان هستی نیستند، بلکه کسی لیاقت این امور را دارد که خالق آسمان‌ها و زمین است. به عنوان مثال، اگر شما و دوستان از بیابان خشک و بی‌آب و علفی عبور نمایید و در وسط بیابان کاخ مجلل و باشکوهی را مشاهده کنید که بهترین مصالح و زیباترین معماری و عالی‌ترین رنگ‌آمیزی و خوش‌سلیقه‌ترین نوع چینش وسایل در آن وجود دارد، سپس از دوست خود بپرسید که: سازنده این کاخ مجلل کیست؟ و او در پاسخ بگوید: فکر نمی‌کنم سازنده‌ای داشته باشد، بلکه تمام این استحکام و زیبایی و هنر و سلیقه محصول تصادف است! آیا در عقل و شعور او تردید نمی‌کنید؟ مگر ممکن است چنان کاخ مجللی بدون پدیدآورنده باشد، هر چند ما او را ندیده باشیم؟ مگر ما پدیدآورندگان تخت جمشید و ایوان مداین و طاق کسری را دیده‌ایم؟ جواب منفی است؛ ولی به هدایت عقلمان از اثر پی به مؤثر می‌بریم.

حضرت ابراهیم علیه السلام با استفاده از همین منطق می‌خواهد بت پرستان و مشرکان را به پدیدآورنده جهان هستی رهنمون شود، و آنها را از ضلال مبین‌رهایی بخشد. ما هر چند خداوند را ندیده‌ایم و نخواهیم دید، ولی از آثار فراوان و نامحدودش پی به وجود او می‌بریم.^۱

۳۲. آیا کلام خداوند قدیم است و عیسی مسیح نیز چون «کلمه الله» است قدیم و ازلی است؟

پرسش سی و دوم:

با توجه به این که در آیه‌ی ۴۵ سوره مبارکه آل عمران خداوند متعال حضرت عیسی علیه السلام را کلمه معرفی کرد و کلام خداوند هم که قدیم هست، چگونه می‌توان عیسی را با توجه به این که کلمه خدا است حادث دانست؟؟!!

۱. قهرمان توحید، شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام، ص ۸۶

پاسخ:

واژه «کلمه» به معنای ظاهر ساختن علم و قدرت و اراده درونی است که این ظاهر ساختن گاه در قالب الفاظ است و گاه به وسیله خلقت موجوداتی (مانند عیسی علیه السلام) که نشانه علم و قدرت خالقشان هستند چنانچه که الفاظ نشانه‌ای از علم و قدرت صاحب لفظ است، بنابراین هم موجودات خارجی «کلمه» هستند و هم الفاظ صادر شده از فرد.

«هو إبراز ما في الباطن من الأفكار والمنویات، بأئ وسیلة کان، و هو مختلف باختلاف الأشخاص و الموارد.... فالمفهوم الجامع بین هذه الموارد: هو المبرز عن الباطن، و لا خصوصية للغة و لا للفهم و اللسان و لا للإنسان فيه. بل قد يكون إبراز ما في الباطن بظهور وجود خارجي تكويني يدل على ما في الباطن من الصفات و النيات، كوجود عیسی علیه السلام، فانه مرآة الحق و مظهر صفات الله عزّ و جلّ و كلمة تدلّ عليه.»^۱

بر همین اساس در آیات قرآن از تمام مخلوقات الهی با تعبیر «کلمات الله» یاد شده است و می‌فرماید:

«بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگار مرکب شوند، دریاها پایان می‌گیرند پیش از آنکه کلمات پروردگار پایان یابد، هر چند همانند آن (دریاها) را به آن اضافه کنیم!» **﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾** (سوره کهف، آیه ۱۰۹)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«کلمات» جمع کلمه در اصل به معنی فاضلی است که با آن سخن گفته می‌شود و یا به تعبیر دیگر لفظی است که دلالت بر معنی دارد (و نشانه علم و

۱. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۱۹

قدرت صاحب لفظ است) اما از آنجا که هر یک از موجودات این جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگار است گاهی به هر موجودی «کلمه الله» اطلاق می‌شود، مخصوصاً این تعبیر در مورد موجودات مهم و با عظمت بیشتر آمده است:

قرآن مجید در مورد عیسی مسیح علیه السلام می‌گوید: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ»: «عیسی کلمه خداوند بود که آن را به مریم القا نمود» (سوره نساء، آیه ۱۷۱).

در آیه مورد بحث کلمه نیز به همین معنی است یعنی اشاره به موجودات جهان هستی است که هر کدام حکایت از صفات گوناگون پروردگار می‌کند. در حقیقت قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می‌دهد که گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می‌بینید یا می‌دانید یا احساس می‌کنید، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگیهای آنها را بنویسند دریاها پایان می‌یابند پیش از آنکه موجودات جهان هستی را احصا کرده باشند.^۱

اما در مورد اینکه گفته شد که کلام خداوند قدیم و ازلی است نیز گفتنی است که این سخن باطل است، چنانچه که برخی می‌نویسند:

«ما معتقدیم: همیشه برای منصرف ساختن مسلمانان از تدبّر در آیات قرآن و عمل به آن، دست‌های در کار بوده است؛ یک روز در عصر حکام بنی امیه و بنی عباس قدیم بودن کلام الله یا حادث بودن آن را دامن زدند، و مسلمانان را به دو گروه تقسیم نموده به جان هم انداختند، و خون‌های بسیاری در این راه ریختند. در حالی که امروز می‌دانیم این بحث اصلاً مفهوم صحیحی که در خور نزاع باشد ندارد، چرا که اگر منظور از کلام الله، حروف و نقوش و کتابت و کاغذ آن

باشد، بدون شک اینها امور حادثی است، و اگر منظور معانی آن در علم پروردگار باشد، بی شک علم خدا همچون ذات او قدیم و ازلی است. (کدام عاقل می گوید الفاظ و کلمات ازلی است؟ یا نزول وحی بر پیامبر ﷺ از آغاز فرمان رسالت نبوده؟ بنا بر این ملاحظه می کنید هر طرف بحث را بگیریم مساله آفتابی و روشن است.

به تعبیر دیگر قرآن الفاضلی دارد و معانی، الفاظش قطعاً حادث است و معانیش قطعاً قدیم، بنا بر این جایی برای جر و بحث نیست.)
حکام جائز و خلفای ظالم سال ها مردم مسلمان را به این مساله مشغول ساختند، و امروز نیز دست های دیگری در کار است که مسلمین را به گونه های دیگر از تدبیر و عمل به آیات قرآن باز دارد.^۱
به بیان دیگر:

در تفسیر معنای «کلام الله» و سخن گفتن خداوند، اختلاف شدیدی در میان مسلمانان بروز و ظهور نموده، و هر گروهی تفسیری برای آن ذکر کرده اند:
جمعی از حنبلی ها گفته اند: کلام الله مرکب از حروف و اصوات است، و اینها قائم به ذات او و قدیم است! سپس بر این گفتار بی معنای تا آنجا اصرار ورزیده اند که گفته اند جلد و غلاف قرآن نیز قدیم و ازلی است، تا چه رسد به نقوش قرآن....

به هر حال در اینجا چند مطلب است که همه از واضحات است و به نظر نمی رسد جای گفتگو در آن باشد:

۱. خداوند قادر است بر این که امواج صوتی را در فضا بیافریند، و این امواج را به گوش انبیاء و پیامبرانش برساند، و پیام خود را از این طریق به آنها ابلاغ کند،

آنچنان که قرآن در مورد تکلم با موسی بن عمران علیه السلام در وادی ایمن گواهی می دهد که امواج صوتی در آن درخت مخصوص ایجاد شده و موسی علیه السلام را به سوی خود فرا خوانده است.

۲. «تکلم» به معنای سخن گفتن با زبان و از طریق تارهای صوتی از عوارض جسم است و درباره خداوند که منزّه از جسم و جسمانیت است مفهوم ندارد، جز از طریق ایجاد امواج صوتی در اجسام که در بالا اشاره شد.

۳. قرآن مجید که در دست ما است همین الفاظ و حروف است که گاهی در قالب سخن، و گاه در قالب کتابت ظاهر می شود، و بدون شک هر دو از حوادث است، و این که بعضی گفته اند این الفاظ و نقوش، قدیم است و حتی جلد و غلاف قرآن را باید ازلی دانست از خرافاتی است که لایق بحث نیست.

و ظاهراً کسانی که قائل به قدیم بودن کلام الله شده اند از اینجا بوده است که از یک سو قرآن مجید یکی از صفات خدا را تکلم ذکر کرده، و به قرآن کلام الله گفته شده، و از سوی دیگر، خدا وجودی است ازلی، پس صفات او نیز باید ازلی باشد، و در اینجا نتیجه گرفته اند که تکلم خدا ازلی است.

آنها به خاطر ضعف معلوماتشان نتوانسته اند میان صفات ذات و صفات فعل تفاوت بگذارند، آنچه ازلی است صفات ذات است، مانند علم و قدرت ولی صفاتی که عقل ما به خاطر صدور افعالی از خداوند برای ذات پاک او انتزاع می کند، اموری حادث اند، زیرا این صفات قائم به ذات خدا نیست بلکه انتزاعات عقلی است که از ملاحظه افعال او حاصل می شود.

به تعبیر دیگر بدون شک خداوند افعالی دارد که حادث است، مانند خلقت آسمان و زمین و آفرینش آدم، و مسأله رزق و روزی و بخشش گناه بندگان و ارسال پیامبران و رسولان، هنگامی که عقل صدور این افعال را از خود می بیند صفاتی همچون خالق و رازق و غافر را برای خداوند انتخاب می کند و مسلماً

قبل از این که خدا موجودی بیافریند یا روزی دهد یا مشمول مغفرت خود سازد این اوصاف صدق نمی کرد (البته قدرت بر این امور داشت، ولی بحث از قدرت نیست، بلکه سخن از خود این افعال است).

بنابراین حساب این اوصاف که صفات فعل نامیده می شود از صفات ذات که قائم به ذات پاک پروردگار، بلکه عین ذات او است، جدا می باشد، و عدم درک این واقعیت، طرفداران قدیم بودن کلام الله را به مطالب مضحکی مانند قدیم بودن جلد و غلاف کشانیده است.^۱

این نکته در روایات اهل بیت علیهم السلام هم مورد بیان قرار گرفته است. در روایتی که شیخ طوسی در امالی از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، امام علیه السلام فرمود:

«لَمْ يَزَلِ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ عَالِمًا بِذَاتِهِ، وَلَا مَعْلُومًا، وَلَا يَزَلُ قَادِرًا بِذَاتِهِ وَلَا مَقْدُورًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَلَمْ يَزَلْ مُتَكَلِّمًا؟ قَالَ: الْكَلَامُ مُحَدَّثٌ كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَيْسَ بِمُتَكَلِّمٍ ثُمَّ أَحْدَثَ الْكَلَامَ!» «خداوند همیشه بالذات عالم بود در حالی که معلومی وجود نداشت، و بالذات قادر بود در حالی که مقدوری نبود.

ابو بصیر می گوید: گفتم فدایت شوم، آیا خداوند همیشه موصوف به صفت متکلم بوده؟ فرمود: کلام، موضوع حادثی است خداوند متعال وجود داشت و متکلم نبود، سپس کلام را آفرید!^۲

همین حدیث را مرحوم کلینی در کافی با مختصر اضافاتی نقل کرده و در ذیل آن صریحاً آمده است: «إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحَدَّثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ، كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَلَا مُتَكَلِّمًا»: «کلام و سخن گفتن، صفت حادثی است و ازلی نیست، خداوند

۱. پیام قرآن، ج ۴، ص ۴۳۰

۲. امالی طوسی، ص ۱۶۸

متعال از ازل بوده و متکلمی وجود نداشت»^۱

این عبارت به وضوح فرق میان صفات ذات و صفات فعل را بیان می‌کند، صفات ذات همچون علم و قدرت است که از ازل بوده، و نیازی به وجود مخلوقات ندارد، اما صفات فعل صفاتی است که بیرون ذات خدا است و عقل این صفات را به هنگام صدور افعالی از خداوند انتزاع کرده و به او نسبت می‌دهد مانند خالق و رازق، صفت تکلم نیز در زمره همین صفات است چون نوعی حرکت می‌باشد و می‌دانیم حرکت در ذات خداوند راه ندارد.^۲

۳۳. به خلافت رسیدن فرزندان عمر بن خطاب در کتاب سلیم بن قیس!!!

پرسش سی و سوم:

سلیم بن قیس از امام علی نقل میکند که ایشان خطاب به شیخین فرمود:
 بخدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد. (أسرار آل محمد ﷺ ج ۱، ص ۲۳۳)
 این در حالی هست که عمر بن عبدالعزیز از نسل سیدنا عمر رضوان الله تعالی علیهما هست و به خلافت هم رسیده است
 «عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم در سال ۶۱ قمری، یا سال ۶۲ قمری و یا ۶۳ قمری به دنیا آمد. کنیه او ابوفحص (ابوحفص) بود پدرش عبدالعزیز بن مروان بن حکم و مادرش، ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب بوده است»!!
 پاسخ:

در این رابطه توجه به دو نکته لازم است:

۱. در متن عربی روایت آمده است که امیر مومنان ﷺ فرمود از عقب و اعقاب

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷

۲. پیام قرآن، ج ۴، ص ۴۳۵

شما (ابوبکر و عمر) کسی تا روز قیامت به خلافت نمی‌رسد: «وَاللّٰهُ لَا يَتَّخِذُ أَحَدًا مِنْ عَقِبِكُمَا (اعقابكما) إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

ماده «عقب» و «اعقاب» به معنای فرزندان و نوادگان پسری مرد است و نوادگان دختری را شامل نمی‌شود.

راغب می‌گوید:

«أَعْقَابُ الرَّجُلِ: فرزندان مرد. لغت شناسان گفته‌اند در معنی أعقاب - فرزند دختر (نوه دختری) داخل نمی‌شود زیرا دختر نسب و تباری را در پی ندارد»
«أَعْقَابُ الرَّجُلِ: أولاده. قال أهل اللغة: لا يدخل فيه أولاد البنت، لأنهم لم يعقبوه بالنسب»^۲

فراهِیدی نیز به نکته فوق اشاره می‌کند: «قوله: لا عَقِبَ له: أي لم يبق له ولد ذكر»^۳

از آنجایی که عرب همواره به فرزندان و نوادگان پسری خود توجه ویژه داشته و ادامه نسل خود را از طریق نوادگان پسری می‌دانسته است، در روایت فوق امام علی علیه السلام به ابوبکر و عمر می‌گوید که مطمئن باشند که از فرزندان پسری و نوادگان پسری آنان کسی به خلافت نمی‌رسد و چون عمر بن عبد العزیز نوه دختری عمر بوده لذا تعبیر مذکور منافاتی با به خلافت رسیدن او ندارد زیرا او از نوادگان دختری عمر بوده است نه نوادگان پسری.

۲. اساساً می‌توان گفت که در نقل و ثبت روایت مورد استناد وهابی، تصحیف و اشتباه صورت گرفته است.
تصحیف را چنین تعریف می‌کنند:

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۵۹۱

۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۶؛ ترجمه مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۶۲۵

۳. کتاب العین، ج ۱، ص ۱۷۸

«حدیثی که بخشی از سند یا متن آن، به چیزی شبیه آن یا نزدیک به آن، تغییر کرده باشد. هو ما غَیَّرَ بَعْضُ سَنَدِهِ أَوْ مَتْنِهِ بِمَا يَشَابُهُ أَوْ يَقْرُبُ مِنْهُ»^۱
 مطابق آنچه مرحوم خویی از کتاب سلیم بن قیس نقل می‌کند: در فراز مورد بحث، عمر بن خطاب به علی علیه السلام می‌گوید که از فرزندان شما تا روز قیامت کسی به خلافت نمی‌رسد: «فَقَالَ عُمَرُ: أَمَّا وَاللَّهِ لَا يَنْهَاهَا أَحَدٌ مِنْ أَعْقَابِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲

بنابراین و طبق پاسخ فوق، اساساً نسخه نویسان اشتباه کرده‌اند و کلام عمر به امام علی علیه السلام را به عنوان کلام امام علی علیه السلام به عمر ثبت کرده‌اند.
 برخی در مورد تصحیف می‌نویسند:

«تصحیف‌ها و دیگر اشتباهات رخ داده در نسخه‌های گوناگون، برخاسته از بی‌دقتی در خواندن و نوشتن احادیث است؛ زیرا تا چند دهه پیش، نقل تصویری کتاب و حدیث به شیوه عکس برداری و پویش (اسکن)، ممکن نبود و محدثان، به ویژه از قرن سوّم به این سو، حدیث را از نسخه اصلی خوانده و سپس، قرائت خود را می‌نوشتند. از این رو، خطا از دو ناحیه می‌توانست راه یابد: گاه در قرائت و گاه در کتابت؛ هرچند در کتابت، خطاهای بیشتری رخ داد. آنچه به این موضوع دامن زد، نقطه‌ها، دندانه‌ها، حرکات حروف و علائمی چون تشدید است که گاه تغییر و یا جابه‌جایی آنها در کلمات، معنا را به طور کلی عوض می‌کند.

برای حلّ این معضل، باید قرائت‌ها و کتابت‌های گوناگون یک حدیث را به دست آورد و با مقایسه و کنارهم نهادن همه نقل‌ها یا نسخه‌های گوناگون، در یک تعامل شناور و دوسویه، متن اصلی را تعیین کرد»^۳

۱. مقباس الهدایة فی علم الدراية، مامقانی، ج ۱، ص ۲۳۷

۲. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۳، ص ۲۶

۳. آسیب شناخت حدیث، مسعودی، عبدالهادی، ص ۷۱

مساله تصحیف در روایات فراوانی از اهل سنت هم راه یافته است تا جایی که برخی از علمای اهل سنت کتابهای مستقلی پیرامون تصحیف تالیف کردند، کتابهایی چون **إصلاح الغلط الواقع في غريب الحديث لأبي عبيد، ابن قتيبة عبد الله بن مسلم الدينوري، تصحيف المحدثين، حافظ أبي الحسن الدار قطني، التطريف في التصحيف، جلال الدين السيوطي و....**

۳۴. پاسخ به شبهه وهابی در مورد ارتداد مردم پس از وفات پیامبر اسلام و عدم اقدام لازم توسط امام علی (علیه السلام)!!!
پرسش سی و چهارم:

پرده اول: در کافی آمده است حضرت علی مردم را به امامت خود دعوت نکرد مبادا که مردم به دوران جاهلیت بازگردند و کافر و مشرک شوند:

عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ لَمْ يَنْتَهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَتَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) ... (الكافي، جلد ۸، صفحه ۲۹۵)

پرده دوم: مردم بخاطر بیعت نکردن با علی بن ابی طالب، به دوران جاهلیت بازگشتند و کافر شدند:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) إِنَّ النَّاسَ يَفْزَعُونَ إِذَا قُلْنَا إِنَّ النَّاسَ ارْتَدُّوا فَقَالَ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ إِنَّ النَّاسَ عَادُوا بَعْدَ مَا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ (الكافي، جلد ۸، صفحه ۲۹۶)

حضرت علی بر طبق مبنای رافضه نتوانست جلوی کفر مردم را بگیرد و همه مرتد و کافر شدند و حتی سکوت او نیز نتوانست مانع کافر شدن مردم گردد!!!!
پاسخ:

امیر مومنان علیه السلام در برابر غصب خلافت سکوت نکرد، بلکه در مواضع فراوانی متذکر حق ولایت خود در آیات قرآن و سنت پیامبر شد که در ذیل به برخی اشاره کرده‌ایم:^۱

این که در روایت مورد استناد وهابی آمده است که امام علی علیه السلام مردم را به سوی خود دعوت نکرد، مقصود قیام کردن و دعوت با شمشیر است که امام علی علیه السلام برای آنکه اسلام از بین نرود و دشمنان خارجی و داخلی سوء استفاده نکنند و با حمله به مسلمین اسلام را از اساس نابود نکنند، دست به شمشیر برای باز پس گیری خلافت نبرد، در ذیل توضیح داده‌ایم:^۲

در مورد ارتداد مردم بعد از وفات پیامبر اسلام هم که در برخی روایات شیعه آمده گفتنی است که:

مقصود از آن ارتداد از ایمان و ولایت و نصرت امام علی علیه السلام است، زیرا طبق روایات، اسلام افراد به شهادتین است و ایمان آنان به ولایت ائمه علیهم السلام و منکرین ولایت مسلمان هستند اما مسلمان گمراه: «وَلَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا وَ كَانَ ضَالًّا»^۳

اکثر مردم پس از وفات پیامبر اسلام عهد و پیمان ولایت علی علیه السلام را به فراموشی سپرده و از یاری امام علیه السلام دست کشیدند، با این که مسلمان بودند اما ایمان و ولایت را از دست دادند، چنانچه که برخی می‌نویسند:

«مقصود از ارتداد در این روایات کفر ... نیست، تنها مراد این روایات عدم وفاء به عهدی است که در مواضع متعددی از آنان گرفته شد (در ولایت و نصرت

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12242
https://t.me/Rahnamye_Behesht/4248
https://t.me/Rahnamye_Behesht/14261
 2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5205
https://t.me/Rahnamye_Behesht/11446

علی (علیه السلام) که مهمترین آن غدیر خم بود» «لیس المراد من الارتداد الکفر ... وإنما المراد عدم الوفاء بالعهد الذي أخذ منهم في غير واحد من المواقف وأهمها غدیر خم»^۱

شاهد سخن فوق روایاتی است که تصریح دارد که برخی از مهاجرین و انصار به نزد امام علی (علیه السلام) می آمدند و به عنوان امیر مومنان با او بیعت می کردند اما بر این بیعت ثابت قدم نمانده و امام علی (علیه السلام) را تنها گذاردند:

«فَقَالُوا أَنْتَ وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْتَ وَاللَّهِ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِالنَّبِيِّ ﷺ هَلُمَّ يَدَكَ نُبَايَعُكَ فَوَاللَّهِ لَنَمُوتَنَّ قُدَّامَكَ فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَأَعْدُوا عَلَيَّ مُحَقِّقِينَ فَحَلَقَ عَلِيٌّ وَحَلَقَ سَلْمَانٌ وَحَلَقَ الْمُقْدَادُ وَلَمْ يَخْلُقْ غَيْرُهُمْ»^۲

بنابراین:

امام علی (علیه السلام) برای بازپس گیری خلافت خود دست به شمشیر نبرد زیرا خوف آن بود که دشمنان از این قضیه سوء استفاده کنند و اساس اسلام از بین برود. روایاتی هم که می گوید مردم مرتد شدند منظور این نیست که آنان از اسلام برگشتند بلکه مقصود ارتداد آنان از ایمان و ولایت و نصرت امام علی (علیه السلام) بوده است. امیر مومنان با شمشیر قیام نکرد تا اصل اسلام باقی بماند و به آیندگان برسد. بر همین اساس علامه مجلسی در شرح روایت اول مورد استناد وهابی می نویسد:

«من أن يرتدوا عن الإسلام» یعنی از اسلام ظاهری و گفتن شهادتین بازگردند؛ باقی ماندن آن ها بر اسلام ظاهری به صلاح امت بود؛ زیرا فقط در این صورت بود که در گذر ایام برای آن ها و فرزندانشان راهی برای پذیرش حق و داخل شدن در ایمان باقی می ماند. این سخن با آن چه که قبلاً گذشت و بعداً نیز

۱. بحوث في الملل والنحل، سبحانی، ج ۶، ص ۴۲۵

۲. مناقب آل أبي طالب (علیهم السلام)، ج ۳، ص ۱۹۴

خواهد آمد که مردم مرتد شدند ... منافات ندارد؛ زیرا منظور این است که آنان از دین واقعی (یعنی ولایت امامان) مرتد شدند، و این یعنی هنوز ظاهر اسلامشان را حفظ کرده بودند «قوله عليه السلام من أن یرتدوا عن الإسلام أی عن ظاهره و التکلم بالشهادتين فإبقاؤهم على ظاهر الإسلام کان صلاحاً للأمة لیكون لهم ولأولادهم طریق إلى قبول الحق و إلى الدخول فی الإیمان فی کرور الأزمان لأن المراد فیها ارتدادهم عن الدین واقعا و هذا محمول على بقائهم على صورة الإسلام و ظاهره»^۱

البته اگرچه اکثر اصحاب عهد و پیمان ولایت و نصرت امام علی علیه السلام را فراموش کردند اما باز افراد برجسته‌ای از آنان بر این عهد خود ثابت قدم بودند و تن به خلافت ابوبکر ندادند که در ذیل بر اساس روایات شیعه و سنی در مورد آنان بحث کرده‌ایم:^۲

گمراهی اکثر اصحاب که به امیر مومنان علیه السلام پشت کردند و از ایمان و اسلام حقیقی خارج شدند، در روایات معتبر اهل سنت هم مورد اشاره قرار گرفته است. بخاری نقل می‌کند که پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند به من نشان داد که من در کنار حوض کوثر ایستاده باشم که ناگاه جمعی متوجه من شوند و من ایشان را بشناسم که از اصحاب منند، شخصی از میان من و ایشان بیرون رود و گوید به ایشان که بیایید، من گویم که به کجا آن شخص گوید که: به جهنم و الله من گویم که ایشان چه کرده‌اند، آن شخص گوید که ایشان بعد از تو مرتد و کافر شدند، و از کفری که بیرون آمده بودند باز به آن کفر رفتند، پس طایفه دیگر را ببینم که می‌آیند تا این که ایشان را بشناسم شخصی از میان من و ایشان بیرون رود و گوید که بیایید، من گویم که به کجا گوید به آتش دوزخ و الله من گویم که ایشان چه کرده‌اند گوید که ایشان از عقب خویش بکفر

اصلی برگشتند، پس نمی بینم که از صحابه من کسی بماند و از دوزخ نجات کند مگر مانند شتر واپس مانده از گله شتران. (یعنی عده کمی)» «بينا أنا قائم فإذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلمّ فقلت أين؟ قال إلى النار والله! قلت وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري! ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم! قلت أين؟ قال: إلى النار والله! قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري! فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم»^۱

یا در نقل دیگر این مسیب می گوید که پیامبر گرامی فرمود:
«گروهی از اصحابم را از حوض منع می کنند (و به سوی دوزخ می برند)، من می گویم خداوند اینان اصحاب من هستند؟!!! خداوند می گوید تو علم نداری که بعد از تو چه بدعت ها ایجاد کردند، اینان به عقب و جاهلیت بازگشتند»
«يرد على الحوض رجالٌ من أصحابي فيحلّون عنه فأقول يا رب أصحابي! فيقول: فإنه لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا على أعقابهم القهقري»^۲

۳۵. توضیحاتی پیرامون روایتی که در مورد محافظت شیطان از انسان سخن می گوید؟!

پرسش سی و پنجم:
خداوند برای محافظت از کسی که قبل از خواب چند آیه قرآن بخواند، شیطانی را می گمارد تا از نائم محافظت کند!!!
«وَكُلُّ بِهِ شَيْطَانَانِ يَحْفَظَانِهِ مِنْ مَرَدَةِ الشَّيَاطِينِ شَاءُوا أَوْ أَبَوْا» (الكافي، جلد ۲، صفحه ۵۳۹)

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۷۵؛ ج ۸، ص ۸۶

مگر خداوند در قرآن نفرموده است ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ پس چگونه است که دشمنان انسان حافظ انسان بشود؟
پاسخ:

روایتی است که شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:
«هر کس هنگام خواب آیه الكرسي را سه مرتبه و آیه ای از آل عمران که در آن آمده است: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و آیه سخره و آیه سجده را بخواند، دو شیطان گماشته می شوند که وی را از شیاطین سرکش حفظ می کنند، چه دلشان بخواهد و چه ابا ورزند. با این دو شیطان، سی فرشته از جانب خداست که خدای عزوجل را حمد می کنند و او را تسبیح می کنند و او را تکبیر می گویند و برای او تا هنگامی که از خواب بیدار شود، استغفار می کنند. ... وَكُلٌّ بِهِ شَيْطَانَانِ يَحْفَظَانِهِ مِنْ مَرَدَةِ الشَّيَاطِينِ شَاءُوا أَوْ أَبَوْا وَ مَعَهُمَا مِنَ اللَّهِ ثَلَاثُونَ مَلَكًا يَحْمَدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ يُهَلِّلُونَهُ وَ يُكَبِّرُونَهُ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ إِلَى أَنْ يَنْتَبِهَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مِنْ نَوْمِهِ وَ ثَوَابُ ذَلِكَ كُلُّهُ لَهُ»^۱

وهابی اشکال کرده است که طبق آیات قرآن دشمن انسان است حال چگونه این شیطان دشمنی را کنار گزارده و محافظ انسان می شود!!!
او سواد و توجه کافی به قرآن را ندارد که طبق آیات صریح قرآن در مواردی شیاطین به اذن خداوند در خدمت انسانهای صالح قرار می گیرند چنانچه که شیاطین متمرّد جنی در خدمت سلیمان نبی علیه السلام بودند.

خداوند در این رابطه می فرماید:

«و گروهی از شیاطین را (نیز) مسخر او قرار دادیم که برایش (در دریاها) غواصی می کردند و کارهایی غیر از این برای او انجام می دادند و ما آنها را (از

تمرد و سرکشی) حفظ می‌کردیم. ﴿وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ﴾ (انبیاء، آیه ۸۲)
و می‌فرماید:

«و شیاطین را مسخر او ساختیم، هر بناء و غواصی از آنها و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم.» ﴿وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَّاصٍ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴾ (ص، آیه ۳۷-۳۸)

مفسرین برجسته اهل سنت مانند قرطبی و ابن کثیر تصریح کرده‌اند که خداوند شیاطین سرکش را به خدمت سلیمان علیه السلام در آورده بود: ﴿وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَّاصٍ﴾ آی و سخرناله شیاطین و ما سخرت لأحد قبله كل بَنَاءٍ «بدل من الشیاطین آی کل بناء منهم، فهم یبنون له ما یشاء.» - «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَّاصٍ آی منهم ما هو مستعمل فی الأبنیة الهائلة من محاریب و تماثیل و جفان كالجواب و قدور راسیات إلى غیر ذلك من الأعمال الشاقة التي لا یقدر علیها البشر، و طائفة غواصون فی البحار یستخرجون مما فیها من اللئالی و الجواهر الأشياء النفیسة التي لا توجد إلا فیها وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ آی موثقون فی الأغلال و الأكبال»^۱

یا خداوند در آیه دیگر می‌فرماید:

«(سلیمان) گفت، ای بزرگان! کدامیک از شما توانایی دارید تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من آیند برای من بیاورید؟! عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از مجلسست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم!» ﴿قَالَ عَفْرِتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ (نمل، آیه ۳۸-۳۹)

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۰۶؛ تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۶۴

ابن کثیر نقل می‌کند که عفریت به معنای فردی گردنکش و خبیث است و اسم این عفریت جنی و سرکش که در خدمت سلیمان نبی علیه السلام بوده است کوزن بوده است «قَالَ عَفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ قَالَ مجاهد: أَيُّ مارد من الجن، قال شعيب الحبائي: و كان اسمه كوزن»^۱

بنابراین هیچ مانعی نیست که به اذن الهی، شیاطین در خدمت انسان قرار گیرند، این از «لطف الهی به انسان مومن است که دشمن او را حافظ و نگه دار او قرار دهد» «قال المازندراني: «هذا من جملة تسخيراته تعالى؛ حيث جعل عدوَّوَلِيَّه حافظاً له». و قال المجلسي: «فيه غاية اللطف؛ حيث جعل عدوَّ وَلِيَّه حافظاً له»^۲

۳۶. پوشش رنگی و زننده امام باقر علیه السلام برای همسر!!!

پرسش سی و ششم:

وقتی امام معصوم بخاطر همسرش دست به آرایش و گریم میزند!

محمد بن یعقوب کلینی روایت نموده است:

حسن زیات بصری گفت من و دوستم خدمت امام محمد باقر رسیدیم دیدیم در خانه آراسته یک جامه صورتی رنگ بر تن نموده و سر و ریش خود را روغن زده و سرمه کشیده است، رفیق من همچنان به امام و اطاق نظاره می‌کرد، چون برخاستیم، حضرت فرمود: حسن، چون ان شاء الله فردا شود با رفیقت نزد ما آیید، فردا به رفیقم گفتم، برویم بخانه امام. مرد گفت تو برو و مرا رها کن، گفتم مگر هر دوی ما را دعوت نکرد؟ و چندان اصرار کردم که قبول کرد، و چون بر حضرت وارد شدیم در خانه امام جز ریگ و شن چیزی نبود، و حضرت با جامه‌ای کهنه و خشن نزد ما آمد و فرمود:

۱. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۶، ص ۱۷۳

۲. شرح الکافی، ج ۱۰، ص ۳۰۹؛ مراه العقول، ج ۱۲، ص ۳۱۷

خانه‌ای را که دیروز دیدید و به آن وارد شدید خانه من نبود بلکه خانه همسرم بود، و دیروز من متعلق به او بود و من خود و خانه را بخاطر او آراسته بودم و بر من است که خود را برای او بیارایم، چنان که او خود را برای من، و خانه من اینست (الکافی، جلد ۶، صفحه ۴۴۸)

چه عجب! نمی‌دانستیم امامان هم پیراهن صورتی رنگ میپوشند و آرایش میکنند!! آن هم جلوی سائیلین شیعه!!!
پاسخ:

۱. روایت مورد استناد وهابی از نظر سندی ضعیف است. راوی روایت فردی به نام «الحسن الزیات البصری» است که مجهول است: «لم یذکروه»، لذا علامه مجلسی در ذیل این حدیث می‌نویسد که این روایت مجهول است: «الحديث الثالث عشر مجهول»^۱

۲. متأسفانه وهابی در ترجمه روایت تحریف می‌کند و روایت را درست ترجمه نمی‌کند.

ترجمه درست روایت چنین است که حسن زَیَّات بصری می‌گوید:
«با دوستم، نزد امام صادق علیه السلام رسیدم. ایشان در خانه‌ای آراسته نشسته بود و پوششی رنگی، بر خود داشت. محاسنش را [نیز] مرتب کرده و [به چشمانش] شرمه کشیده بود. در باره چند چیز از ایشان پرسیدم. وقتی برخاستیم به من فرمود: «حسن!».

گفتم: بله. فرمود: «صبح که شد، با دوستت بیا پیش من». گفتم: فدایت گردم! چشم. صبح که شد، خدمت ایشان رسیدم. دیدم ایشان در خانه‌ای است که جز حصیر، چیزی در آن نیست، و پیراهنی خشن بر تن دارد.

۱. مستدرکات رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۸۹؛ مراه العقول، ج ۲۲، ص ۳۲۶

آنگاه رو به دوستم کرد و فرمود: «برادر بصری! دیروز که به اینجا آمدی، من در خانه زخم بودم و دیروز، روز او بود. خانه، خانه او بود و اثاث، متعلق به او بود. او خود را برایم آراسته بود. من هم لازم بود که خود را همانند او برایش بیاریم. چیز ناروایی به دلت راه پیدا نکند».

دوستم به ایشان گفت: فدایت گردم! به خدا سوگند، در دلم، شبهه‌ای ایجاد شده بود؛ ولی اکنون، به خدا قسم، هر چه در دل داشتم، برطرف شد، و فهمیدم که حقیقت، آن است که شما می‌گفتی»

وهابی فراز ذیل را نادرست ترجمه می‌کند:

«عَلَيْهِ مَلْحَفَةٌ وَرَدِيَّةٌ وَقَدْ حَفَّ لِحْيَتُهُ وَاکْتَحَلَ»

کلمه «وردیه» به معنای رنگ گلی متمایل به قرمز است که متاسفانه وهابی این کلمه را به رنگ «صورتی» ترجمه می‌کند:^۱

وهابی جمله «قد حف لیحته» را ترجمه می‌کند: «سر و ریش خود را روغن زده بود». در حالی که ماده مذکور در روایت به باب افعال نرفته تا معنای مذکور را بدهد، بنابراین ترجمه صحیح آن چنین است: «ریش خود را مرتب کرده بود»^۲

روایت می‌گوید که امام علیه السلام به حسب وظیفه همسری، خود را زینت کرده بود و مثلاً جامه‌ای نو و متمایل به رنگ قرمز پوشیده و ریش خود را نیز مرتب کرده بود، پوشش مذکور هم در منزل و برای همسر خود بوده نه در جامعه و در برابر دیدگان همگان و در غیر این وضعیت هم پوشش امام علیه السلام پوششی متناسب با وضعیت ضعیف‌ترین اقشار جامعه بوده است.

۳. بخاری و دیگران از علمای اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر اسلام لباس قرمز رنگ می‌پوشید و در این هنگام بسیار زیبا به نظرها جلوه می‌کرد: «سَمِعَ الْبَرَاءَ

۱. ترجمه معجم الوسیط، ج ۲، ص ۲۱۸ ماده "ورد"

۲. ترجمه معجم الوسیط، ج ۱، ص ۳۸۹ ماده "حف یحف حفا ..."

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ مَرْبُوعًا وَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ. - «عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: مَا رَأَيْتُ مِنْ ذِي لِمَّةٍ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ أَحْسَنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ» - «عَنِ الْبَرَاءِ؛ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَجْمَلَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُتَرَجِّلًا، فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ»^۱

روشن می‌شود که پوشش رنگی و قرمز رنگ در عرف آن زمان مساله‌ای عادی بوده است.

مثلا اهل سنت در مورد کیفیت موی سر پیامبر اسلام نقل می‌کنند :
«موهای پیامبر گرامی نه خیلی مجعد بود و نه کاملاً صاف و نرم. اگر قسمتی بافته موهایش باز می‌شد، فرق باز می‌کرد، وگرنه آن را به حال خود می‌گذاشت و در هر حال، هنگامی که موی خود را بلند می‌کرد، بلندی موز لاله گوشش تجاوز نمی‌کرد.» «إِذَا انْفَرَقَتْ عَقِيقَتُهُ فَرَقَ وَإِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ إِذَا هُوَ وَفِرَّةً»^۲

کیفیت فوق در موی سر پیامبر اسلام در عرف آن زمان یک امر عادی بوده است اما در زمان کنونی عرف نمی‌پذیرد که مثلاً مولوی‌های اهل سنت موهای خود را بلند کرده و تا گوش بگذارند و فرق باز کرده یا آن را بیافند!!! لذا نمی‌توان با ملاک عرفی این زمان، عرف زمان پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و پوشش و کیفیت موی سر و ریش آنان را مقایسه کرد.

۴. وهابی پوشش امام علیه‌السلام را با استناد به یک روایتی که سنداً ضعیف بود مورد اشکال قرار داد، در حالی که در روایات صحیح خودشان اساساً از پیامبر اسلام نفی پوشش کرده و معاذ الله به پیامبر اسلام نسبت می‌دهند که ایشان به صورت

۱. صحیح البخاری، طبع مصر، ج ۹، ص ۱۷۵؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۲۱۵

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۱؛ امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۱۷۷

نیمه برهنه یا برهنه در انتظار ظاهر میشدند!!!

نقل می‌کنند که راوی می‌گوید «پیامبر وقتی داشت به غزوه خیبر می‌رفت و بر روی مرکب بود، لباس را از رانهایش زده بود کنار تا جایی که من به سفیدی رانهای پیامبر نگاه می‌کردم» «حَسَرَ الْإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ، حَتَّىٰ إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِ»^۱

یا باز نقل می‌کنند که عایشه می‌گوید:

«پیامبر در نزد من دراز کشیده بود و رانهایش لخت بود، ابوبکر اجازه گرفت و وارد شد و پیامبر در همان حالت بود، عمر اجازه گرفت و وارد شد و پیامبر در همان حالت بود، اما وقتی عثمان اجازه ورود گرفت، پیامبر رانهایش را پوشاند، عایشه از این مساله از پیامبر سوال کرد، پیامبر پاسخ داد که آیا می‌خواهی من از عثمان حیا نکنم در حالی که فرشتگان از عثمان حیا می‌کنند»

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ جَالِسًا كَاشِفًا عَنْ فَخِذِهِ، فَأَسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ عَلَىٰ حَالِهِ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ عَلَىٰ حَالِهِ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمَانُ، فَأَرَخَىٰ عَلَيْهِ ثِيَابَهُ....» «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ مُصْطَجِعًا فِي بَيْتِي، كَاشِفًا عَنْ فَخِذَيْهِ...»^۲

متأسفانه علمای اهل سنت وقاحت و جسارت به پیامبر اسلام را بیشتر کرده و حتی مدعی شده‌اند که پیامبر اسلام به صورت لخت و عریان هم در برابر دیگران حاضر می‌شده است!!!

بخاری نقل می‌کند:

«پیامبر در حالی که لنگی بسته بود، با دیگران سنگها را برای کعبه حمل می‌کردند، عباس گفت که ای پسر برادر اگر لنگت را بین شانه و گردنت بگذاری بهتر است، پیامبر نیز چنین کرد و اندکی بعد لنگ از حضرت افتاد و خود او نیز

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۸

۲. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۴۰، ص ۳۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۶

بیهوش شد و روی زمین افتاد (و عورتش نمایان شد)، اما پس از آن دیگر عریان و برهنه دیده نشد» «...فَسَقَطَ مَعْشِيًا عَلَيْهِ، فَأَرَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ عُريَانًا»^۱.
یا نقل می‌کنند که عایشه می‌گوید:

«زید بن حارثه وارد مدینه شد، و پیامبر در خانه من بود، زید به نزد پیامبر آمد و درب را زد، پیامبر لخت و عریان بلند شد و درب را باز کرد در حالی که لباسش را به دنبالش کش می‌داد، به خدا سوگند من دیگر ندیدم که پیامبر در برابری کسی لخت و عریان شود، قبل از این واقعه و بعد از آن» «...فَأَتَاهُ فَفَرَعَ الْبَابَ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ عُريَانًا يَجُرُّ ثَوْبَهُ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهُ عُريَانًا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ»^۲

۳۷. پاسخی به معاند در مورد علت روئیدن موهای زائد بدن در کتاب توحید
مفضل!!!

پرسش سی و هفتم:

کتابی که دانشمندان مقابلش زانو می‌زنند

این کتاب تنها کتابی است که به بزرگترین دانشمند اسلام و مؤسس فقه جعفری، امام ششم شیعیان، منسوب است.

یکی از مطالب مهم این کتاب:

اصحاب «مانی» ملعون که در خلقت قادر بی چون خواسته‌اند که راه خطا پیدا کنند!

عیب کرده‌اند مویی را که پشت زهار و زیر بغل می‌روید و نمی‌دانند که روییدن این موها به علت رطوبتی است که بر این مواضع ریخته می‌شود و در آنها مو

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۳ ح ۳۵۷

۲. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۷۴؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۵۶۹؛ الجامع

لاحکام القرآن قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۶۱

می‌روید مانند گیاهی که در جایی که آب جمع می‌شود از زمین می‌روید!
یعنی بدلیل عرق کردن زیر بغل انسان، مو رشد میکنند مانند زمینی که به آن آب
میرسد و گیاه خود رو رشد میکند!!!!
پاسخ:

استناد معاند به فرازی از کتاب توحید مفضل است که فراز مذکور به ترجمه
علامه مجلسی چنین است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«پس تأمل کن در خلقت قدیر حکیم که راه خطا و غلط و اعتراض به هیچ
وجه در آن نیست و همگی بر وفق صواب و حکمت است. و اصحاب «مانی»
ملعون که در خلقت قادر بی چون خواسته‌اند که راه خطا پیدا کنند! عیب
کرده‌اند موئی را که پشت زهار و زیر بغل می‌روید و نمی‌دانند که روئیدن این موها
به علت رطوبتی است که بر این مواضع ریخته می‌شود و در آنها مو می‌روید مانند
گیاهی که در جایی که آب جمع می‌شود از زمین می‌روید، نمی‌بینی که این
مواضع پنهان‌تر و مناسب‌ترند برای قبول این فضله از مواضع دیگر؟

و باز در روئیدن این موها منفعت دینی هست انسان را که او را مکلف
ساخته‌اند به ازاله اینها که مثاب گردد و اشتغال آن به این اشغال بدنی مانع گردد
که او را از طغیان و فساد که لازم فارغ بودن آدمی است از اشتغال زیرا که مانع
می‌شود او را بسیاری از غرور و ارتکاب معاصی و شرور.»^۱

طبق این بیان دو دلیل عمده در روئیدن موی زائد در پشت زهار و زیر بغل با
هم موثر هستند:

۱. مواضع مذکور چون همواره همراه با رطوبت هستند لذا قابلیت و استعداد
رویش مستمر مو را دارند چنانچه که زمین مرطوب قابلیت رویش گیاه را دارد.

۱. توحید مفضل (ترجمه علامه مجلسی) ص ۸۶

۲. مشغول شدن انسان به برطرف کردن موهای زائد بدبوی روئیده در مواضع مذکور نشان دهنده ناتوانی و ضعف انسان است و شایسته چنین انسانی نیست که تکبر و غرور به او راه پیدا کند، چنانچه که در نقلهای دیگری با تکیه بر ضعف و ناتوانی انسان بر لزوم دوری او از کبر و غرور استدلال شده است.

در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم:

«عَجَبًا لِلْمُخْتَالِ الْفَخُورِ وَ اَتَمَّا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَعُودُ حَيْفَةً وَ هُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَذَرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ»

«از متکبر فخر فروش در شگفتم! او در آغاز از نطفه بی‌ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده‌ای خواهد بود و در این میان نمی‌داند به چه سرنوشتی گرفتار می‌شود و با او چه می‌کنند»^۱
یا علی (ع) فرمود:

«انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی‌ارزشی بود و سرانجام مرداری (گندیده) است. نمی‌تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد.» «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَآخِرُهُ حَيْفَةٌ، وَلَا يَزُرُقُ نَفْسَهُ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ»^۲
بنابراین دو وجه فوق‌الذکر هر دو با هم در رویش مستمر موهای زائد موثرند. معاند در مورد وجه اول ذکر شده اشکال کرده که مثلاً وجه مذکور مورد کشف دانشمندان قرار نگرفته و نمی‌تواند قابل قبول باشد، در حالی که توجه ندارد که نباید توقع داشت که دانشمندان از همه علت‌های موجود در عالم آگاه باشند و خود آنها تصریح کرده‌اند که دانسته‌هایشان از علل موضوعات مختلف به مراتب کم و ناچیز بوده و قابل مقایسه با نادانسته‌ها نیست، چنانچه که برخی می‌نویسند:

۱. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۲۹

۲. نهج البلاغه حکمت ۴۵۴

«ولی با این همه مجموع این یافته‌های بشری در زمینه شناخت جهان، رازها و اسرار عالم آفرینش، قطره بسیار کوچکی از یک اقیانوس فوق العاده عظیم. بد نیست در این جا به بعضی از گواهی‌های صریح دانشمندان در این زمینه اشاره کنیم تا معلوم شود این سخن «قولی است که جملگی برآند».

«کرسی موریس» طبیب و روانشناس معروف در کتاب خود بنام «راز آفرینش انسان» چنین می‌نویسد:

«وقتی درباره فضای نامتناهی، یا زمان بی‌آغاز و انجام، یا نیروی شگرفی که درون هسته اتم ذخیره شده، یا به عوالم نامحدود که منظومه‌های بی‌شمار و سیارات و ثوابت بی‌حساب در آن شناورند، یا به قدرت تشعشع سیارات، یا به قوه جاذبه زمین، و قوانین دیگری که نظام عالم بسته به وجود آن است، می‌اندیشیم، آن وقت به حقارت وجود خود و نقصان دانش خویش پی می‌بریم»^۱.

دکتر «الکسیس کارل» در کتاب خود «انسان موجود ناشناخته» می‌نویسد:

«به خوبی واضح است که مساعی تمام علوم که انسان را مورد مطالعه قرار داده است، تا کنون به جایی نرسیده، و شناسایی ما از خود هنوز نقایص زیادی در بر دارد»^۲.

جالب این است که او به همین دلیل نام «انسان موجود ناشناخته» را برای کتاب با ارزش خود انتخاب کرده است، وقتی شناخت انسان از خودش تا این حد محدود باشد وضع دانش او درباره سایر جهان هستی روشن است.

«ویلیام جیمس» عالم معروف می‌گوید:

«علم ما همچون قطره‌ای است ولی جهل ما همچون یک دریای عظیم!»

«فلاماریون» عالم معروف فلکی می‌نویسد:

۱. راز آفرینش انسان، ص ۸۷

۲. انسان موجود ناشناخته، ص ۵

«من می‌توانم ده سال از مجهولات سؤال کنم که شما هیچ‌یک از آنها را نتوانید جواب دهید!»^۱

او در کلام دیگری می‌افزاید:

«ما فکر می‌کنیم، اما همین فکر چیست؟ و راه می‌رویم، اما این عمل عضلانی چیست؟ هیچ‌کس آن را نمی‌داند!». من اراده خود را یک قوه غیر مادی می‌بینم، اما هر وقت اراده می‌کنم دستم را بلند کنم می‌بینم اراده غیر مادی من دست مرا که عضو مادی است حرکت می‌دهد، این مطلوب چطور صورت می‌گیرد، و آن واسطه که قوای عقلی من نتیجه مادی می‌دهد چیست؟ کسی پیدا نمی‌شود که جوابی از این سؤال بدهد».^۲

وقتی معلومات ما درباره روشن‌ترین مسائل روزمره چنین باشد تکلیف مسائل پیچیده، یا دور دست مکانی و زمانی ناگفته پیداست.

«انشتین» ریاضی دان معروف مبدع نظریه «نسبیت و بعد چهارم» در یکی از کتاب‌های خود می‌گوید:

«آنچه تا کنون از کتاب طبیعت خوانده‌ایم بسیار چیزها به ما آموخته است و ما به اصول زبان طبیعت آشنا شده‌ایم ... ولی با این همه می‌دانیم که درباره مجلداتی که خوانده و فهمیده شده هنوز از حل و کشف کامل اسرار طبیعت دوریم»^۳

لذا خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ «و از دانش جز اندکی به شما داده نشده

است». (اسراء/ ۸۵)

۱. علی الطلال المذهب المادی، ص ۱۳۸

۲. همان مدرک

۳. خلاصه فلسفه نسبیت (به نقل از پیام قرآن، ج ۱، ص ۱۱۹ به بعد)

۳۸. گمراهی امام علی علیه السلام قبل از اسلام!!!

پرسش سی و هشتم:

علی بن ابی طالب رضی الله عنه، خود را گمراه و بی بصیرت می دانست تا آنکه هدایت الله متعال شامل حال او شد!!!

فَأَبَدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَأَعْطَيْنَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى. (خطبه ۲۲ نهج البلاغه)

دقت شود که این کلام هیچ جای تأویل ندارد زیرا که اعتراف صریح است دال بر گمراهی ایشان قبل از هدایت. فلذا داستان عصمت مطلقه داشتن ائمه از قبل آفرینش آسمان ها و زمین و علم غیب و... همگی از اساس باطل می گردد؟!!!
پاسخ:

استناد وهابی به این فراز نهج البلاغه است که امام علی علیه السلام می فرماید:
«به یقین من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست و آنچنان در وجود ما تصرف دارد که ما آن گونه، قدرت تصرف در خویش را نداریم. او ما را از آنچه در آن بودیم به سوی صلاح و رستگاری راهنمایی کرد، ضلالت را به هدایت تبدیل نمود، و بینایی را بعد از کوردلی به ما عطا فرمود»
«فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارَبِّ غَيْرِهِ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبَدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى»

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی عالم برجسته اهل سنت در شرح کلام فوق می گوید:

«جملات فوق بالخصوص اشاره به علی علیه السلام نیست زیرا او کافر نبود تا اسلام بیاورد بلکه مقصودش مردمان مخاطبش بودند اما این تعبیر را به صیغه جمع بیان کرده که گویا خودش هم داخل در آن جمع است» «لیس هذا إشارة إلى

خاص نفسه ﷺ لأنه لم يكن كافرا فأسلم ولكنه كلام يقوله ويشير به إلى القوم الذين يخاطبهم من أفناء الناس فيأتي بصيغة الجمع الداخلة فيها نفسه توسعا^۱
توضیح بیشتر کلام ابن ابی الحدید معتزلی:

۱. امام علی ﷺ هیچگاه کافر نبوده و لحظه‌ای برای بت سجده نکرده است بنابراین نمی‌توان گفت که معاذ الله، امیر مومنان ﷺ از ضلالت کفر و کوردلی شرک به نور اسلام هدایت شد.

علمای اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر فرمود:

«فانتبهت الدعوة إلى وإلى علي لم يسجد أحد منا لصنم قط، فاتخذني الله نبيا واتخذ عليا وصيا؛ دعوت به من و به علی منتهی شد. هیچ یک از ما دو نفر هرگز بر بتی سجده نکردیم، لذا خداوند مرا نبی و علی را وصی برگزید.»^۲

اساسا علمای اهل سنت از امام علی ﷺ با تعبیر: «کرم الله وجهه» یاد می‌کنند و کسانی چون ابن حجر تصریح می‌کنند که این تعبیر از این جهت است که امام علی ﷺ هیچگاه برای بت سجده نکرد بر خلاف سایر صحابه که سابقه بت پرستی داشتند: «سئل رضي الله عنه عن حكمة استعمال كرم الله وجهه في حق علي رضي الله عنه دون غيره عوضا عن الترضي وهل يستعمل ذلك لغيره من الصحابة فأجاب بقوله حكمة ذلك أن عليا كرم الله وجهه ورضي الله عنه لم يسجد لصنم قط»^۳

دیگران از علمای اهل سنت هم متذکر نکته فوق شده‌اند:^۴

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۱، ص: ۱۰۸

۲. مناقب امیرالمؤمنین ﷺ، ابن مغازلی، ص ۲۳۹ و ۲۴۰

۳. الفتاوی الحدیثیه، ابن حجر هیتمی مکی، ص ۴۱ طبع مصر

۴. المناقب المرتضویة، علامة مولی محمد صالح الکشفی الحنفی الترمذی، ص ۱۶۱ ط بمبئی -

وسيلة النجاة، علامه محمد مبين هندی، ص ۶۹ (به نقل از احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۹۷؛

۲. فراز مورد اشکال از نهج البلاغه از باب: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» است که در فارسی می شود «به در می گوید دیوار بشنوند».

عرب به ضرب المثل فوق می گوید «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» (مخاطبم تویی ولی همسایه تو بشنو)

مثلاً در آیه ۲۳ اسراء، خداوند پیامبرش را مخاطب قرار داده و می فرماید: «پرودگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دو نزد تو به پیروی رسیدند کمترین اهانتی به آنها روا مدار و گفتار بزرگوارانه به آنها بگو»

در این آیه خداوند پیامبر را مخاطب قرار داده است که به پدر و مادرش نیکی کند در حالی که می دانیم پیامبر سالیان دراز قبل از نبوت پدر و مادر خود را از دست داده بود.

این گونه دستورات به صورت خطاب به پیامبر است اما مقصود اصلی تفهیم امت است و از قبیل همان ضرب المثل معروف «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» است که یکی از فنون بلاغی محسوب می شود، همانطور که در روایتی، امام رضا علیه السلام متذکر این نکته شده است؛^۱

بنابراین اگر امام علی علیه السلام خودش را نیز مخاطب تعبیر مذکور قرار داده این مخاطب از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» است و مقصود اصلیش افراد مخاطبش می باشند، چنانچه که ما نیز در فارسی گاه روی سخن را متوجه خود یا کسی می کنیم اما مقصود اصلی، دیگران هستند.

۳۹. آیا در روایت شیعه آمده است که ام سلمه نیز جزء اهل بیت است!!!

پرسش سی و نهم:

طبق روایت بحار الأنوار ام سلمه هم از اهل بیت است!!!

«پس عبايي را كه خيبرى بود و در مدينه فرش ما بود از زير من كشيد و آن را روى همه آنان كشيد و با دست چپ خود دو طرف عبا را گرفت و با دست راست خود به سوى پروردگار اشاره كرد و گفت: خدايا اينان خاندان من هستند، پليدى را از آنها دور كن و آنها را پاكيژه گردان.

گفتم: يا رسول الله آيا من از خاندان تو نيستم؟ گفت: آرى پس مرا زير آن عبا وارد كرد و من وقتى زير عبا رفتم كه دعاى او در حق پسر عمو و دو فرزندش و دخترش فاطمه تمام شده بود.» (بحار الأنوار جلد: ۴۵ صفحه: ۱۹۹)!!!

پاسخ:

ما در ذيل بر اساس روايات اهل سنت و آيه قرآن اثبات كرده ايم كه همسران پيامبر جزء اهل بيت نيستند و پيامبر گرامى ام سلمه و ساير همسرانش را مانع شدند كه در تحت كساء داخل شوند:^۱

حال وهابى مدعى شده است كه در روايت بحار الأنوار آمده كه پيامبر گرامى فرموده است كه ام سلمه جزء اهل بيت است و او را نيز داخل كساء كرده اند!!!
براى پاسخ بايد به چند نكته توجه داشت:

۱. علامه مجلسى روايت مذكور را از كتاب «الطرائف» سيد بن طاووس نقل مى كند و سيد بن طاووس هم روايت را از كتاب مسند احمد بن حنبل عالم برجسته اهل سنت نقل مى كند، بنابراين نقل فوق نقل اهل سنت است نه نقل شيعه: «الطرائف وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ دَفَعَهُ أُخْرَى مِنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ»^۲

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13610

۲. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۲۱

۲. روایت مذکور خلاف روایات متعدد و معتبر اهل سنت است که تصریح دارند: پیامبر گرامی از ورود ام سلمه تحت کساء خودداری کردند، در نمایه فوق الذکر این روایات را آورده‌ایم.

۳. روایت مذکور طبق مبانی رجالی اهل سنت ضعیف است زیرا در سند آن شهر بن حوشب قرار دارد که مورد تضعیف قرار گرفته است: «اسناد ضعیف لضعف شهر بن حوشب»^۱

اقوال علمای رجالی اهل سنت در مورد شهر بن حوشب چنین است: «ابن عون می‌گوید: ترکوه؛ درباره او طعن واقع شده است. موسی بن هارون نیز درباره وی گوید: ضعیف است. نسائی نیز گوید: قوی نیست. ساجی نیز به این ضعف اشاره می‌کند و می‌گوید: ضعیف است. ابن عدی نیز در همین راستا می‌نویسد: و در عموم احادیثی که شهر بن حوشب روایت کرده، مطالب غیر قابل قبول وجود دارد، چرا که شهر بن حوشب در حدیث قوی نیست و او از کسانی است که به حدیثش احتجاج و اعتنا نمی‌شود» **«قال موسی بن هارون ضعیف و قال النسائی لیس بقوی»**^۲

۴. روایت نمی‌گوید که ام سلمه جزء اهل بیت مخاطب آیه تطهیر است، بلکه با صراحت می‌گوید که پس از استجابت دعای پیامبر در مورد پاکی و عصمت امام علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام و اجابت این دعا، ام سلمه داخل کساء شده است. یعنی ام سلمه اهل بیت معصوم پیامبر نیست.

بنابراین ام سلمه از اهل بیت مخاطب آیه تطهیر نیست اما به واسطه پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام به آن بزرگواران نزدیک شده است، چنانچه که سلمان به خاطر

۱. مسند احمد بن حنبل با تحقیق شعب ابی ذریع و جمعی دیگر از محققین، ج ۴، ص ۱۷۴

(پاورقی)

۲. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۷۰ به بعد

این نزدیکی و پیروی از اهل بیت شمرده شده است «سلمان منا اهل البیت» (عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۶۴)

بر همین اساس برخی می نویسند:

«حدیث ام سلمه همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «سلمان از ما اهل بیت علیهم السلام است.» یعنی سلمان به جهت ایمان به ما و متابعت از دستورات ما، گویا از ما اهل بیت علیهم السلام است»^۱

فراز مورد استناد از روایت مذکور به نقل احمد بن حنبل چنین است که ام سلمه می گوید پیامبر چنین در حق امام علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام دعا کرد و فرمود:

«اینان اهل من هستند. بارالها، ناپاکی را از اهل من دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان، خداوندا، ناپاکی را از اهل بیتم دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان، بارالها، اهل بیت مرا از ناپاکی دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان». من به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من از اهل شما نیستم؟ فرمود: «بله داخل عبا بیا». من داخل عبا شدم بعد از آن که دعای پیامبر در حق پسرعمویش علی و دو فرزندش و دخترش فاطمه علیها السلام تمام شده بود. «اللَّهُمَّ أَهْلُ بَيْتِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ قَالَ: «بَلَى، فَادْخُلِي فِي الْكِسَاءِ قَالَتْ: فَدَخَلْتُ فِي الْكِسَاءِ بَعْدَ مَا قَضَى دُعَاءَهُ لِابْنِ عَمِّهِ عَلِيٍّ وَابْنَتِهِ، وَابْنَتِهِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»^۲

۴۰. آیا فاطمه در امامت علی علیه السلام شک داشت؟

پرسش چهلیم:

۱. امامت در قرآن، رضوانی، ص ۳۷۸

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۴۴، ص ۱۷۴

شک و تردید فاطمه در امامت علی!!!

«فَكَتْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا يَأْتِيهِ جَبْرِئِيلُ بِخَبَرِهِ وَلَا خَبَرٍ مِنَ الْأَرْضِ فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ بِالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى وَكِيعِهَا تَقُولُ أَوْشَكَ أَنْ يُؤْتَمَ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ فَأَسْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَيْنَيْهِ يَبْكِي ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ يَأْتِيَنِي بِخَبَرٍ عَلَيَّ أَبَشَرُهُ بِالْجَنَّةِ وَافْتَرَقَ النَّاسُ فِي الظَّلَبِ لِعَظِيمِ مَا رَأَوْا بِالنَّبِيِّ ﷺ وَأَقْبَلَ عَامِرُ بْنُ قَتَادَةَ يُبَشِّرُ بِعَلِيٍّ»

«سه روز بود که جبرئیل نازل نمی‌شد و خبر علی ﷺ و هیچ خبری از زمین را به او نمی‌داد، پس فاطمه آمد در حالی که حسن و حسین را در آغوش داشت و گفت:

مشکوکم این دو بچه یتیم شوند، اشک در چشمان پیامبر خدا ﷺ حلقه زد، سپس فرمود: ای مردم چه کسی از علی برای من خبر می‌آورد که بهشت را به او مژده می‌دهم، مردم به سبب نگرانی شدیدی که در پیامبر دیدند، در جستجوی علی پراکنده شدند و عامر بن قتاده آمد و مژده داد...» (الخصال جلد ۱ صفحه ۹۵)

بر اساس این حدیث فاطمه شک دارد که علی بن ابی طالب کشته شده یا خیر. طبق این شک در مرگ علی یعنی فاطمه اعتقادی به خلافت و امامت علی بعد از پیامبر ندارد؟!!!

پاسخ:

در مورد روایت مورد اشکال وهابی از دو جهت می‌توان بحث کرد:

۱. جهت سندی:

از نظر سندی، روایت مذکور ضعیف است. در سند آن راویانی چون: «محمد بن معقل القرمیسینی»، «جعفر بن محمد الوراق» و «محمد بن الحسن الاشج» وجود دارد که در منابع رجالی به عنوان افراد مجهول معرفی شده‌اند و نمی‌توان به روایات آنان اعتماد کرد:^۱

۱. مستدرکات رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۳۴؛ ج ۲، ص ۲۲۳؛ ج ۷، ص ۲۲

۲. جهت دلالتی:

اگر از ضعف سندی روایت مذکور هم چشم پوشی کنیم باز هم گفتنی است که نتیجه گیری وهابی از روایت مذکور خلاف و اشتباه است.

وهابی به دروغ روایت را ترجمه کرده است که حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند که «مشکوکم این دو بچه یتیم شوند»، در حالی که ترجمه صحیح عبارت چنین است که حضرت فاطمه علیها السلام به صورت خبری از یک واقعه اتفاق افتاده برای امام علی علیه السلام خبر داده و فرمودند: «نزدیک بود که این دو بچه یتیم شوند» **«اوشك ان یومّ هذین الغلامین»**

با توجه به ادامه روایت که خبر از نصرت الهی امیر مومنان علیه السلام در برابر دشمنان دین به وسیله جبرئیل و میکائیل می دهد: **«فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَمَّا الصَّوْتُ الْأَوَّلُ الَّذِي حَكَ مَسَامِعَكَ فَصَوْتُ جَبْرَائِيلَ وَأَمَّا صَوْتُ الْآخَرِ فَصَوْتُ مِيكَائِيلَ قَدِمَ إِلَيَّ أَحَدَ الرَّجُلَيْنِ...»**

حضرت فاطمه علیها السلام علم داشته و خبر داده و می گوید که نزدیک بود که علی علیه السلام شهید شود یعنی ایشان شهید می شد اگر نصرت الهی و یاری خداوند نبود، اما چون یاری خداوند و فرشتگان با علی علیه السلام بوده لذا ایشان از این خطر حفظ شدند و توانستند دشمنان دین را مغلوب کنند و پیامبر به خاطر این واقعه سختی که بر علی علیه السلام گذشته بود به گریه افتادند و در صدد یافتن خبر بیشتر از علی علیه السلام بر آمدند.

سخن فاطمه علیها السلام شبیه آیات ذیل از قرآن است که می گوید اگر نصرت الهی شامل حال پیامبر اسلام یا یوسف نبی علیه السلام یا مومنین نمی شد، آنان گرفتار عواقب سوئی می شدند.

«و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو مقام عصمت مصون از انحراف نبودی) نزدیک بود کمی به آنها تمایل کنی» **«وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَا لَقَدْ كِدْتَ**

تَرَكَهُمُ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء، آیه ۷۴) - «آن زن قصد یوسف را کرد، و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید قصد وی را می نمود، اینچنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود.» «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف، آیه ۲۴) - «اگر فضل و رحمت خدا نبود همگی، جز عده کمی، از شیطان پیروی می کردید.» «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء، آیه ۸۳)

۴۱. کلیدی از یک سخنران منتشر شده است که می گوید امیر مومنان فرموده است که: من باقی می مانم در زمانی که هیچکس باقی نمی ماند!!!
پرسش چهل و یکم:

کلیدی از یک سخنران منتشر شده است که می گوید امیر مومنان فرموده است که من باقی می مانم در زمانی که هیچکس باقی نمی ماند. سخنران مذکور در ادامه می گوید بقاء ذات خداوند به بقاء امیر المومنین علیه السلام است و این است معنای بقیه الله بودن ائمه؟

پاسخ:

متأسفانه این سخنان مصداق بارز غلو در حق اهل بیت علیهم السلام و نسبت دادن اوصاف خداوندی به آن بزرگواران است چنانچه که امام صادق علیه السلام فرمود؛ «جوانان خود را از نزدیک شدن به غلات بر حذر دارید زیرا غلات بدترین مخلوقات هستند. عظمت خداوند را کوچک شمرده و ادعای ربوبیت برای بندگان خدا می کنند و به خدا سوگند غلات از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدتر هستند» «احْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُونَهُمْ، فَإِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ، يُصَغِّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ، وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ، وَاللَّهُ إِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ

مِنْ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا.^۱

برخی از محققین در مورد ازلیت و ابدیت خداوند می نویسند:

«در میان خداپرستان جهان کسی پیدا نمی شود که ازلیت و ابدیت وجود مقدّس او را انکار کند، چرا که اگر او ازلی نباشد باید حادث باشد، و اگر حادث باشد نیاز به علّت دیگری دارد، چون محال است چیزی بدون علّت ایجاد شود، و هرگاه ازلیت او را پذیرفتیم ابدیت نیز با آن همراه است، چرا که یک وجود ازلی حتماً نامحدود است، و چنین وجودی ابدی خواهد بود. از این گذشته با توجّه به حقیقت وجود خداوند به آسانی به این دو صفت می رسیم چرا که در دلایل اثبات وجود خدا، واجب الوجود بودن او محرز و مسلّم می شود، و می دانیم واجب الوجود هرگز از هستی جدا نمی شود، و یا صحیح تر هستی عین ذات او است، از خارج به او داده نشده تا از او گرفته شود، و چنین وجودی همیشه بوده، و همیشه خواهد بود.»^۲

در آیات و روایات نیز تصریح شده که ابدیت صفت اختصاصی خداوند است و او است که پس از مرگ و فناء همه چیز باقی ماند و مثلاً در پایان جهان همه موجودات می میرند و ذات پاک الهی باقی می ماند.

«اوست اوّل و آخر و پیدا و پنهان؛ و او به هر چیز داناست.» «همه کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی می شوند و تنها ذات صاحب جلال و گرمی پروردگارت باقی می ماند.» «و خدا بهتر و پایدارتر است.» «همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود» (سوره حدید، آیه ۳. سوره الرحمن، آیات ۲۶-۲۷. سوره طه، آیه ۷۳. سوره قصص، آیه ۸۸).

امام علی (علیه السلام) در مورد خداوند فرمود:

۱. امالی طوسی، ص ۶۵۰

۲. پیام قرآن، ج ۴، ص ۲۱۳

«لَمْ يَزَلْ أَوَّلًا قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلاَ أَوَّلِيَّةٍ وَآخِرًا بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلاَ نِهَائِيَّةٍ»: «او همواره اول بودن پیش از وجود اشیاء، بی آن که آغازی داشته باشد، و آخر است بی آن که نهایی داشته باشد».^۱

و نیز در خطبه اشباح آمده است «الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ»: «او اولی است که قبل ندارد تا چیزی قبل از آن باشد، و آخری است که بعد ندارد تا چیزی بعد از آن باشد»^۲
در اصول کافی در فصل معانی اسماء الله در تفسیر «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» از امام صادق (ع) چنین آمده است: «هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْآخِرُ عَلَى مَا لَمْ يَزَلْ وَ لَا تَخْتَلِفُ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ، كَمَا تَخْتَلِفُ عَلَى غَيْرِهِ»: «او آغاز بوده و قبل از همه چیز، و آخر است بعد از همه چیز، صفات و اسمائش دگرگون نمی شود آن گونه که از دیگران دگرگون می شود»^۳

لذا امام جواد (ع) خطاب به خداوند چنین می فرمود:

«ای آن که پیش از هر چیز بود، سپس همه چیز را آفرید، سپس باقی می ماند و همه چیز، فانی می شود!» «يَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، ثُمَّ يَبْقَى وَ يَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ»^۴

حال در مورد حدیث مورد استناد روحانی مورد اشاره گفتنی است:

روایت مورد استدلال سخن پیامبر گرامی خطاب به علی (ع) است نه بیان خود امام علی که در روایت مذکور پیامبر گرامی فرمود:
«ما اهل بیت باقی می مانیم در زمانی که هیچکس باقی نمی ماند و هلاکت

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۳۷

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۵ (باب معانی الاسماء)، حدیث ۵.

۴. توحید صدوق، ص ۴۸

احزاب به دست ماست» «إِنَّا نَبَقِّ حِينَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ وَ هَلَاكُ الْأَحْزَابِ بِأَيْدِينَا»^۱
 مولف کتاب معروف «تاویل الآيات الظاهرة» در تفسیر روایت فوق می نویسد:
 «معنای روایت که می فرماید ما باقی می مانیم در زمانی که کسی باقی
 نمی ماند آن است که پیامبر گرامی و امام علی پس از مرگ به دنیا بازگشت
 می کنند و تا آستانه پایان دنیا که همگان از دنیا می روند باقی می مانند چنانچه
 که این نکته در احادیث رجعت آمده است و مقصود از هلاکت احزاب به دست
 آنان، احزاب شیطان و اهل ظلم و عدوان است» «فمعنى قوله نبقى حين لا يبقى أحد
 و هلاك الأحزاب بأيدينا دليل على أنهما يكران إلى الدنيا و يلبثان فيها ما شاء الله
 كما روي عن الأئمة في حديث الرجعة ثم يبقيان حين لا يبقى أحد من الخلق و قوله
 هلاك الأحزاب بأيدينا و الأحزاب هم أحزاب الشيطان و أهل الظلم و العدوان»^۲
 لذا حدیث شناس برجسته علامه مجلسی روایت فوق را در باب رجعت ذکر
 میکند:^۳

بنابراین روایت مذکور در باب رجعت معنا پیدا می کند که امام علی علیه السلام به
 دنیا رجعت می کند و تا آستانه پایان دنیا که همه مردمان می میرند باقی می ماند
 زیرا حجت الهی آخرین فردی است که دنیا را ترک می کند و سپس با پایان جهان
 همگان حتی امیر مومنان علیه السلام جان خود را از دست می دهند و خداوند تنها باقی
 می ماند و با نفخ صور دوم همگان زنده می شوند که برخی با استناد به روایات،
 معتقدند که اول کسانی که در این مرحله زنده می شوند، پیامبر گرامی اسلام و
 امام علی علیه السلام هستند «أَمَّا أَوْلَاهَا فَسَأَلْتُ رَبِّي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَ

۱. مختصر البصائر، ص ۲۱۶

۲. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۳۰۷

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۹

أَنْفُضَ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِي وَأَنْتَ مَعِيَ فَأَعْطَانِي^۱

ما در ذیل در مورد رجعت امام علی علیه السلام و باقی بودنشان تا آستانه پایان دنیا و نیز معنای آیه «بقیه الله خیر لکم» بیشتر بحث کرده ایم:^۲

۴۲. چرایی انتخاب کوفه به مرکزیت خلافت علی علیه السلام!!!

پرسش چهل و دوم:

چرا امام علی مرکز خلافتش را به کوفه منتقل کرد با این که مرکز خلافت پیامبر اسلام مدینه بود؟ آیا امام علی با سنت پیامبر مخالفت نکرد؟!!!
پاسخ:

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه علت هجرتش به سوی کوفه را چنین بیان می دارد:

«آگاه باشید! به خدا سوگند! من به میل خود، بسوی شما نیامدم، بلکه حوادث اضطراری مرا به طرف شما حرکت داد!» «أما والله ما أتيتكم اختياراً، و لكن جئت إليكم سوقاً»^۳

برخی در شرح سخن فوق می نویسند:

«تاریخ نیز به این واقعیت، شهادت می دهد که اگر مسأله «جنگ جمل» نبود، امام علیه السلام به سوی بصره حرکت نمی کرد و اگر نیروهای حجاز برای در هم شکستن پیمان شکنان بصره، کافی بود، از کوفیان کمک نمی طلبید و اگر خطر «معاویه» کشور اسلام را تهدید نمی کرد، برای دفع او، در پایگاه کوفه مستقر

۱. خصال، ج ۱، ص ۳۱۴؛ معارف و عقاید، ج ۶، ص ۷۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13557
https://t.me/Rahnamye_Behesht/6073

۳. نهج البلاغه، خطبه ۷۱

نمی شد و جوار رسول الله ﷺ و قبر بانوی اسلام و سرزمین وحی را رها نمی فرمود.^۱ برخی دیگر از محققین سخن فوق را بیشتر شرح می دهند و می نویسند:

«(امام علی علیه السلام) در ابتدا مدینه را مرکز خلافت خود قرار داد اما ناگهان مسئله «ناکثان»، یعنی پیمان شکنی کسانی که پیش از همه با او بیعت کرده بودند، رخ داد و گزارشهای هولناک و تکان دهنده ای به وی رسید و معلوم شد که پیمان شکنان، به کمک مالی بنی امیه و نفوذ و احترام همسر پیامبر، جنوب عراق را تسخیر کرده اند و پس از تصرف بصره دهها نفر از یاران و کارگزاران امام علیه السلام را به ناحق کشته اند.

این امر سبب شد که امام علیه السلام برای تنبیه ناکثان و مجازات همدستان آنان، مدینه را به عزم بصره ترک گوید و با سپاهیان خود در کنار بصره فرود آید. آتش نبرد میان سپاه بر حق امام و لشکریان باطل ناکثان مشتعل شد و سرانجام سپاه حق پیروز گردید و سران شورش کننده کشته شدند و گروهی از آنان پا به فرار نهادند و بصره مجدداً به آغوش حکومت اسلامی بازگشت و اداره امور آن به دست یاران علی علیه السلام افتاد و اوضاع شهر و مردم حال عادی به خود گرفت و ابن عباس، مفسر قرآن و شاگرد ممتاز امام، به استانداری آنجا منصوب شد....

امام علیه السلام می دانست که شورش پیمان شکنان گناهی است از گناهان معاویه که آنان را به نقض میثاق تشویق کرده بود و از روی فریب، غایبانه دست بیعت به آنان داده و حتی در نامه ای که به زیر نوشته بود خطوط شورش را کاملاً ترسیم کرده و یاد آور شده بود که از مردم شام برای او بیعت گرفته است و باید هرچه زودتر کوفه و بصره را اشغال کنند و به خونخواهی عثمان تظاهر کنند و نگذارند فرزند ابوطالب بر آن دو شهر دست بگذارد.

اکنون که تیر این یاغی به خطا رفته و شورش پایان یافته بود باید هرچه زودتر ریشه فساد قطع و شاخه شجره ملعونه بنی امیه از پیکر جامعه اسلامی بریده می شد. نزدیکترین نقطه به شام همان کوفه است. لذا امام علی علیه السلام کوفه را مرکز خلافت خود قرار داد خصوصا با توجه به آنکه بیشتر کسانی که در راستای پایان دادن به فتنه و آشوب یاران جمل، در کنار امام علیه السلام شمشیر زدند، شخصیت های بزرگ و برجستگان و قاطبه مردم کوفه را تشکیل می دادند.

بنابراین اوضاع و شرایط سیاسی و اغتشاشاتی که ناشی از کشته شدن عثمان و پی آمدهای جنگ جمل رخ داد، امام علیه السلام را بر آن داشت تا در کوفه استقرار یابد و امنیت و آرامش بر منطقه حکمفرما شود.^۱

۴۳. امکان کافر مردن مسلمانان در پایان عمر!!!

پرسش چهل و سوم:

این افرادی که از ما مسلمین می میرند امکان دارد که آخر عمری کافر مرده باشند؟!!!

پاسخ:

کسانی از مسلمانان ظاهری که عمرشان را در معصیت و تعدی از حدود الهی گذرانده اند، به تدریج با ارتکاب گناهان صفحه سفید قلبشان سیاه می شود و ایمان به خداوند جای خودش را به بی ایمان و بی اعتقادی می دهد و سبب می شود که انسان بی اعتقاد از دنیا برود. در ذیل مستندات این سخن از آیات و روایات را بیان کرده ایم:^۲

۱. فروغ ابدیت، ص ۴۶۵ به بعد - پیشوایان هدایت، ج ۲، ص ۲۸۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13670

لذا در کتابهای اخلاقی در حالات برخی از افراد مشرف به مرگ نقل می‌کنند که در لحظات احتضار و جان دادن، نمی‌توانستند شهادتین را بگویند و ایمان خود را تثبیت کنند، چون در دنیا اعمالشان فاسد بود و به دنیا دلبستگی داشتند، شیطان نیز از دلبستگی آنان به دنیا سوء استفاده می‌کرد و مثلاً در برابرشان مجسم می‌شد و می‌گفت که اگر شهادتین را بگویی فلان شیء گرانقیمت را که به آن علاقه داری می‌شکنم و از این طریق مانع اظهار ایمان و شهادتین گفتن فرد محتضر می‌شد و این دسیسه شیطان در هنگام مرگ را خود این افراد محتضر پس از آنکه از حالت احتضار خارج شده و عمرشان به دنیا بود برای دیگران نقل کرده‌اند: «یروی أنّ رجلاً آخر قد حضرته الوفاة، لَقِن الشَّهادتین فصار ينظر إلى زاوية من الغرفة بالقرب من السقف، ولا يكرّر الشَّهادتین، فتعجب الحاضرون من أمره. ولكنّ الله تعالى أراد به أن لا يموت دون الإقرار بالشَّهادتین، فعند ما صحا سئل عن أمره، فقال: كان لي إناء مرضع في التَّرف بالقرب من السقف و رأيت شخصا رافعا الإناء ويقول له: إن أقررت بالشَّهادتین كسرت هذا الإناء!»^۱

اما کسانی که در دنیا در مسیر اصلاح و پاکی بودند و اگر خطایی هم از آنان سر زده سریعاً توبه کرده‌اند و روحیه عناد و تمرد و ارتکاب معاصی در آنان نبوده حتماً با ایمان از دنیا می‌روند و در پایان عمر مورد عنایت خاصه الهی قرار می‌گیرند، چنانچه که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«خداوند کسانی را که ایمان آوردند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، ثابت قدم می‌دارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر» ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ (سوره ابراهیم، آیه ۲۷)

مفسرین در تفسیر آیه فوق می‌نویسند:

«در بعضی دیگر از روایات چنین می‌خوانیم که شیطان به هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می‌آید و از چپ و راست برای گمراهی او، به وسوسه می‌پردازد اما خداوند اجازه به او نمی‌دهد که مؤمن را گمراه کند و این است معنی **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ... ان الشيطان لياقِي الرجل من اولائنا عند موته عن يمينه و عن شماله ليضله عما هو عليه، فياين الله عز و جل له ذلك قول الله عز و جل يُثَبِّتُ اللَّهُ...**» (الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۵)

و اکثر مفسران - طبق نقل مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان - همین تفسیر را پذیرفته‌اند.

شاید به این علت که سرای آخرت نه جای لغزش است، و نه جای عمل، بلکه تنها محل برخورد با نتیجه‌ها است، ولی در لحظه فرا رسیدن موت و حتی در عالم برزخ (جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد) امکان لغزش کم و بیش وجود دارد و در همین جا است که لطف خداوند بیاری انسان می‌شتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم می‌دارد.^۱

بر همین اساس امام صادق (ع) در روایت دیگری فرمود:

«هیچ انسانی نیست مگر این که در هنگام مرگ، شیطان یکی از مأمورین خود را نزد او حاضر می‌کند تا وی را وسوسه کند و در دینش به شک اندازد و او را به کفر بکشانند. این وسوسه ادامه دارد تا این که روح از بدن او خارج شود. اگر ایمان محتضر، سست و عاریه‌ای باشد، شیطان به آسانی آن را از او می‌گیرد و کافر از دنیا می‌رود. و اگر محتضر از مؤمنان حقیقی باشد، شیطان نمی‌تواند بر او غالب شود و دین و ایمانش را بگیرد. سپس فرمود: هرگاه یکی از شما بر بالین شخصی از کسان خود رفتید که مرگش فرا رسیده است، شهادت به لا اله الا الله و

محمد رسول الله را به او تلقین کنید تا شیطان به او دست نیابد؛ مَا مِنْ أَحَدٍ يَخْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيَاطِينِهِ مَنْ يَأْمُرُهُ بِالْكَفْرِ...^۱

۴۴. آیا جسد مطهر امامان علیهم السلام پس از مرگ ظاهری به آسمان برده می شود!!!

پرسش چهل و چهارم:

آیا قبر امامان خالی است؟

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ نَبِيٍّ يَبْقَى فِي الْأَرْضِ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ حَتَّى تَرْفَعَ رُوحُهُ وَعَظْمُهُ وَلَحْمُهُ إِلَى السَّمَاءِ...

زیاد بن ابوالحلال از امام صادق نقل می کند که فرمود: هیچیک از انبیا و امام ها، بیش از سه روز در زمین [قبر خود] باقی نمی مانند؛ بلکه روح و گوشت و استخوان آنها تماماً به آسمان بُرده می شود (الکافی، شیخ کلینی ج ۴، ص ۵۶۷)!!!
به راستی اگر داخل قبرها خالی باشد، دیگر چه فرقی دارد که به کربلا و مشهد برویم یا پشت بام منزل خودمان؟!!!

پاسخ:

شیخ حر عاملی در مورد روایاتی که می گوید بدن مطهر امامان علیهم السلام پس از مرگ ظاهری به آسمان برده می شود، پاسخی دارد که ما در ذیل این پاسخ را مورد بیان و شرح قرار می دهیم:

«الذي يظهر من الأحاديث الكثيرة جدا أن أبدانهم ترد إلى الأرض كما في حديث وفاة الرضا (عليه السلام) و حديث استسقاء اليهود بعظم نبي و هما في عيون الأخبار، و حديث الاشراف على قبر رسول الله صلى الله عليه وآله في أصول الكافي، و حديث نقل عظام يوسف من مصر إلى الشام، و حديث نبش المتوكل قبر الحسين (عليه السلام) في أمالي الشيخ الطوسي، و أحاديث الرجعة تتضمن أنهم يخرجون من

قبورهم ينفضون التراب عن رؤوسهم، وكذا أحاديث القيامة، و ما يأتي من زيارة آدم ونوح وغير ذلك من الأحاديث و الزيارات، و لعلّ عدم الاخبار هنا بالعود لحكمة أخرى كدفع احتمال نبش أعدائهم لقبورهم»^۱

از احادیث زیادی استفاده می شود که بدن مطهر حجت های الهی در محل مدفنشان قرار دارد:

۱. در حدیث مربوط به شهادت امام رضا علیه السلام آمده است که بدن مطهر حضرت پس از آنکه توسط امام جواد علیه السلام غسل داده شد، با تابوت به آسمان رفت و مجدداً برای دفن به زمین بازگشت:

«...حَتَّى عَلَا التَّابُوتُ وَ انْشَقَّ السَّقْفُ فَخَرَجَ مِنْهُ التَّابُوتُ... مَا أَتَمَّ الْحَدِيثَ حَتَّى انْشَقَّ السَّقْفُ وَ نَزَلَ التَّابُوتُ فَقَامَ عليه السلام فَاسْتَخْرَجَ الرِّضَا عليه السلام مِنَ التَّابُوتِ وَ وَضَعَهُ عَلَى فِرَاشِهِ»^۲

۲. روایتی از امام عسکری علیه السلام مربوط به بودن استخوانهای جسد مطهر یکی از پیامبر در دست اهل کتابی نکاتی آمده است که خداوند به حرمت آن استخوانها بارانش را بر مردم فرو فرستاد: «هَذَا رَجُلٌ مَرَّ بِقَبْرِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ فَوَقَعَ فِي يَدِهِ هَذَا الْعَظْمُ وَ مَا كَشَفَ عَنْ عَظْمِ نَبِيِّ إِلَّا هَطَلَتِ السَّمَاءُ بِالْمَطَرِ»^۳

۳. در روایتی از رفتن بر فراز قبر پیامبر گرامی اسلام نهی شده است زیرا این عمل بی احترامی به پیامبر اسلامی است که جسد مطهرش در درون قبر قرار دارد: «مَا أَحِبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَغْلُو فَوْقَهُ وَ لَا آمَنُهُ أَنْ يَرَى شَيْئاً يَذْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ أَوْ يَرَاهُ قَائِماً يُصَلِّي...»^۴

۱. وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۳۲۳

۲. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۴۴؛ امالی صدوق، ص ۶۶۳

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۲؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۲۹

۴. الكافي، ج ۱، ص ۴۵۲

۴. شاهد دیگر روایاتی است که می‌گوید حضرت موسی جسد و استخوانهای یوسف علیه السلام را از قبرش در مصر به شام منتقل کرد یا حضرت نوح جسد و استخوانهای آدم علیه السلام را به نجف منتقل کرد:

«فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَخْرِجَ عِظَامَ يُوسُفَ عليه السلام مِنْ مِصْرَ - فَاسْتَخْرَجَ تَابُوتًا فِيهِ عِظَامُ آدَمَ فَحَمَلَهُ فِي جَوْفِ السَّفِينَةِ»^۱

۵. شاهد دیگر حدیثی است که می‌گوید در زمان متوکل، قبر مطهر امام حسین علیه السلام را نبش کردند و جسد مطهر حضرت را سالم در قبر یافتند:

«إِنِّي نَبَشْتُ فَوَجَدْتُ بَارِيَّةً جَدِيدَةً وَعَلَيْهَا بَدَنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ وَجَدْتُ مِنْهُ رَاحَةً الْمِسْكِ، فَتَرَكْتُ الْبَارِيَّةَ عَلَى حَالَتِهَا وَ بَدَنَ الْحُسَيْنِ عَلَى الْبَارِيَّةِ»^۲

۶. شاهد دیگر احادیث مربوط به قیامت و رجعت است که نشان می‌دهد جسد مطهر ائمه علیهم السلام در قبورشان است، به عنوان مثال در مورد رجعت روایتی است که می‌گوید امام حسین علیه السلام از قبرش خارج می‌شود و خاک‌ها را از سر مبارکش کنار می‌زند: «وَأَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ عَنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ»^۳

۷. شاهد دیگر احادیثی است که می‌گوید استخوانهای جسد مطهر نوح و آدم در کنار جسم مبارک علی علیه السلام در نجف دفن هستند و شایسته است که انسان هر سه را با هم زیارت کند:

«فَاعْلَمْ أَنَّكَ زَائِرٌ عِظَامَ آدَمَ وَ بَدَنَ نُوحٍ وَ جِسْمَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام»^۴

بنابراین از این احادیث متعدد به وضوح استفاده می‌شود که جسد مطهر امامان علیهم السلام در قبورشان قرار داد و احادیثی که می‌گوید جسد مطهر به آسمان برده

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۰۵؛ کامل الزیارات، ص ۳۸

۲. امالی طوسی، ص ۳۲۶

۳. مختصر البصائر، ص ۴۹۲؛ تاویل الآیات، ص ۷۳۷

۴. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۳؛ کامل الزیارات، ص ۳۸

می‌شود از روی تقیه صادر شده است تا جلوی اقدام خوارج و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام گرفته شود که مبادا بروند و نبش قبور ائمه علیهم‌السلام را کنند و جنازه امامان علیهم‌السلام را خارج کرده و مورد بی‌احترامی قرار دهند.

نکته پایانی:

فرضا بپذیریم که جسد مطهر امامان علیهم‌السلام به آسمان برده می‌شود، اما طبق روایات باز هم ما مامور به زیارت قبورشان هستیم زیرا امامان علیهم‌السلام به مکان دفنشان احاطه دارند و صدای ما را در کنار محل دفنشان مستقیماً می‌شنوند و ما را می‌بینند و می‌شناسند، در ذیل در این رابطه و فلسفه زیارت قبور امامان علیهم‌السلام توضیح داده‌ایم:

۴۵. چرا پیامبر اسلام در ليله المييت على را به جای خود خواباند و ابوبکر را با خود برد!!!

پرسش چهل و پنجم:

برخی شبهه می‌کنند که اگر واقعا امام علی جانشین پیامبر بود و ابوبکر نبود، پس چرا پیامبر امام علی را در بستر خود خواباند و ابوبکر را با خود برد در حالی که سزاوارتر بود که از جان امام علی که جانشینش بود محافظت کند و امام علی را با خود ببرد نه ابوبکر را. این یعنی ابوبکر جانشین پیامبر بود لذا پیامبر از جان ابوبکر محافظت نمود نه امام علی!!!

پاسخ:

۱. چنین استدلال کردنی برای نفی جانشینی امام علی علیه‌السلام و اثبات جانشینی ابوبکر، استدلال متقنی نیست، چنانچه که سعد بن عبد الله این استدلال اهل سنت را به این صورت در محضر امام مهدی علیه‌السلام عرضه کرد که آنها می‌گویند:

«آیا نمی‌دانید که پیغمبر، ابوبکر را به این منظور با خود به غار برد که می‌دانست او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می‌کند و زمام امور مسلمین را به دست می‌گیرد... و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت! به همین جهت علی را با خود نبرد و بردن او برایش دشوار بود....»

امام مهدی علیه السلام فرمود:

«چرا در جواب او نگفتی: (که طبق اعتقاد شما) مگر پیغمبر نفرموده است که مدت خلافت بعد از من سی سال است و این مدت را وقف عمر این چهار نفر کرد که به عقیده شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این را می‌گفتی، ناگزیر از این بود که بگوید آری. حضرت در ادامه فرمود:

«آنگاه به او می‌گفتی آیا این طور نیست که پیغمبر چنان که می‌دانست، خلافت را بعد از وی ابوبکر و بعد از ابوبکر، عمر و بعد از عمر، عثمان تصاحب می‌کند و بعد از عثمان از آن علی است؟ باز هم ناچار بود بگوید که آری. سپس به وی می‌گفتی:

بنابراین بر پیغمبر لازم بود که این چهار نفر را به ترتیب با خود به غار ببرد و همان طور که به ابوبکر مهربانی کرد، نسبت به بقیه هم مهربانی کند و با بردن ابوبکر به تنهایی، مقام سه نفر دیگر را پایین نمی‌آورد و آنها را خوار نمی‌کند! «...تَقُولُ لَهُ فَكَانَ الْوَاجِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُخْرِجَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّرْتِيبِ إِلَى الْغَارِ وَيُسْفِقَ عَلَيْهِمْ كَمَا أَسْفَقَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَلَا يَسْتَخِفَّ بِقَدْرِ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ بِتَرْكِهِ إِيَّاهُمْ وَتَخْصِيصِهِ أَبَا بَكْرٍ وَإِخْرَاجِهِ مَعَ نَفْسِهِ دُونَهُمْ...»^۱

۲. اساساً طبق روایات متعدد اهل سنت، همراهی ابوبکر با پیامبر اسلام به

خواست و اراده پیامبر گرامی نبوده است تا کسی بخواهد از این جریان برای ابوبکر اثبات جانشینی کند.

سیوطی می نویسد:

«پیامبر شبانه از خانه بیرون آمد و به غار ثور رسید. ابن عباس می گوید هنگامی که ابوبکر پیامبر را دید به دنبال حضرت راه افتاد تا این که پیامبر صدای حرکت ابوبکر را احساس کرد و ترسید که مبادا یکی از دشمنان باشد که در جستجوی اوست. چون ابوبکر متوجه حالت پیامبر شد سرفه ای کرد، حضرت هم صدای او را شناخت و ایستاد تا او برسد. ابوبکر همچنان دنبال پیامبر رفت تا به غار رسیدند» «لما خرج رسول الله ﷺ من الليل لحق بغار ثور قال وتبعه أبو بكر رضي الله عنه فلما سمع رسول الله ﷺ حسه خلفه خاف ان يكون الطلب فلما رأى ذلك أبو بكر رضي الله عنه تنحى فلما سمع ذلك رسول الله ﷺ عرفه فقام له حتى تبعه فأتيا الغار»^۱

یا باز نقل می کنند:

«ابوبکر رسید و پیامبر را صدا زد. علی به او فرمود: پیامبر به طرف چاه میمون رفته. ابوبکر به سوی چاه میمون به راه افتاد و (پس از رسیدن به پیامبر) با وی درون غار شد» «فجاء أبو بكر وعلي نائم قال وأبو بكر يحسب أنه رسول الله ﷺ قال فقال يا نبي الله فقال له علي ان نبي الله ﷺ قد انطلق نحو بئر ميمون فأدركه قال فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار»^۲

۳. طبق روایات شیعه و سنی، پیامبر گرامی آگاه به علم غیب و همه امور گذشته و آینده تا روز قیامت بوده است، چنانچه که امام علی و امام صادق علیهما السلام

۱. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۶

۲. فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۸۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۹۸؛

المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۴۳ و

به این نکته تصریح کردند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ عليه السلام عَنْ عِلْمِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ عِلْمُ النَّبِيِّ عِلْمٌ جَمِيعُ النَّبِيِّينَ وَ عِلْمٌ مَا كَانَ وَ عِلْمٌ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ» - «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أُعْطِيَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

در روایت صحیح مسلم هم آمده است که پیامبر اسلام صبح تا شامی منبر رفتند و مردم را از تمام اموری که در گذشته بوده و در آینده خواهد بود مطلع کردند و حذیفه می گفت من به تعلیم پیامبر آگاه به تمام امور آینده تا روز قیامت هستم: «صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ الْفَجْرَ. وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتْ الظُّهُرُ. فَنَزَلَ فَصَلَّى. ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ. فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتْ الْعَصْرُ. ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى. ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ. فَخَطَبَنَا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ. فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ. فَأَعْلَمْنَا أَخْفَظْنَا.» «عَنْ حُذَيْفَةَ؛ أَنَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ»^۲

بر این اساس می گوئیم:

پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله می دانست که امیر مومنان عليه السلام در شب لیلۀ المبیت کشته نمی شود، اما این مطلب را به امام علی عليه السلام نگفت، تا خداوند امیر مومنان را امتحان کند، چنانچه که این نکته در روایتی آمده است: «وَ قَدْ اِمْتَحَنَكَ يَا ابْنَ أُمٍّ»^۳

و امیر مومنان هم از این امتحان سر بلند بیرون آمد و خوشحال بود که دارد جاننش را فدای پیامبر اسلام می کند تا پیامبر به سلامت باشد: «أَمَرَنِي أَنْ أَضْطَجِعَ فِي مَضْجَعِهِ وَ أَقِيَهُ بِنَفْسِي فَأَشْرَعْتُ إِلَى ذَلِكَ مُطِيعاً لَهُ مَسْرُوراً لِنَفْسِي

۱. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۹

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۱۷

۳. مناقب آل أبي طالب عليه السلام (لاین شهر آشوب)، ج ۱، ص ۱۸۳

بِأَنِّ أَقْتَلَ دُونَهُ^۱

خداوند هم در مدح امیر مومنان که حاضر شد برای حفظ پیامبر از جاننش هم بگذرد و در بستر پیامبر بخوابد و از امتحان الهی سر بلند بیرون آمد، آیه نازل کرد و فرمود:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» «بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، یعنی علی علیه السلام) در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.» (بقره، آیه ۲۰۷)

«أبو جعفر اسکافی»، استاد شارح مشهور نهج البلاغه ابن أبي الحديد سنی مسلک می گوید:

«قد ثبت بالتواتر حديث الفراء، ... ولا يحده إلا مجنون او غير مخالط لاهل الملة، ... وقد روى المفسرون كلهم: ان قول الله تعالى: و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله انزلت في علي عليه السلام ليلة المبيت على الفراء»

«حديث خوابیدن علی در بستر پیامبر اسلام به تواتر ثابت شده و قابل انکار نیست؛ بنابراین جز انسان دیوانه و مجنون، یا کسی که با مسلمانان معاشرتی ندارد، هیچ کس چنین روایتی را انکار نمی کند، (زیرا) تمام مفسران قرآن کریم اتفاق نظر دارند که آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي...» در لیلة المبيت، در شأن علی نازل گشته است.»^۲

با توجه به آنچه بیان شد روشن شد که دیگر نمی توان چنین اشکال کرد که اگر امام علی علیه السلام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پس چرا پیامبر جان او را حفظ نکرد؟ زیرا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می دانست که امام علی علیه السلام در آن شب کشته نمی شود اما

۱. الخصال، ج ۲، ص ۳۶۷

۲. شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص ۲۶۱

این مطلب را به امیر مومنان نگفت تا او امتحان شود و امیر مومنان هم سربلند از این امتحان بیرون آمد.

۴۶. آیا امیر مومنان علیه السلام در نهج البلاغه به فردی توهین کرده است!!!

پرسش چهل و ششم:

اگر توهین کردن بد است چگونه است که امام علی در خطبه ۱۸۴ نهج البلاغه به فردی می گوید بی دندان!!! آیا این توهین نیست؟
پاسخ:

در مورد خطبه ۱۸۴ نهج البلاغه، سید رضی می گوید:

«و من کلام له علیه السلام قاله للبرج بن مسهر الطائی، و قد قال له بحیث یسمعه: «لا حکم الا لله»، و کان من الخوارج.»

«از سخنان امام علیه السلام است. این سخن را امام به برج بن مسهر طایبی که از خوارج بود فرمود و این در زمانی بود که آن شخص با صدای بلند به گونه ای که امام آن را بشنود شعار خوارج «لا حکم الا لله» را سرداد.»

می دانیم جمعیت خوارج - همان گروه نادان و کم عقل و متعصبی که بعد از ماجرای حکمین در صفین بر امام شوریدند - شعارشان «لا حکم الا لله» بود و مقصودشان این بود که نباید برای حل مشکل جنگ صفین حکم و داوری تعیین کرد، چون حکم و داور فقط خداست.

این شعار که کاملاً با معنای انحرافی و نادرست به کار می رفت از نشانه های خوارج بود و هنگامی که برج بن مسهر طایبی در محضر حضرت این شعار را سر داد امام با کلمات تند و کوبنده ای آن مرد نادان ماجراجو را خاموش کرد تا دیگری جرأت نکند در محضرش چنین شعاری با چنان محتوای گمراه کننده ای سر

دهد.^۱

امام علی علیه السلام در پاسخ فرد مذکور فرمود:

«اسکت قبحك الله یا اثم، فوالله لقد ظهر الحق فکنت فيه ضئیلا شخصک، خفیًا صوتک؛ حتی إذا نعر الباطل نجمت نجوم قرن الماعز.»

«خاموش باش! خداوند رویت را زشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته! به خدا سوگند حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی مقدار بودی و صدایت به جایی نمی رسید و آن گاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ بزی آشکار شدی!»

اثرم به معنای فردی است که دندانهایش از بن شکسته شده باشد.^۲ این که امیر مومنان علیه السلام از تعبیر «اثرم» در خطاب به فرد مذکور استفاده می کند ممنوع توهینی نیست، بلکه نوعی خبر دادن از واقع است، زیرا او در واقع دندانهایش شکسته بود، چنانچه که «اشتر» که مالک اشتر به این وصف توصیف می شود به معنای کسی است که «پلک چشمش برگشته یا شکافته یا فروهشته باشد».^۳

بنابراین تعابیر اشتر یا اثرم، نوعی خبر دادن از واقعیت است و استعمال آن ممنوعیتی ندارد.

البته امیر مومنان قصد خاصی داشته است که از فرد مذکور خوارچی با یک صفت واقعی اش یاد می کند، این قصد در بیان شارحین کلام مولا علیه السلام چنین آمده است:

«تعبیر به «اثرم» که به گفته بعضی از ارباب لغت به کسی گفته می شود که

۱. پیام امام امیر المومنین، ج ۷، ص ۱۳۳

۲. فرهنگ ابجدی، ص ۱۲

۳. فرهنگ ابجدی، ص: ۷۸

مشت بر دهانش کوبیده‌اند و دندانهای پیشینش شکسته است، نخست اشاره به این است که دهان و دندان تو نشان می‌دهد آدم بدزبانی هستی که پیش از این، مخالفانت مشت بر دهانت کوبیدند، و دیگر اینکه کسی که دندانهای پیشین او شکسته باشد نمی‌تواند به طور فصیح صحبت کند و چنین کسی طبعاً باید بیشتر سکوت کند و کمتر سخن بگوید.»

سپس در توضیح ادامه سخن علی (ع) می‌نویسند:

«(ادامه سخن حضرت اشاره به این است که) هنگام ظهور اسلام به وسیله پیامبر یا هنگام ظهور ولایت حق به وسیله امیر مؤمنان علی (ع) تو در صحنه حاضر نبودی و هرگز از حق دفاع نکردی، بلکه موجودی ناچیز بودی که کسی به سخنان تو توجه نمی‌کرد؛ اما اکنون که نعره از حلقوم باطل برخاسته، سینه سپر کرده‌ای و با آنها هم صدا شده‌ای و احمقانه شعار آنها را سر می‌دهی.

با دقت در سوابق این مرد و گروه هم عقیده او و شرایط موجود آن زمان، روشن می‌شود که برخورد سختگیرانه و خشن امام (ع) و تعبیرات کوبنده و تحقیرآمیز آن حضرت بسیار بجای و حکیمانه بوده است و اگر این کار نمی‌شد بیم آن می‌رفت که افراد ناآگاهی تحت تأثیر شعار ظاهر فریب آنان قرار گیرند.

خوارج گروهی قشری، متعصب، نادان و کم عقل بودند که مشکلات عظیمی برای مسلمین به وجود آوردند. بی‌رحمی و قساوت آنها در تاریخ اسلام، کم نظیر است.

خوشبختانه در طول تاریخ، جامعه اسلامی آنها را شناخت و عقب زد و هم‌اکنون شاید گروه کمی وابسته به آنها وجود داشته باشند که آنها هم تظاهر به اعتقاد باطل خود نمی‌کنند.»^۱

در ذیل با استناد به آیات و روایات توضیح داده‌ایم که می‌توان از افرادی که قصد گمراه ساختن مردم را دارند با تکیه بر اوصاف واقعی آنان به صورت تحقیر آمیز یاد کرد تا مردم از اطراف آنان پراکنده شوند و چنین مواردی را نمی‌توان تحت عنوان ممنوعیت توهین محسوب کرد:^۱

۴۷. زنده کردن کِرم توسط دانشمندان و زیر سوال رفتن قدرت خداوند و اعتقاد به معاد!!!

پرسش چهل و هفتم:

گفته می‌شود چیزی که مرد دیگر زنده نمیشود و مرگ و زندگی بدست خداست ولی دانشمندان توانستند یک کرمی را که ۴۶ هزار سال پیش منجمد شده بود را زنده کنند. آیا این منافاتی با مرگ و معاد و زندگی پس از مرگ ندارد؟؟ امکان دارد انسان هم در آینده زنده شود و جاودانه باشد و معاد زیر سوال برود!!!
پاسخ:

در این شکی نیست که حیات و ممات همه مخلوقات به دست خالق آنان است و مخلوقات از خود چیزی ندارند که به دیگران حیات دهند بلکه کاملاً تحت مدیریت خالق هستند، این همان نکته‌ای است که ما تحت عنوان توحید در خالقیت و توحید افعالی از آن یاد می‌کنیم، چنانچه که برخی می‌نویسند:

«خداوند واجب الوجود و غنی بالذات است و مخلوقات همه ممکن الوجود و فقیر بالذات، چنین مخلوقاتی هم در اصل وجودشان و هم در افعالشان وابسته به واجب الوجود و خداوند هستند، زیرا از خود چیزی ندارند و کاملاً نیازمند خالقشان هستند. این است معنای توحید در خالقیت **من أنه سبحانه هو الواجب الغني، وغيره ممكن بالذات ولا يُعقل أن يكون الممكن غنياً في فعله وذاته**

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/7822
https://t.me/Rahnamye_Behesht/14488

عن الواجب، فكما أنَّ ذاته قائمة بالله سبحانه، فهكذا فعله. والحاجة في الذات إلى الواجب آية الحاجة في الفعل أيضاً. ومن عرف الممكن حق المعرفة وانه الفقير الفاقد لكل شيء، والواجد - في ظل خالقه - فعله وأثره، لا يشك في استناد الأفعال والآثار إلى الله سبحانه، وهذا ما يعبر عنه بالتوحيد في الخالقية وأنَّ هنا خالقاً واحداً أصيلاً وهو الله سبحانه وأما غيره فبين غير خالق لشيء إلى خالق بإذنه ومشيئته وإقداره سبحانه.^۱

لذا خداوند فرمود:

«او است که زنده می کند و می میراند، و به سوی او باز می گردید.» - «مائیم که زنده می کنیم و می میرانیم، و بازگشت تنها به سوی ما است.» ﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾، ﴿إِنَّا نَحْنُ مُخْتَارُونَ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾ (یونس، آیه ۵۶ - ق، آیه ۴۳)

این معنا در آیات متعدد دیگری نیز مورد تاکید قرار گرفته است: (سوره بقره، آیه ۲۸. سوره مؤمنون، آیه ۸۰. سوره توبه، آیه ۱۱۶. سوره دخان، آیه ۸. سوره بقره، آیه ۲۵۸. سوره روم، آیه ۴۰. سوره نحل، آیه ۶۵).

برخی از محققین در این رابطه می نویسند:

«پدیده حیات و زندگی تا آنجا که می دانیم از پیچیده ترین پدیده های این جهان است. پدیده ای است که عقل های همه دانشمندان در آن حیران مانده، و هزاران سال است که متفکران روی آن اندیشه می کنند ولی هنوز این معما گشود نشده است.

چه عاملی سبب شده که موجودات بی جان با یک جهش عجیب، در مرحله حیات و زندگی گام بگذارند، تغذیه داشته باشند، نمو کنند، تولید مثل نمایند؟! ممکن است انسان یک ابزار بسیار پیچیده (مانند مغزهای الکترونیکی

فوق العاده پیشرفته) بعد از قرن‌ها تجربه بسازد؛ که آن نیز به نوبه خود دلیل بر وسعت علم و دانش پدید آورندگان آن است. ولی این دستگاه بسیار ظریف و پیچیده هرگز نمو نمی‌کند، شکستگی‌ها و عیوب خود را ترمیم و درمان نمی‌نماید، و به طریق اولی هرگز تولید مثل ندارد.

ولی موجودات زنده، علاوه بر ساختمان فوق العاده ظریف و پیچیده و حیرت‌انگیز، تمام این کارها و کارهای فراوان دیگری را انجام می‌دهند که مختصر مطالعه در وضع آنها، نشانه روشن و دلیل آشکار بر علم و قدرت بی‌انتهای آفریننده آنها است.

قرآن در مسأله اثبات وجود خداوند، و نفی هرگونه شریک و همتا، روی موضوع حیات و مرگ در آیات مختلف تکیه کرده است؛ و از آن با اهمیت زیاد یاد نموده، و به راستی چنین است.^۱

حال در مورد پرسش مطرح شده گفتنی است که چنین نیست که دانشمندان کرمی را پس از مردن، زنده کرده باشند، بلکه چنانچه که خودشان تصریح کرده‌اند، کرم مذکور به نحوی خلق شده است که می‌تواند در شرایط عدم وجود اکسیژن و آب کافی و حالت انجماد شدید مقاومت کند و نمیرد.

بر همین اساس کرم مورد اشاره توانسته بود از هزاران سال پیش به حیات خود ادامه دهد و در حالتی ما بین مرگ و زندگی همراه حرکت و جنب و جوش قرار داشته باشد یعنی حالتی شبیه کما، که دانشمندان با تمسک به قوانینی که خداوند در وجود کرم لحاظ کرده است و تمسک به اسباب و مسبباتی که خود خداوند آنان را ایجاد کرده، توانستند کرم مذکور را از حالت کما خارج کنند، بنابراین عملکرد دانشمندان نوعی خارج سازی کرم از حالت کما بوده است نه

آنکه کرم را پس از مردن، زنده کرده باشند.

در این رابطه در خبرگزاری‌ها می‌خوانیم:

«به گزارش ایسنا و به نقل از سی‌ان‌ان، تیموراس کورزچالیا (Teymuras Kurzchalia) استاد بازنشسته موسسه‌ی زیست‌شناسی سلولی مولکولی و ژنتیک ماکس پلانک و یکی از دانشمندان درگیر در این تحقیق می‌گوید:

«این کرم حلقوی از گونه‌ای که پیش از این شناخته نشده بود، در عمق ۴۰ متری (۱۳۱۰۲ فوت) زیر سطح دایما منجمد سیبری در حالت خفته به نام کریپتوبایوسیس (Cryptobiosis) زنده ماند.

موجودات در این حالت می‌توانند عدم وجود کامل آب یا اکسیژن را تحمل کنند و در برابر دماهای بالا و همچنین شرایط انجماد یا بسیار شور مقاومت کنند.

کورزچالیا توضیح داد که آنها در حالتی بین مرگ و زندگی باقی می‌مانند که در آن میزان متابولیسم آنها به سطح غیرقابل شناسایی کاهش می‌یابد....

محققان همچنین دریافتند که *P. kolymaensis* با کرم الگانس (*C. elegans*) که اغلب در مطالعات علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد، یک «ابزار مولکولی» مشترک دارد که می‌تواند به آنها امکان زنده ماندن از کریپتوبایوسیس را بدهد. هر دو موجود قندی به نام ترهالوز تولید می‌کنند که احتمالاً آنها را قادر می‌سازد یخ زدگی و کم‌آبی را تحمل کنند.^۱

بنابراین حیات و زنده کردنی در کار نبوده است بلکه آنچه تحقق یافته است تنها نوعی خارج کردن از حالت کما به حالت جنب و جوش و حرکت بوده است و دانشمندان در همین موفقیت هم باز مرهون امداد الهی و بهره‌گیری از قوانین و اسباب و مسبباتی هستند که خداوند در هستی لحاظ کرده است و آنان با

کشف این قوانین و اسباب توانستند به موفقیت مذکور نائل شوند و باز هم موثر اصلی در این موفقیت خداوند است و اوست که کرم مذکور را از حالت کما خارج می‌کند، دانشمندان با تمسک به اسباب و مسببات قرار داده شده توسط خداوند، تنها ایجاد کننده زمینه و شرایط هستند و تاثیر اصلی دست خداوند است، لذا این جمله در لسان علمای الهی معروف است که: «**لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**» یعنی هیچ مؤثری در جهان هستی، جز ذات پاک خداوند وجود ندارد، بر همین اساس امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی جز خدا، چیز را از بی چیزی، هستی نمی‌بخشد و جز خدا، چیز را از جوهر و شکل آن به جوهری و شکلی دیگر تبدیل نمی‌کند و جز خدا، آن را از وجود به عدم نمی‌برد. **«لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ، وَلَا يَنْقُلُ الشَّيْءُ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ.»**^۱

۴۸. توهین به انبیاء علیهم السلام در کتب اهل سنت اتفاق افتاده است یا کتب شیعه!!!

پرسش چهل و هشتم:

وهابی نوشت:

استهزاء انبیاء در کتب شیعه!!!

«**عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ أَنَّ بَعْضَ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ شَكَاَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَقِلَّةَ الدَّمْعَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ كُلِ الْعَدَسَ فَأَكَلَ الْعَدَسَ فَرَقَّ قَلْبُهُ وَكَثُرَتْ دَمْعَتُهُ.**»

«بعضی از انبیاء بنی اسرائیل از قساوت قلب و کم اشکی (رقیق القلب) به خداوند شکایت کردند. پس خداوند به آنها وحی کرد که عدس بخورید پس عدس خورد و قساوت قلبش برطرف شد و اشک او زیاد گردید» (المحاسن جلد: ۲ صفحه: ۵۰۴)

نکته پزشکی:

هر گاه احساس قساوت قلب و کمبود اشک کردید، عدس بخورید!!!

پاسخ:

۱. روایت مورد استناد وهابی از نظر سندی ضعیف است. راوی روایت «فرات بن احنف» است که شیخ طوسی در مورد او می‌گوید که متهم به غلو و تفویض بوده و ابن غضائری هم می‌گوید که او غالی و کذاب بوده است: «یرمی بالغلو و التفریط فی القول - غال کذاب»^۱

۲. به فرض روایت مذکور صحیح هم باشد باز هم توهینی از آن استفاده نمی‌شود.

چه مانعی دارد که برخی از انبیاء به خاطر انجام برخی از ترک اولی‌ها که با عصمتشان هم منافات ندارد، دچار کمی اشک شوند و با توبه و استغفار از خداوند بخواهند که این مشکلشان برطرف شود و خداوند هم راهکاری تغذیه‌ای برای رفع این مشکل بدهد!!!

در ذیل با استناد به آیات قرآن و روایات شیعه و سنی و یافته‌های دانشمندان کنونی ثابت کرده‌ایم که میان تغذیه و حالات اخلاقی و روحانی انسان رابطه مستقیم وجود دارد:^۲

۳. وهابی مدعی شده است که روایت مذکور توهین به انبیاء است، در حالی که خودشان در کتابهای معتبرشان شدیدترین تهمتها و توهینها را نسبت به انبیاء ایراد کرده‌اند، مانند توهین به موسی علیه السلام و لخت شدن او بین مردم و سیلی زدنش به صورت عزرائیل:^۳

۱. رجال الطوسی، ص ۱۱۹؛ رجال ابن الغضائری، ص ۸۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14380

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11049

https://t.me/Rahnamye_Behesht/8438

یا تهمت همبستری افراطی سلیمان نبی ﷺ با همسرانش:^۱
یا تهمت لخت شدن پیامبر اسلام بین مردم و یا حاضر شدن ایشان با شورت
در انظار عمومی:^۲

یا تهمت سحر شدن پیامبر اسلام:^۳
یا تهمت ایستاده ادراک کردن پیامبر اسلام:^۴
یا تهمت دروغگویی و بی غیرتی به ابراهیم ﷺ و فرستادن همسر زیبایش به
عنوان خواهرش به نزد پادشاه ظالم:^۵

«جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَّارَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ، هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ، فَأُرْسِلَ
إِلَيْهِ: أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ، مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ؟ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا، فَقَالَ: لَا تُكَذِّبِي
حَدِيثِي، فَإِنِّي أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّكَ أُخْتِي...»

یا تهمت به حضرت موسی ﷺ که لانه مورچگان را آتش زد و خداوند هم او را
مورد عتاب قرار داد: «قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ،
فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أُحْرِقَتْ أُمَّةٌ مِنَ الْأُمَمِ تُسَيِّحُ» - ... فاحرقت هو
موسی بن عمران»^۶

البته اهانت‌های صورت گرفته توسط کتاب‌های معتبر اهل سنت به پیامبران
خصوصاً پیامبر اسلام منحصر به موارد گفته شده نیست و به مراتب فراتر از موارد
فوق الذکر است که جهت آگاهی می‌توانید به دو کتاب ذیل رجوع کنید:^۷

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12880
2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14415
3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/14394
4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15443

۵. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۷۲

۶. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۹؛ هدی الساری فی شرح صحیح البخاری (مقدمه فتح
ج ۱، ص ۲۹۲)

۷. کتاب الف سوال و اشکال، کورانی، ج ۲، ص ۱۴۷ به بعد - کتاب پیامبر و هابیت، سید

۴۹. پاسخ به شبهه وهابی در مورد جایگاه اخروی وحشی و قاتلین ائمه علیهم السلام!!!

پرسش چهل و نهم:

اقوال علمای شیعه در مورد وحشی قاتل حمزه!!!

علی نمازی میگوید:

«در مجمع البحرين آمده وحشی، قاتل حمزه است که بعد از قتل حمزه ایمان آورد و در حدیثی وارد شده «حمزه و قاتلش در بهشت هستند.» این آیه هم شاهدی بر این حدیث است که خداوند فرمود {به کافران بگو اگر دست از کفر و جنگ بکشند هر آنچه قبلاً انجام داده‌اند بخشوده می‌شود}. و همچنین در حدیثی آمده: «اسلام آوردن باعث بخشیده شدن گناهان گذشته می‌شود.» (مستدرکات علم رجال الحديث جلد: ۸ صفحه: ۹۹)

چرا شیعیان با قاتل حمزه چنین برخوردی دارند ولی با قاتل علی و حسین رضی الله عنهما برخوردی دیگر؟!!!

پاسخ:

طبق روایات شیعه و سنی، پیامبر گرامی اسلام توبه وحشی قاتل حمزه علیه السلام را پذیرفت و به او وعده بخشش گناهان را داد، چنان که نقل می‌کنند:

«گروهی از مشرکان مانند وحشی قاتل حمزه عموی پیامبر، و یاران او بعد از مدتی از کار خود پشیمان شدند، و به پیامبر نامه نوشتند که ما از کرده خود پشیمانیم، ولی چون از تو شنیده‌ایم کسانی مورد قبول درگاه خدا واقع می‌شوند که نه مشرک باشند و نه قتل نفس کرده باشند و نه مرتکب عمل منافی عفت در حالیکه ما مرتکب همه اینها شده‌ایم، همین ما را از پیروی تو باز می‌دارد، در اینجا آیه «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً...»: «مگر آنان که توبه کنند، و ایمان

بیاورند، و کاری شایسته انجام دهند» نازل شد.

پیامبر آن را برای وحشی و یارانش فرستاد باز آنها نامه خدمت پیامبر ﷺ نوشتند؟ این شرط سختی است، از این می ترسیم که نتوانیم عمل صالحی انجام دهیم، در این هنگام آیه فوق نازل شد که خداوند تنها شرک را نمی آمرزد، و غیر آن را برای هرکس مشیت او اقتضا کند می بخشد. باز آنها بهانه گرفتند که ما از این می ترسیم مشمول مشیت الهی نشویم تا این که آیه **﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾**: «بگو: ای بندگان من که برخود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد» نازل گردید و پیامبر ﷺ برای آنها فرستادند، همگی خواندند و اسلام را پذیرا شدند.^۱

نقل فوق را علمای اهل سنت هم ذکر کرده اند: **«فقال: نعم الآن لا أرى شرطاً. فأسلم»**^۲

در روایتی نیز امام صادق عليه السلام، وحشی را مصداق **«مرجون لامر الله»** معرفی کردند که چون ایمان کاملی نداشت و منکرات را انجام می داد، ممکن است که خداوند او را وارد دوزخ کند و چون اسلام ظاهری را پذیرفت و شرک را ترک کرد، ممکن است مورد لطف خداوند قرار گیرد: **«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ - قَتَلُوا حَمَزَةَ وَ جَعْفَرَ [جَعْفَرًا] وَ أَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - ثُمَّ دَخَلُوا بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكَوا الشِّرْكَ - وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ - فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ - إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ»**^۳

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۵۶. ذیل آیه ۴۸ سوره نساء

۲. اسباب النزول واحدی، ص ۳۴۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۶۹

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۵

بنابراین چنین نیست که بگوییم وحشی صدر دصد اهل بهشت است، زیرا ایمان او کامل نبود و طبق برخی از نقلها پس از اسلام به شراب خواری روی آورد: «هو مجهول الحال او ضعیف لما ورد من انه كان يشرب الخمر وانه مات في الخمر»^۱ روایتی که معاند مورد اشکال قرار داد که می گوید وحشی اهل بهشت است، بدون سند در برخی کتابهای متاخر نقل شده است که ارزش استناد ندارد، مستند اصلی نقل مذکور کتاب مجمع البحرین مرحوم طریحی است که از علمای قرن یازدهم بوده و بدون سند روایت مورد اشاره را نقل می کند که این امر نشانه ضعف شدید روایت است:^۲

خصوصاً آنکه روایت مذکور با روایت امام صادق علیه السلام هم که نقل کردیم در تضاد است. در روایت مذکور امام فرمود که وحشی ممکن است به خاطر عدم ایمان کامل (و انجام برخی منکرات) جهنم برود.

البته طبق روایات اهل سنت امثال وحشی اگر چه ایمانشان کامل نبوده است اما به صرف اسلام ظاهری اهل بهشت هستند اگر چه انواع و اقسام منکرات را هم انجام دهند:

«مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ، قَالَ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ، قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ، قَالَ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ، عَلَى رَغَمِ أَنْفٍ»^۳

در مورد قاتلین ائمه علیهم السلام هم گفتنی است که آنان بر خلاف وحشی، هیچگاه از کارشان پشیمان نشدند و به عمل قتل ائمه علیهم السلام افتخار هم می کردند، بنابراین

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ج ۳، ص ۲۷۸

۲. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۵۷

۳. صحیح البخاری، ج ۹، ص ۱۶۸ طبع مصر

دوزخ جایگاه ابدی آنان است، چنان که شیخ صدوق می‌گوید:

«اعتقاد ما در باره کشندگان انبیا و قاتلان ائمه معصومین علیهم‌السلام آن است که آنها کافر و مشرک و مجاور ابدی درک اسفل آتشند و هر که جز این عقیده در باره آنها داشته باشد آن کس نزد ما هیچ از دین خداوند نیست.» «اعتقادنا في قتل الأنبياء و قتل الأئمة أنهم كفار مشركون مخلدون في أسفل درك من النار و من اعتقد فيهم غير ما ذكرناه فليس عندنا من دين الله في شيء»^۱

۵۰. پاسخی به معاند در مورد روایتی منسوب به امیر مومنان علیه‌السلام در مورد پشت کردن خورشید به سوی زمین!!!

پرسش پنجاه:

اشتباه علمی و مضحک علی بن ابی طالب!!!

در حدیث معتبری از علی بن ابی طالب آمده است که خورشید پشتش به ماست!

«إِنَّ وَجْهَهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَقَفَّاهَا لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَلَوْ كَانَ وَجْهَهَا لِأَهْلِ الْأَرْضِ لَأَخْتَرَقَتِ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا مِنْ شِدَّةٍ حَرِّهَا.» «روی خورشید به سوی آسمانیان است و پشتش به سوی زمینیان، درحالی که اگر رویش به سمت زمینیان بود زمین و هر چه بر آن است از شدت گرما می‌سوخ» (الروضة من الکافی حدیث ۱۴۸)

این درحالی‌ست که علم مدرن تأیید نموده خورشید به دور خودش می‌چرخد و بر همین اساس، زمین در طول زمان در برابر تمام خورشید قرار می‌گیرد!

پاسخ:

جای تعجب است که معاندین در پاسخ به روایات استنادی ما بحث سندی را مطرح می‌کنند اما خودشان به روایاتی استناد می‌کنند که از نظر سندی

مشکوک الصدور هستند.

روایت فوق از نظر سندی قابل اعتماد و استدلال نیست، چرا که چنان که برخی علما اشاره کرده اند، این روایت دارای دو اشکال مهم است: «السند حسن علی تقدیر توثیق محمد بن عیسی، وإلا فضعیف. وأيضاً في رواية أبي الصباح عن الأصبع شائبة إرسال. - فيه شوب إرسال، إذ رواية الكنانی عن الأصبع بغير واسطة بعيد»^۱

دو اشکال مطرح شده سندی توسط مرحوم ابن قاریاغدی و علامه مجلسی از قرار ذیل است:

۱. آیا محمد بن عیسی که در سند حدیث است، توثیقی دارد؟
طبق بیان آیت الله خویی، محمد بن عیسی در سند کافی، مشترک بین دو راوی است: محمد بن عیسی بن سعد - محمد بن عیسی بن عبید: «أقول: محمد بن عیسی هذا مشترك بين محمد بن عیسی بن سعد و محمد بن عیسی بن شیخ طوسی، محمد بن عیسی بن عبید را ضعیف می دانسته و شیخ صدوق هم روایات اختصاصی او را به خاطر ضعیف بودن نقل نمی کرده است: «فقال شيخنا الطوسي ره: إنه ضعيف، استثناء أبو جعفر بن بابويه من رجال نوادر الحكمة. و قال: لا أروي ما يختص بروايته»^۳

بنابراین با توجه به جهالت محمد بن عیسی و این که محتمل است که محمد بن عیسی در سند روایت فوق همان محمد بن عیسی بن عبید باشد که مورد تضعیف قرار گرفته است، لذا نمی توان به روایت مذکور اعتماد کرد.

۱. البضاعة المزجاة (شرح كتاب الروضة من الكافي لابن قاریاغدي)، ج ۲، ص ۴۶۵؛ مرآة العقول

في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۵

۲. زبدة المقال من معجم الرجال، ج ۲، ص ۳۷۱

۳. رجال العلامة الحلي، ص ۱۴۲

۲. اشکال دوم مطرح شده که مورد شبهه دو عالم فوق الذکر قرار گرفته است آن است که در این روایت، الکنانی مستقیماً از الاصبغ نقل روایت می‌کند در حالی که بین این دو نفر فاصله زمانی بوده است و این دو یکدیگر را درک نکرده‌اند، بنابراین بین این دو راوی، راویانی بوده که ذکر نشده است، لذا روایت مذکور مرسل و ضعیف است.

صاحب تکمله الرجال تصریح می‌کند که اشکال مذکور به جا است و امکان ملاقات دو راوی فوق الذکر بعید است، زیرا الاصبغ از اصحاب امام علی علیه السلام بوده و الکنانی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام: «و هو كذلك لأنّ الأصبغ من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و الکنانی من أصحاب الباقر و الصادق عليهما السلام و یبعد ملاقاتهما كما لا یخفی»^۱

رجالی معروف، مرحوم مامقانی نیز می‌گوید که دو راوی فوق قطعاً همدیگر را ملاقات نکرده‌اند تا از هم نقل روایت مستقیم کنند، زیرا ابا الصباح الکنانی در حدود سال ۱۰۰ هجری متولد شده است در حالی که الاصبغ در سال ۶۰ هجری از دنیا رفته است و به هیچ عنوان امکان ملاقات آن دو وجود ندارد: «أقول: هما لم يتلاقيا قطعاً؛ لأنّ أبا الصباح قد ولد في حدود المائة - كما مرّ - و الأصبغ لم یبق إلى وقعة الطّف - الواقعة في سنة السّتين»^۲

بنابراین با توجه به ضعفهای سندی گفته شده برای روایت مذکور، تکیه کردن معاند به این روایت برای اشکال تراشی بی‌مورد است.

معاند به پاسخی که در این رابطه دادیم اشکالی کرده است. ما گفتیم که در سند روایت محمد بن عیسی بن عبید می‌تواند باشد که علمای رجالی او را تضعیف کرده‌اند، علمایی به مانند شیخ طوسی و شیخ صدوق و (استاد شیخ

۱. تکمله الرجال، ج ۱، ص ۱۸۵

۲. تنقیح المقال في علم الرجال (ط الحديث)، ج ۵، ص ۶۴

صدوق) و ...

معاند در پاسخ ما گفته است که علمای دیگر رجالی مانند نجاشی و کشی و علامه حلی و او را مدح و توثیق کرده‌اند، بنابراین روایت او معتبر است!!!
معاند توجه ندارد که طبق تصریح علمای بزرگ شیعه، در هنگام تعارض جرح و تضعیف با تعدیل و مدح، جرح و تضعیف مقدم است.
صاحب معالم می‌گوید مشهور در نزد اکثر علمای شیعه در این صورت تقدیم جرح است و صاحب نهایه الدرايه هم این قول را به مشهور علمای شیعه نسبت می‌دهد و صاحب مقباس الهدایه نیز این قول را به جمهور علمای شیعه نسبت می‌دهد:^۱

شهید اول و شهید ثانی هم تصریح می‌کنند که در هنگام تعارض بین جرح و تعدیل، جرح مقدم می‌شود: «و لو تعارض الجرح و التعدیل قدم الجرح، لاستناده إلى یقین - و إذا تعارض الجرح و التعدیل فالجرح مقدّم».^۲

شیخ بهایی نیز می‌گوید که مشهور نزد علمای شیعه در هنگام تعارض جرح و تعدیل، تقدیم جرح است: «و قد اشتهر أنه إذا تعارض الجرح و التعدیل قدم الجرح».^۳

علامه شرف الدین هم ادعای اجماع علمای شیعه را کرده است در تقدیم جرح بر تعدیل: «و قد تقرّر بالاجماع تقدیم الجرح علی التعدیل فی مقام التعارض».^۴
اشکال دیگر ما آن بود که در سند روایت مذکور، ابوالصباح الكنانی مستقیماً از اصبح نقل روایت می‌کند، در حالی که به تصریح علمای بزرگ رجالی شیعه

۱. معالم الاصول: ص ۲۰۷ - نهایه الدرايه: ص ۳۷۹؛ مقباس الهدایه، ج ۲، ص ۱۱۲

۲. الدروس، ج ۲، ص ۸۰؛ مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۶۷

۳. مشرق الشمسین، ص ۲۷۳

۴. ابوهريرة: ص ۱۹۲

مانند صاحب تكملة الرجال و صاحب تنقيح المقال، امكان ملاقات اين دو وجود نداشته و اصبح سال ۶۰ از دنيا رفته و الكنانى تازه در حدود سال ۱۰۰ تازه به دنيا آمده است، بنابر اين راويانى در اين بين بوده كه ذكر نشده اند، لذا روايت مذكور مرسل و ضعيف است.

معاند به اين استدلال ما دواشكال کرده است:

۱. آقا بزرگ تهرانى، صاحب كتاب الذريعه گفته است كه اصبح بعد از سال ۱۰۰ از دنيا رفته است، بنابر اين امكان ملاقات اصبح با كنانى است!!!

اين پاسخ معاند قابل توجه نيست، زيرا با وجود تصريح رجاليونى كه تخصصشان در شناخت راويان حديث است و آنان تصريح به عدم امكان ملاقات آن دو کرده اند، نمى توان به قول آقا بزرگ تهرانى اعتماد كرد.

از سوى ديگر، شيخ طوسى نيز اصبح را تنها از ياران امام على و امام حسن عليه السلام مى شمرد، در حالى كه اصبح اگر تا بعد از سال ۱۰۰ زنده بوده است، بايد از ياران امام سجاد و امام باقر و حتى امام صادق عليه السلام هم معرفى مى شد: «**عده في رجاله - مع توصيفه له بالتميمي الحنظلي - من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و عده من غير توصيف من أصحاب الحسن عليه السلام**»^۱

۲. معاند در يك ادعاى سست ديگر مدعى مى شود كه حتى اگر روايت مرسل هم باشد باز حجت است، زيرا راوى آن الكنانى است كه مراسيل او حجت است!!!

برخى از علمائى شيعه در مورد برخى از راويان كه به عنوان اصحاب اجماع معرفى مى شوند، ادعا کرده اند كه مراسيل آنان حجت است و الكنانى جزء راويان اصحاب اجماع نيست، بنابر اين معاند به دروغ يك قاعده رجالى در تصحيح

۱. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، ج ۴، ص ۱۳۳

مراسیل الکنانی از جیب خود ابداع کرده است، در ذیل در مورد اصحاب اجماع توضیح داده ایم:^۱

۵۱. علم الهی ائمه شیعه پیرامون علل جزر و مد و تعجب دانشمندان!!!

پرسش پنجاه و یکم:

علم الهی ائمه شیعه پیرامون علل جزر و مد و تعجب دانشمندان!!!

ابن شهر آشوب از امام رضا و او از علی بن ابی طالب علت وقوع جزر و مد (پایین رفتن و بالا آمدن متناوب روزانه سطح آب اقیانوس‌ها) را چنین نقل می‌کند: «فرشته‌ای بر دریاها گماشته شده به نام رومان، هنگامی که پایش را در دریا می‌گذارد آب بالا می‌آید و مد ایجاد می‌شود و زمانی که آن را از دریا بیرون می‌آورد آب پایین می‌رود و جزر می‌شود». (المناقب لابن شهر آشوب؛ ج ۲، ص ۴۲۶)

این درحالیست که علم به ما می‌گوید «به‌طور اساسی جزر و مد امواج بسیار طولی هستند که در پاسخ به برهمکنش نیروهایی که توسط ماه و خورشید وارد می‌شوند در اقیانوس‌ها حرکت می‌کنند»!!!

پاسخ:

ما معتقدیم که هر آنچه که در عالم اتفاق می‌افتد فعل الهی است اما خداوند افعالش را از طریق اسباب اجرایی می‌کند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدا خواسته است که کارها از طریق اسباب آن جاری باشد و برای هر چیزی سبب و علتی قرار داده است» «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»^۲

بر همین اساس برخی می‌نویسند:

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9104

۲. الکافی، ج ۱ ص ۱۸۳

«تأثیر هر پدیده در پدیده دیگر مشروط به اذن و مشیت الهی بوده، و اراده حکیمانه الهی بر این استوار گردیده است که فیاضیت خویش را غالباً از طریق نظام اسباب و مسببات تحقق بخشد. قرآن کریم هر دو مطلب فوق را بیان کرده است: هم اینکه میان پدیده‌های طبیعی رابطه سببیت حاکم است، و هم اینکه تأثیرگذاری هر علت و سببی در جهان، وابسته به اذن و مشیت کلی الهی است. در مورد نخست کافی است به آیه زیر توجه نماییم: ﴿وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾ (بقره/۲۲): از آسمان آب فروآورد و به سبب آن آب میوه‌هایی را برای روزی شما (از دل خاک) بیرون آورد. و در مورد دوم نیز توجه به آیه زیر کافی است: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ (اعراف، آیه ۵۸) و گیاه سرزمین پاکیزه به اذن پروردگار می‌روید. و به همین مضمون است آیات: ۲۴۹، ۲۵۱، بقره، ۴۹، ۱۶۶/آل عمران.»^۱

و برخی دیگر ادامه می‌دهند:

«ما معتقدیم قوانین طبیعی همان فعل خداست و نظم موجودات کار او و گواه وجود اوست. خداوند در جهان طبیعت برای هر پدیده سببی و برای هر چیز اثر و نتیجه‌ای قرار داده است و از طریق اسباب طبیعی، آثاری را به وجود می‌آورد، نه اینکه جدای از علل و اسباب طبیعی و بر هم زننده آنها باشد و هر کدام از اسباب و قوانین طبیعی نشانه‌ای از قدرت و اراده او هستند.»^۲

بر این اساس پدیده جزو مد هم به اذن الهی دارای علت طبیعی است که برخی در مورد آن می‌نویسند:

«مسأله جزو مد دریاها یکی از آثار مهم وجود ماه است. کسانی که در کنار دریاها آزاد رفته باشند می‌توانند در هر شبانه روز ناظر این معنی باشند که دو

۱. منشور عقاید امامیه، ص ۲۰

۲. آفریدگار جهان، ص ۲۲۴

بار آب دریا پائین و بالا می‌آید، و از آن تعبیر به جزر و مد می‌شود، و تقریباً هر کدام در حدود ۶ ساعت طول می‌کشد. به هنگام مد آب بالا آمده و بسیاری از سواحل را می‌پوشاند، و به هنگام جزر پائین می‌رود و قسمتی از کف دریاها آشکار می‌شود.

این جزر و مد فوائد بسیار مهمی در زندگی بشر دارد؛ از جمله: عقب زدن رودخانه‌های آب شیرین که به دریا می‌ریزد و مشروب ساختن زمین‌های وسیعی به کمک آن؛ همانگونه که در نخلستان‌های وسیع و گسترده ساحلی خوزستان دیده می‌شود. از دیگر استفاده‌های جزر و مد در کارخانه‌ها برای حرکت توربین‌ها است و فعالیت در مخازن الکتریسته و نیز استفاده برای کشتیرانی.....^۱

بنابراین خداوند است که پدیده‌های هستی را ایجاد می‌کند اما از طریق ایجاد اسباب مختلف.

از سوی دیگر فرشتگانی هستند که به اذن الهی تدبیر کننده امور عالم و موثر در سببیت اسباب طبیعی عالم هستند، چنانچه که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

«سَوَّغْنَا لَهُ فِرْعَوْنَ وَ هَارُونَ إِذْ يَخْرُجُ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (سجده: ۲۶) «و ما فرشتگانی که تدبیر کننده امور عالم اند» ﴿فَالْمَدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾ (نازعات، آیه ۵)

یکی از امور و پدیده‌های عالم مساله جزر و مد است که فرشته‌ای مامور تدبیر و ایجاد آن است آن هم به اذن و دستور الهی و از آنجایی که اراده خداوند بر آن تعلق گرفته است که تدبیر عالم با استفاده از اسباب طبیعی باشد، فرشته مامور جزر و مد با سبب ساز کردن ماه و نیز قدرتی که خداوند به او در ایجاد جزر و مد داده است همزمان پدیده جزر و مد را ایجاد می‌کند.

بنابراین تاثیرگذاری فرشته رومان در ایجاد جزر و مد به معنای آن نیست که دیگر علت طبیعی در کار نیست، بلکه فرشته رومان با سبب ساز کردن یک علت طبیعی به مانند ماه به اذن الهی سبب ایجاد جزر و مد می‌گردد.